



مسیر ارگان مرکزی

جبهه مردم افغانستان «جما»

ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین



شماره مسلسل : پانزدهم

اکتوبر 2025 میلادی مطابق میزان 1404 خورشیدی

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»



فهرست عناوین این شماره :

- 1- اعلامیه جبهه مردم افغانستان (جما) فراخوان نیروهای ملی و مترقی
- 2- منشا، انکشاف و تکامل غریزه ها احتیاج مادر ایجاد است (قسمت چهارم)
- 3- قلم و مسئولیت انقلابی: از میراث رهایی تا ابتذال مجازی
- 4- هیولاهای برزخ جهانی: بحران نظم کهنه و جستجوی نظمی نو
- 5- اشغال بلورستان (نورستان) توسط امیر عبدالرحمن خان
- 6- کمون پاریس و دیکتاتوری پرولتاریا
- 7- چندپارگی در درون طالبان
- 8- لیکم شعر از نزار قبانی ، ژباړه : فرهاد ویاړ
- 9- اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان
- 10- تبادل مرگبار آتش میان افغانستان و پاکستان؛ آنچه تاکنون می‌دانیم
- 11- تاریخی لیدنه او د برېښنا رسونې ستر پلان
- 12- اهمیت استراتژیک بگرام در جنگ سرد و بعد از آن
- 13- تخریب خانه‌ها در کابل: توسعه یا ویرانی؟
- 14- بحران وجودی زنان افغانستان؛ بدن محبوس در سایه حذف
- 15- رهبری در سازمان سیاسی – نظامی پرولتری:
- 16- خلاصه کتاب The long game losing «باختن در نبرد طولانی»
- 17- جنگ قدرت جهادی ها و شرکاء علیه طالبان، نه «مقاومت ملی» است، نه «آزادیبخش»!
- 18- توفان درد
- 19- حرام نوروز و اینترنت
- 20- حملات هوایی گسترده پاکستان به افغانستان؛
- 21- بازی شیطان اسلام : سدی در مقابل کمونیسم ؟ بسیار آموزنده و جالب است .

اعلامیه جبهه مردم افغانستان (جما)

فراخوان نیروهای ملی و مترقی

از سده ها به اینسو مردم افغانستان قربانیان امیال شوم استعمارگران گوناگون بوده اند. با حلول سرمایه داری مالی جهانی و برده سازی ملت ها در سیمای امپریالیزم، رژیم های وابسته به آنها باید در سطح کشورهای فقیر بمیان می آمدند. این رژیم ها در محدوده حکومت مستبد و ضد مردمی، انعکاسات غم انگیز و مرگبار عصر سلطه سرمایه داری ای بود که موازین جدیدی را شامل شیوه های کلاسیک ستم و انقیاد انسان ساخت. این دوران جدید استثمار و بهره کشی فرد از فرد، واکنش های عظیم خلقهای تحت ستم سراسر جهان و در نتیجه مردم افغانستان را در پی داشت که تاریخ معاصر جهان و افغانستان گواه بر آنست. شکست مفتضحانه نظامی اتحاد شوروی در افغانستان، پوسیدگی رژیم و ماشین جنگی او را در انتظار جهانیان برملا ساخت، و مقدمات سقوط آن کشور و محو همیشگی او را چون یک ابرقدرت مطرح از صفحه گیتی تسریع نمود. اما پیروزی مردم افغانستان و پیروزی های مشابه توده های تحت ستم جهان در برابر جهانخوااران امپریالیست با قیم گرانی دستیاب شده اند. هزاران فرد مبارز و آزادیخواه در جبهه دفاع از میهن و مردم و آرمانهای انسانی شان شجاعانه جان دادند.

اکنون که مشعل راه آنان در دستان دیگرانی است، طی طریق در این راه پر پیچ و تاب همچنان ادامه دارد و پایان آن در چشم انداز همه رهروان آن نمایان است، اما فقط سریع، آگاهانه و با بهره گیری از تجارب و آزمون های تاریخی توده ها باید در آن گام برداشت.

دوستان،

همه بیاد دارند که پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ دژخیمان دموکراتیک خلق و تجاوز عریان فاشون اشغالگر روسیه، پای فاشیزم روسی به قصد یک تقابل خونین پسا جنگ سرد با رقبای غربی او بداخل افغانستان کشانده شد و به جنگ ضد استعماری مردم سیمای دیگری بخشید. اما این جنگ فرسایشی بعد از کشتن بیشتر از یک نیم میلیون هموطن، و انباشتن زندانها از انسانها و آوارگی بیشتر از سه میلیون انسان دیگر هنوز هم نتوانست پیکره لرزان رژیم دست نشانده را حتی برای یک مدت کوتاه در مسند قدرت ستمگرانه او نگه دارد. سرانجام رقابت تنگاتنگ سوسیال امپریالیزم شوروی با رقبای غربی او در سرزمین افغانها نه تنها نظم محتضر سرمایه داری دولتی کشور به اصطلاح شورا ها را با سقوط مواجه ساخت، بلکه سیمای حقیقی و خصلت «ببر کاغذین» او را یکبار دیگر در برابر انتظار جهانیان قرار داد. اما این سانحه فقط شامل حال سوسیال امپریالیست های روسی نبود، غرب امپریالیست نیز که به غرض ارضای ذوق تسخیر منابع کشور ها و استیلای بازار جهانی در تبنای با ارتجاعی ترین رژیم های منطقه حاتم گونه و پیهم بر آتش افروخته جنگ افغانستان هیزم می ریخت و در پایان یک قشر طمع جوی مزدور و زن ستیز را بر



اریکه قدرت در افغانستان نشاند، مبالغی هنگفتی را صرف هزینه این جنگ نموده بود؛ مبالغی که از استثنای میلیون ها کارگر در جوامع آنها و غارت جهان دستیاب شده بود.

از آنم که توطئه تسلیمی قدرت سیاسی و نظامی بین دو جناح خود فروخته و ضد ملی عملی گردید، مردم ستمدیده افغانستان یکبار دیگر قربانیان جنگ های مخرب و خاتمانسوز یک مشت جنگ سالار طماع شدند. این جنگ در حالی که شیرازه های همه چیز را فرو ریخت، خانه های بیشتری را روی سر مردمان ویران ساخت و اجساد بی گناهان بیشمار دیگری را به رقم قربانیان جنگ قدرت افزون کرد. آنانی که در مدارس انگریزی دیوبند تربیه و توسط امپریالیست ها تسلیح شده بودند، اکنون چون کرکس های گرسنه ای به جان و مال مردم افتادند و از دریدن و خوردن و بردن و دزدیدن و فروختن هیچ چیز صرفه نکردند. در حالی که جنگ های طمع جویانه تنظیمی و قتل عام مردم کابل و اطراف آن همچنان ادامه داشت، مقاولات و موافقات مخفی و علنی ناشی از حرص سیری ناپذیر اخوانی های تنظیمی با روسها، یکبار دیگر منافع غرب و ژاندارم منطقه (پاکستان) را در افغانستان تهدید کرد، و حرص دستیابی امپریالیست ها و در راس آن ایالات متحده آمریکا را به ذخایر نفت و گاز آسیای میانه تحریک کرد و در نتیجه گروه تروریستی طالبان، این دست پروردگان سازمان استخبارات پاکستان را به قدرت نشاند. تا اینکه حادثه یازدهم سپتامبر در ایالات متحده آمریکا و نقش ایجنت بن لادن در آن حادثه یکبار دیگر سیمای جنگ، جهان و مواضع جناح های متخاصم و رقیب را در جنگ افغانستان تغییر داد و برملا ساخت. این اوضاع برای گروه مضمحل و متواری اخوانی های تنظیمی فرصتی بود تا بعد از یک غسل تعمید در زرادخانه امپریالیزم و کشیدن یک قشقه تازه سیاسی بر جبین و اظهار ندامت از خیانت به ارباب و در بدل امضا قولنامه فروش افغانستان در «کنفرانس بن» یکبار دیگر بر مسند سلطنت کابل جلوس کند.

در حالی که در جنگ افغانستان همیشه پای منافع استعماری نظم سرمایه داری جهانی و رقابت های امپریالیستی در میان بوده است، بهره برداری از اعتقادات مذهبی مردم و شیوع لجام گسیخته بنیادگرایی اسلامی و دامن زدن به اختلافات قومی و نژادی چون ابزاری در خدمت این مأمول بوده است. منافع استعماری جهانخواران همیشه متقاضی آن است تا جنگ های ارتجاعی مذهبی نیابتی ای در سطح کشورها صورت گرفته و در نتیجه صدور سرمایه ها را ممکن سازند. به این معنی که شیوع ایدئولوژی مذهبی افراطی، تمویل، تجهیز تسلیحاتی، گسیل سیلی از پناهندگان به ماورای سرحدات و کشورهای جهان، استفاده از شنیع ترین شیوه های آدمکشی و ترور، اختناق، ارتشا، فحشا، انتحار و انفجار، کوچ اجباری و کشتار وسیع مردمان غیر نظامی، همه و همه فقط یک انگیزه و هدف را دنبال میکردند.

دموکراسی کذایی صادراتی غربی ها نیز در محتوا همین یکی بود، تضمین منافع دراز مدت شرکای جرم در قالب به اصطلاح حکومت قانون، حکومتی که در تمام طول دوران سلطه تا خرخره در فساد و پارتی بازی (نپوتیزم) غرق بود.

بسیست سال جنگ و خونریزی و کشتن و بستن و آتش زدن قرا و قصبات و بمباران های وحشیانه روی خانه های مردم توسط سپاه متجاوز امریکا و ناتو تحت عنوان مبارزه با تروریزم، سر آخر قدرت سیاسی را در دست همان تروریست هایی گذاشت که این جنگ



خونین را بنام شان آغاز کرده بود، و بدون شبهه قربانیان حقیقی این جنگ را روستاییان و شهریان بیگناه و آوارگان بی پناه کوچه ها، کودکان و زنان تشکیل می دادند. جنایاتی که همیشه لکه های ننگ دامن انسانیت خواهند بود.

در حالی که استقرار نظام طالبانی در اثر توافقات آشکارای ایالت متحده آمریکا و شرکای او در منطقه صورت گرفت، اما سقوط کشور پس از خروج نیروهای نظامی متجاوزان از کشور در ظرف چند روز، مبین فساد دستگاه حاکمه سلف طالبی و ضعف نامریی اقتصادی ناشی از آن بود، که از چهل سال به این سو گریبانگیر کشور و مردم آن بوده است. این خود مبین آنست که مافیای حکومتی و شرکای ایدئولوژیک او غارتگران و دزدانی بیش نبودند که هنوز هم با وقاحت تمام و تحت عناوینی چون «جبهه مقاومت ملی؟!» در صدد یافتن جای پا در میان مردم هستند. همان مردمی که همیشه در چشم انداز آنان موجودات حقیر و بی ارزشی بودند که فقط در هر چهار یا شش سال باید در مواضع رای گیری حاضر می شدند و رای خود را سخاوتمندانه نثار یکی از آن راهزنان میکردند.

دوستان،

اکنون که فقر و بی خانمانی و گرسنگی، مهاجرت های اجباری، غارت دارایی های عامه و تاراج معادن در کنار شیوع فساد اخلاقی، اعتیاد به مواد مخدر، اختناق و ترور و محاکمات صحرایی، تفتیش عقاید به شیوه های قرون اوسطایی، تشدید و دامن زدن ها به اختلافات قومی و زبانی و مذهبی، موجودیت شبکه های مافیایی و دزدان مسلح در کشور بیداد می کنند، زمان آن فرا رسیده است تا مبارزان حقیقی و جبهه مردم افغانستان (جما)، این سرسپردگان راه مردم در زیر چتر یک وحدت اصولی و انقلابی دور هم جمع شده، یک صف واحد را در برابر دشمنان مشترک تشکیل داده و رسالت خود را در برابر مردم خود ادا کنند، فقط اینجاست که میتوانیم وفاداری خود را به اندیشه های پیشرو خود ثابت نماییم.

تجارب بیشتر از نیم قرن مبارزات ما برای آزادی، احقاق حق مردم و رفع تبعیض و امتیاز، اعتماد به نفس و صلاحیت رهبری برای یک مبارزه طولانی و قاطع را برای حصول استقلال، آزادی و اعمار جامعه ای را که در آن از استثمار فرد از فرد خبری نیست، به ما داده است. ما اعتقاد کامل داریم نیروهای مترقی و مردمی، اشخاص وطن دوست و آزادیخواه، گروه ها و اقشار تحت ستم، احزاب سیاسی ترقیخواه که همه بالنوبه ابزار اساسی یک جنبش را تشکیل میدهند، میتوانند با حفظ اختلافات سلیقوی و ایدئولوژی خاص خود، حول محور «وحدت انتقاد وحدت» به تشکیل یک جبهه مستحکم ضد استعماری نایل شوند. این یک اصل است و انقلابات حال و گذشته جهان ما نمونه های زیاد آنها را در حافظه دارد.

اکنون که پیداست، برخی از کشورهای منطقه و فرامنطقه ای، به شمول غربی ها و هم پیمانان استراتژیکی شان بنابر منافع خاص خود در صدد به رسمیت شناختن هیولای طالبی هستند، و در این حال برای بدیل آن نیروهای وحشت و دهشت دیگری را در انبارهای استخبارتی خود تحت عناوین داعش و حزب التحریر تحت آموزش و پرورش قرار داده اند، تشکیل جبهه مردم افغانستان یک ضرورت عمده بوده و است. این جبهه با تمام نیرو نه تنها ادامه رژیم تروریستی اسلامی را در نهاد خفه میکند، بلکه



کوششهای امپریالیست ها را برای تقویه و تجهیز نیروهای وحشت و دهشت داعشی و حزب التحریر و دیگرانی نیز در نطفه ساقط و خنثی ساخته، نقشه شوم تجزیه و تحلیل این کشور را از جانب دشمنان خارجی و داخلی او نقشی بر آب می کند.

این کار! باز هم تکرار می کنیم، فقط به تشکیل یک جبهه بزرگ ملی مترقی، متکی بر نیروی خلاق مردم و متشکل از کلیه نیروهای ملی و مترقی نیاز دارد.

جما با یک تحلیل مشخص و درک عمیقی از اوضاع کشور، صدای رسای مردم مظلوم و رنج کشیده افغانستان است، و با تمام نیرو از حرکات و جنبش های خودجوش مردم که برای احقاق حقوق اتلاف شده زنان و بر ضد جبر بنیاد گرایی و تحجر گرایی منسوخ براه انداخته شده، حمایت و پشتیبانی نموده، خود را در غم و اندوه آنها سهیم می داند.

این جبهه از تمام وسایل دست داشته و ممکن برای تحقق آرمانهای تاریخی مردم افغانستان استفاده میکند.

قوت ما در اتحاد ما است!

زنده و پاینده باد توده های زحمتکش افغانستان!

ما در عمل برای جهانیان باید ثابت کنیم که حرفهای «جو بایدن» در مورد اتحاد و همبستگی مردم افغانستان یک باد گند دیگریست که از امعای او بیرون جهیده است.

زنده و پاینده باد افغانستان آزاد و مستقل!

با حرمت فراوان

جبهه مردم افغانستان (جما)

دلو ۱۴۰۱ خورشیدی مطابق جنوری ۲۰۲۲

بازنشر اعلامیه ، منشور جما صفحات (11 الی 21)

2

منشا، انکشاف و تکامل غریزه ها احتیاج مادر ایجاد است!

آیا انسان همیشه گرگ انسان بوده

و یا هم نوع انسان ؟

قسمت چهارم

نویسنده: نعیم سلیمی



علاوه بر آن در قسمت اول این را هم وضاحت بخشیدیم که سرشت هیچ موجود زنده ای از آن جمله حتی رفتار های غریزه ای برخاسته از آن ثابت نبوده و پیوسته در طول تاریخ دستخوش دگرگونی هایی قرار گرفته و می گیرد.

و اما در مورد عبارت انسان گرگ انسان

حسب یافته های دانشنامه ویکی پدیا؛ پیش زمینه جمله ی ساده شده انسان گرگ انسان؛ هومو هومینی لپوس (در زبان لاتین *Homo homini lupus*)، به معنی انسان گرگ انسان، جمله ای است که با کمی تغییر در نمایشنامه «آسیناریا» نوشته پلوتس نمایشنامه نویس و نویسنده اهل جمهوری روم آمده و توماس هابز فیلسوف و تاریخدان انگلیسی در قرن هفدهم میلادی از آن برای بیان دیدگاه خود نسبت به انسان استفاده نموده و این جمله را در کتاب «شهروند» که اولین بار در 1642 میلادی منتشر گردید آورده است. جمله اصلی درین مورد در سطر شماره 495 نمایشنامه مذکور در سده سوم پیش از میلاد چنین آمده است:

**Lupus est homo homini, non homo,
quom quails sit non nivit**

از دِسیدِریوس اراسموس فیلسوف، ادیب، لغت شناس، انسان گرا (اومانیزست)، محقق الاهیات کاتولیک و از علمای مشهور رنسانس شمالی در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی و بزرگترین پیشوای مکتب انسان گرایی رنسانس در اروپای مرکزی نیز گفتاوردی [مشابهی] آمده که می گوید «انسان نسبت به انسان های دیگر یا همچون خداست یا همچون گرگ» (به لاتین *homo homoni aut Deus aut lupus*).

در قسمت اول این جزوه در ابتدا یک تعریف کلی از اینکه غریزه چیست را از لابلای قاموس های رسمی متداول و کلیشه گرا مبنی بر اینکه غریزه گرایش درونی و ذاتی ارگانیسم های زنده به سمت مشخص است ارائه نمودیم و برحسب چنین تعریف کلی؛ این را بازگو نمودیم که گویا الگوی رفتاری غریزه ای از سرشت برمی خیزد و اکتسابی و آموختنی نیستند. و در ضمن درین قسمت [قسمت دوم] قسمت های بعدی متعاقب آن تازه ترین یافته های دانشمندان را مبنی بر رد و بطلان گرایش های متداول و سنتی رسمی را پیرامون غریزه بطور ضمنی ماهیت انسان مرور نمودیم.



سیاسی سازگار نیستند و دائما در حال رقابت با یکدیگر اند، آنها به راحتی تحت تأثیر جاه طلبی قرار می گیرند و به طور طبیعی بیشتر به خودشان نسبت به دیگران فکر می کنند؛ بطور خلاصه ، انسان ها به دنبال نفع شخصی خود هستند، مخصوصا نفع کوتاه مدت. او همچنین بیان می کند که اغلب افراد در پیگیری نفع خود ناتوان اند و توانایی غلبه بر رقبای خود را نداشته و همچنین هیچگونه خویشتنداری طبیعی در برخورد با زور ندارند و حتی ممکن است انسان های معقول نیز به انجام اعمال خشونت آمیز مجبور شوند...» (باز هم همانجا در هفته نامه تجارت) .

در تاریخ افکار سیاسی انگلستان با نظریه پرداز دیگر انگلیسی بنام توماس مور [توماس دوم] بر می خوریم که در سال 1516 میلادی کتابی را بنام «مدینه فاضله Utopia» منتشر نمود. این توماس برعکس همتای انگلیسی اش استدلال می نمود که ؛ گوسفندان آدم ها را میبلعد.

در یک چشم انداز کلی؛ انسان به تعجب می افتد که چگونه ممکن است گوسفندی به این عجز و ناتوانی انسان را ببلعد. توماس مور درین اثر ماندگارش از اعدام های دسته جمعی بینوایان کشورش به جرم دزدی در زمان سلطنت هنری هشتم؛ پادشاه وقت انگلستان که در یک نوبت 20 نفر در یک چوبه ی دار اعدام می شدند پرده بر میدارد. او در جزوه اول این کتاب زیر نام «مباحثات با رافائیل تیتلودی» در رابطه با ساختار یک نظام رفاه همگانی تخیلی در یک بحث و استدلال حکیمانه با شخصی بنام رافائیل فیلسوف و متفکر سیاسی متولد پرتگال و هم رکاب امریگو سپوچی مکتشف و دریانورد ایتالوی در

اما قبل از اینکه لایه های بحث را پیرامون سرشت خداگونه رحمانی انسان و یا هم گرگ منشی شیطانی و درندگی نوع بشر باز نماییم؛ لازمی می افتد تا اندکی در مورد چگونگی شکل گیری یک چشم انداز تاریخی که توماس هابز انگلیسی در بستر آن به میان آمده و زندگی می نمود نظری بیاندازیم:

«تفکرات هابز به یک رویداد بزرگ در زندگی او که در سن 64 سالگی با آن مواجه شد، گره خورده است. این رویداد جنگ های داخلی انگلستان بود. عصری که هابز در آن میزیست ، دوران سلطنت چارلز اول ، جنگ های داخلی و تشکیل دولت متحده بود که روزگاری آشوب زده، پر اضطراب و غرق در ناراحتی ها و وحشی گری ها بود. وضع سیاسی انگلستان در دهه های 1620 تا 1650 [برای مدت سی سال] به دلیل اختلافات مذهبی و کشمکش های سیاسی به شدت بی ثبات بود و در اوج این اختلافات که یک دهه به طول انجامید (1642-1651) نیرو های شاه علیه پارلمان قرار گرفته بودند که به کشته شدن 200 هزار نفر در هر دو طرف منجر شده و در نهایت به اعدام چارلز اول و فروپاشی عمومی انجامید...» (هفته نامه ی تجارت ، شماره 401 ، زندگی و زمان هابز، حامد وحیدی، دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد دانشگاه شریف ، 21 فروردین 1400).

«... کتاب (De Cive) [شهروند] هابز که در سال 1642 به چاپ رسید، حاوی عقایدش در مورد رابطه مردم و دولت بود. هابز درین کتاب یکی از مهمترین اظهارات ارسطو را که بیان می کرد انسان به طور طبیعی [سرشتی] برای زندگی شهروندی سازگار است، رد می کند. هابز معتقد است که انسان ها [ذاتاً] با زندگی



صادرات انگلستان را تشکیل می داد. تقاضای گسترده برای محصولات پشمی، تشویق، رشد، تربیه و پرورش گوسفندان را با خود داشت. از آنجائیکه چنین امری به نیروی کار اندکی ضرورت داشت؛ در اثر آن یک بخش بزرگ جمعیت روستا نشین بیکار و بی روزگار شدند. کشتزار هائی که قبلاً محصولات زراعتی را کشت می نمودند، به چراگاه های گوسفندان مبدل شدند...؛ این زمانی بود که قوانین ظالمانه بر علیه گدایگران و انسان های خانه بدوش وضع شده بود. گفته می شود تعداد انبوهی از دهقانان از زمین ها رانده شده و با شیوه های جدید زراعت سرمایه داری بی خانمان گردیدند.»

بنابر اطلاعات دست داشته از یادداشت های مارکس در آن زمان قسمت اعظم مردم انگلستان مرتکب جرم شده، تعقیب و تعجیز می گردیدند و بنا بر غربت و فقر گسترده شلاق کاری می شدند. و نتیجتاً درین دوران در حدود 72000 دزد به مجازات مرگ محکوم شدند. دستمزد ها از لحاظ قانونی محدود بودند. مشقاتی که توده های ناتوان به آن مواجه بودند با انحلال صومعه ها رو به وخامت گذاشتند که در نتیجه هزاران تن از راهبان و راهبه ها بیکار شدند. لغو انحلال [امتيازات] ملازمان اشرافیت فنودالی نیز از رویداد های این دوران است.

مارکس در چپتر نامبرده سرمایه قوانین وحشیانه ای را که درین زمان؛ در برابر بینوایان و ناتوانان وضع شده بود چنین شرح می دهد: «گدایگران بالاتر از سن 14 به شدت شلاق زده می شدند؛ و بطرف گوش چپ آنها داغ کوبیده می شد. مگر اینکه کسی آنها را برای دو سال به نوکری و مزدوری می گرفت. در صورت تکرار جرم اگر از سن هجده بالا می بودند اعدام می شدند؛ مگر اینکه کسی آنها را برای دو سال به مزدوری می گرفت. ولی

یکی از شهر های بندری بلجیم امروزی بنام آنتورپ Antwerp که در بحث مورد نظر یک کشیش و اسقفی نیز شرکت داشته ؛ چنین می نویسد:

« علت دیگری دراین مورد [سرقت] که خاصه ی انگلستان بوده وجود دارد؛ اسقف پرسید که آن[علت] چیست: من جواب دادم که ازدیاد چراگاه ها که حسب آن گوسفندان شما که طبیعت آرام دارند و به آسانی می توانند رام گردند، گفته می شود که حالا انسان ها را میبلعد؛ این گوسفندان نی تنها اینکه قصبات را از وجود انسانها تخلیه میکنند، بلکه شهر ها را تهی می سازند...»

به تصور نگارنده توماس دوم هوشیار ترو صادق تراز توماس اولی در مورد شناخت اجداد استعماری انگلیسی خودی بوده است. چنین به نظر می رسد که گویی دقیقاً او این جملات را در آن زمان برای افغانستان نوشته بود و اینکه می دانسته دهات و شهر های ما با کشت کوکنار ها تخلیه می شوند [کوکنار ها انسانها را می بلعد] و میلیون ها جوان وطن بدون موجودیت چوبه های دار در زیر پلها و پلچک ها در زندان های سرگشوده و بدون چهار دیواری اعدام می گردند. و یقول شکسپیر نویسنده نامدار انگلستان ما را سیخکوب می نمایند: « اگر شما ما را سیخکوب هم کنید؛ خون ما به زمین نمی ریزد» (نمایشنامه ی تاجروینسی Venice ؛ پرده ی سوم ، صحنه اول).

آنچه را که تذکره نویسان در زمان هردو توماس رونمایی نموده اند؛ کارل مارکس دانشمند قرن نوزدهمی آلمانی پیدایش گستره ی تاریخی مراحل نخستین رشد سرمایه داری در انگلستان را به استناد؛ نظامنامه های شاهی الیزابت هژدهم ؛ در جلد اول کتاب «سرمایه» چپتر 28 چنین رونویسی نموده است: « [درین زمان] صنعت رشد یابنده اساسی عبارت از پشمینه بافی بود که سه چهارم



چیزی همیشه در طبیعت و سرشت انسانی عجین بوده تا از جانب شیاطین آزار و اذیت شوند. ولی یک نگاه و مطالعه جدی گذشته نه چندان دورمعکوس آنچه را به ما تلقین شده بود به اثبات می رساند. نوع انسان درین دوران در دستجات و گروه های اشتراکی کمون های شکارچی گردآورنده بدون هیچگونه آقا و اربابی زندگی می نمودند و هیچ حکایتی از انسان ، گرگ انسان در میان نبود که در قسمت بعدی مستند بر تحقیقات انسان شناسی و باستان شناسی به آن پرداخته خواهد شد.

ادامه دار

پایان قسمت چهارم

دیدگاه بگذارید!

برای خوانش قسمت های اول، دوم و سوم ؛ به شماره های 12 ، 13 و 14 مسیر مراجعه نماید .

(اولوس ارا اجتماعی عدالت قوروشی و
ملی ایرکین لیک تأمینلشی اوچون
اولوس نینگ ملی بیرلیکی بیرله کوره
شیشی ضرور دیر)
پسیج نبرد آزادبخش ملی پسیج نبرد توده
هاسست، تا عدالت اجتماعی را تحکیم
بخشد

برای تکرار جرم برای بار سوم بدون هیچ بخشایشی به صفت مجرم اعدام می شدند.»

برای باز نمودن هرچه عمیقتر و جدی بحث ماهیت انسانی ؛ اینکه این ماهیت ثابت و غیر قابل تغییر است و یا اینکه متغیر به لحاظ دگرگونی های تاریخی ؛ فرضیه منطقی را مطرح می سازم که اگر توماس هابز انگلیسی متفکر و تذکره نویس دوران جنگ های سی ساله ی انگلستان میان سال های 1620 تا 1650 درصد ها هزار سال هائی که نوع بشر در روی کره زمین بدون موجودیت مالکیت خصوصی ، طبقات ، دولت و ... زندگی می نمود بسر می برد؛ آیا بازهم او مانند دوران قرن 17 انگلستان ؛ انسان را گرگ انسان تعریف می نمود و یا اینکه همنوع انسان. نتیجه ایکه از این فرضیه منطقی بدست می آید مسلماً به احتمال زیاد این می بود که او گزینه اخیرالذکر را انتخاب نماید و راجع به همنوعی ، برابری و مساوات سخن بر لب برآورد.

بلی! قسمی که تذکار یافت نوع بشر برای بیشتر از صد ها هزار سال درین کره خاکی بدون مالکیت خصوصی و... زندگی می نمود. ولی ما را چنین آموزش داده اند که تفاوت ها و تقسیمات طبقاتی یک امر طبیعی و ذاتی جهانی بشر بوده و می باشد. باستان شناسی مدرن و تحقیقات تازه درین زمینه مدارک فراوانی را برای تصدیق اینکه تقسیم طبقاتی جامعه در جهان نسبتاً یک رویداد انکشافی متاخر را در تاریخ انسان بازگو می نماید. بنابراین می توان گفت چنین تقسیماتی همانگونه که در گذشته های دور زندگی انسانی وجود نداشته؛ بنا احتمالاً در آینده نیز وجود نخواهد داشت.

وقتی که ما به جهان امروزی نگاه میکنیم و می بینیم که بلیون ها انسان از بابت فقر، اسارت و ظلم و استبداد دچار عذاب و اذیت می باشد. ولی جالب اینجاست که برای هزاران سال شاهان ، فیلسوفان و همچنان موبدان و روحانیون برای ما موعظه نموده و می نمایند که چنین

3

قلم و مسئولیت انقلابی:

از میراث رهایی تا ابتدال مجازی

از سوی دیگر، بازتولید فرهنگ ارتجاعی تهمت‌زنی، فحاشی و صدور «فتوای سیاسی» بار بار در میان برخی نویسندگان چپ سر برآورده است. امروز، به جای نقد عقلانی و ریشه‌ای، افراد یکدیگر را با کنایه‌های سبک «جاسوس»، «بزدل» یا «خائن» و هزاران القاب ناشایسته می‌خوانند. این رفتارها چیزی جز انعکاس فرهنگ استبدادی نیست؛ فرهنگی که باید نفی میشد، اما اکنون با نام «انقلابیگری» بازتولید می‌شود. نتیجه چنین انحرافی چیزی جز فرسایش اعتماد، نابودی همبستگی طبقاتی و تضعیف جنبش رهایی‌بخش خواهد بود.



بازگشت به جوهر قلم انقلابی

قلم انقلابی باید بار دیگر به جایگاه اصیل خویش بازگردد: سلاحی برای آگاهی‌بخشی، برای شکافتن پرده‌های ایدئولوژیک قدرت و برای گشودن چشم‌انداز رهایی. دیالکتیک زنده مبارزه ایجاب می‌کند که قلم پیوسته با واقعیت متغیر جامعه تنیده باشد، از اسارت در گذشته و اسطوره‌های بی‌جان فراتر رود و زبان حال مردم گردد.

انقلابی بودن نه با لقب، نه با خاطره گویی و نه با نمایش‌های مجازی به دست می‌آید. نویسنده چپ اگر صادق است، باید قلم خویش را در خدمت آگاهی‌بخشی، همبستگی اجتماعی و تغییر ساختاری به کار گیرد. هر عدولی از این مسئولیت، در حقیقت خیانتی است به سنت انقلابی و به آرمان‌هایی که هزاران مبارز برای آن جان باخته‌اند.

قلم در سنت چپ انقلابی هرگز ابزار تفنن فردی یا زیور قدرت نبود، بلکه سلاحی آتشین در دست مبارزان برای افشای مناسبات طبقاتی، روشنگری توده‌ها و سازماندهی آگاهی اجتماعی بود. هر واژه‌ای که بر صفحه می‌نشست، بخشی از رسالت تاریخی نویسنده را حمل می‌کرد: رسالتی که تنها در پیوند زنده با مردم و در خدمت مبارزه اجتماعی معنا می‌یافت.

اما امروز، بخشی از قلم‌داران مدعی «چپ» از این میراث سترگ فاصله گرفته‌اند. بجای آنکه قلم خویش را در مسیر نقد بی‌امان و تحلیل دیالکتیکی شرایط مشخص به‌کار گیرند، آنرا به ستایش کور گذشته، مرده‌پرستی سیاسی و پرستش بت‌های سازمانی تقلیل داده‌اند. آنان تاریخ زنده مبارزه را به اسطوره‌های بی‌جان فروکاسته و «خدایان سازمانی» را جایگزین نقد علمی و رهایی‌بخش ساخته‌اند. این انحراف، نه بازخوانی انتقادی تاریخ، بلکه اسارت در چنگال تقدیس است.

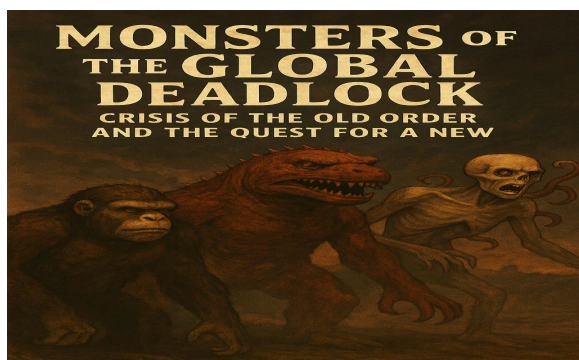
در عرصه رسانه‌های مجازی نیز شاهد روندی خطرناکیم. گروهی با تولید پست‌ها، ویدیوها و متون سطحی و غالباً بی‌ریشه، خود را «روشنگر» می‌پندارند. حال آنکه این فعالیت‌ها چیزی جز ابتدال مجازی، سرگرمی فرقه‌ای و ائتلاف انرژی مبارزاتی نیست. روشنگری مارکسی - لنینی هرگز به بازنشر بی‌مسئولانه اطلاعات تقلیل نمی‌یابد؛ بلکه بر «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» و پیوند ارگانیک با زندگی مبارزه طبقات فرودست استوار است. بی‌اعتنایی به این اصل، به معنای بریدن جریان حیاتی جنبش و گسست از مردم است.



از دل این چشم‌انداز برمی‌خیزند. همچنین جنبش‌های زنان، محیط‌زیست، کارگری و آزادی‌خواهی می‌توانند به‌عنوان پیوند دهندگان جهانی، پایه‌های هژمونی‌ای انسانی‌تر و عادلانه‌تر را فراهم کنند.

بحران کنونی جهان تنها بازتاب جنگ‌ها و تجاوزها نیست، بلکه نشانه‌ی فقدان یک هژمونی مشروع جهانی است.

پرسش اصلی این است که آیا جامعه جهانی خواهد توانست این برزخ را به فرصتی برای تولد نظم انسانی‌تر و عادلانه‌تر بدل کند، یا اینکه سرنوشت آینده جهان همچنان در زیر سایه شوم هیولاهای عصر ما رقم خواهد خورد؟



بقلم: رازق رحیمی

نوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته‌ها و مضامین ارسالی دواستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده نه دارند. صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را تکثیر و به اشتراک می‌گذارد.

امروز بیش از هر زمان دیگر، جنبش چپ به قلم‌هایی نیاز دارد که در سنگر نقد و سازماندهی زنده بایستند، نه در حصار مرده‌پرستی، خودنمایی و ابتذال مجازی. قلمی که از مردم جدا شود، دیگر انقلابی نیست؛ تنها پژواک توخالی واژه‌هاست!.

4

هیولاهای برزخ جهانی: بحران نظم کهنه و جست‌وجوی نظم نو

جهان امروز در گذرگاهی بحرانی ایستاده است؛ نظم کهنه در حال فروپاشی است و نظم نو هنوز زاده نشده. آنتونیو گرامشی این وضعیت را برزخی دانست که در آن، «هیولاهای سر برمی‌آورند».

نظم برآمده از جنگ جهانی دوم، نظام امنیتی جنگ سرد، قواعد سنتی حقوق بین‌الملل و حتی سازوکارهای دموکراسی نمایندگی، همگی کارایی و مشروعیت خود را از دست داده‌اند. در خلأ این نظم، قدرت‌هایی چون ایالات متحده و اسرائیل فراتر از هر قاعده عمل می‌کنند و مصداق هیولاهای عصر ما شده‌اند. در همین حال، سازمان ملل و دیگر نهادهای چندجانبه نیز در ایفای نقش محدود خود ناکام مانده و بی‌اعتبار گشته‌اند.

اما در برابر این فروپاشی، گفتمانی تازه در حال شکل‌گیری است؛ گفتمانی که به جای هژمونی، بر همکاری جهانی و نهادهای دموکراتیک فراملی تأکید دارد. ایده‌هایی چون پارلمان جهانی، دادگاه‌های مستقل و کارآمد، و شبکه‌های فناورانه آزاد برای مشارکت عمومی،



5

اشغال بلورستان (نورستان) توسط

امیر عبدالرحمن خان

این هفته مصادف است با محو و حذف یک فرهنگ و هویت پارینه سرزمین بنام بلورستان که بعد از مقاومت ماراتون یعنی بیش از هزار سال ایستادگی در برابر هجوم همسایگان مسلمان در 25 سپتامبر سال 1896 امیر عبدالرحمن خان با تبنای انگلیسی‌ها و در یک جنگ نابرابر و با کشتار و چپاول و اسیر و تبعید هزاران تن از بومیان سرزمین بلوریا یا همان کافرستان قدیم را اشغال و هویت و فرهنگ و باورهای شانرا



در جریان مطالعه مراسلات و گزارشات استخباراتی هند بریتانیای و پروسه اشغال کافرستان (نورستان) چیزی که از لابلای این گزارشات برایم هویدا گردید این است که چطور دولت انگلیس اگرچه در ظاهر خود را مخالف تهاجم امیر عبدالرحمن خان علیه کافرستان نشان می دهند ولی در خفا امیر عبدالرحمن خان را در اشغال و تسخیر کافرستان کمک می رساند. امیر عبدالرحمن

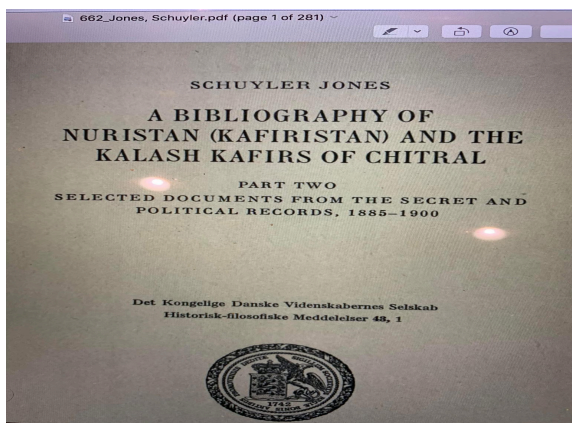
خان در معاهده ننگین خط دیورند قسمت بزرگ خاک افغانستان را به انگلیسیها وا می گذارد و انگلیسیها هم اجازه اشغال سرزمین آزاد کافرستان را به امیر عبدالرحمن خان می دهند و امیر با اطمینان کامل و با سلاح های مدرن انگلیس های کافر و استعمارگر دست به هجوم بی رحمانه علیه کافران همسایه و مردم بومی سرزمین هندوکش می زند و اگر داد خواهی جامعه مدنی و مطبوعات انگلستان و دیگر کشور های اروپای نمی بود، دولت هند بریتانوی حتی اشک تمساح هم نمی ریخت و بنابر افشاگری های مطبوعات در آن زمان و نقش نهاد های مدنی از مظالم امیر نسبت به مردم بی دفاع و محروم نورستان دولت بریتانیا مجبور می شود حداقل مهاجران که از تجاوز و هجوم امیر فرار کرده اند اجازه ورود به مربوطات هند بریتانوی مثل چترال و دیر را بدهد. برای فهم درست از جریان تسخیر کافرستان و تبنای دولت هند بریتانیا با امیر عبدالرحمن خان و وضعیت ناگوار مردم نورستان را در درخواست زیر «کمیتة ضد برده داری مقیم لندن» از دولت بریتانیا جهت پیشگیری از پروسه برده سازی مردم نورستان توسط امیر را به روشنی درین یادداشت دیده می شود اینک در زیر چند روایت را که از اسناد و مکاتبات فاش شده ترجمه نموده ام به خدمت خوانندگان قرار می

دهم:

1:

«بند 1 در شماره 1. نامه انجمن ضد برده داری بریتانیا به وزیر امور خارجه هند، به تاریخ 7 فروری 1896، خیابان نیو براد، 55، لندن.

مسئله وضعیت نامطمئن کافرهای سیاه پوش هندوکش بار دیگر توجه جدی انجمن ضد برده داری بریتانیا را به



گزارش درخواست شده بود که توسط کمیته دریافت نشده باشد، آن نهاد در سال 1878 ویسکونت کرانبروک، وزیر امور خارجه هند را مورد خطاب قرار داد، که در پاسخ اظهار داشت که اگرچه گزارشی از سوی لرد سالزبری، درخواست شده بود، هیچ پاسخی توسط دولت اعلیحضرت در لندن دریافت نشده است.

هیچ کس جرات نمی کند این واقعیت را زیر سوال ببرد که امیر در حال حاضر کمک های بسیار زیادی از دولت هند دریافت می کند، علاوه بر اینکه در موقعیتی قرار گرفته است که بتواند زرادخانه ای عظیم بسازد. این وضعیت اخیراً توسط سر لپل گریفین در کلمات زیر توضیح داده شده است:

«دولت بریتانیا علاوه بر ترک مستقیم کافرستان از طریق تعامل به طور غیرمستقیم با امیر مسئول است، زیرا دولت بریتانیا با این کار تمایلات نظامی امیر را تشویق کرده است، صنعتگران ماهری که زرادخانه ها و مغازه های او را اداره میکنند. دولت بریتانیا ساخت جاده های نظامی را به او (امیر) یاد داد و فقط یک روز قبل 10000 پایه از جدیدترین تفنگ های خود را به او هدیه دادیم. این همه کمک ها در مقابل کافران

خود جلب کرده است، ادامه خصومت ها علیه این قبایل کوهستانی تقریباً بی دفاع از جانب امیر افغانستان به طور کامل در مطبوعات هندی و انگلیسی تایید شده است. به نظر می رسد که بردگی، اگر نگوییم نابودی این نژاد باستانی و جالب، سیاست فعلی امیر است، و در رابطه با این سؤال، کمیته این انجمن مایل است که توجه شما عالیجناب را به یادداشت که توسط آنها در مارس 1874 به مارکیز سالزبری، در آن زمان وزیر امور خارجه اعلیحضرت برای هند، زمانی که یک روند مشابه اما کمتر وحشتناک بردگی و تباهی را مرحوم امیر شیرعلی انجام داد، جلب می کنیم. کمیته به همین مناسبت این حقیقت معروف را بیان کرد که تا زمانی که مهاجمان علیه کافرستان (دولت امیر امیر عبدالرحمن خان) فقط سلاح های محلی کشورشان را در اختیار داشتند، کافر ها می توانستند در برابر حملات نیروهایی که سران افغان علیه آنها آورده بودند مقاومت کنند، اما در عین حال باید یادآور شد از آنجایی که امیر عبدالرحمن خان با دریافت سالیانه مبالغ هنگفت و چندین هزار سلاح گرم جدیدتر از دولت هند وابسته به حکومت هند شده بود، بیم آن میرفت که کافر ها را سرانجام رام و به بردگی بکشاند، مصیبتی که بیشتر مایه تاسف است، زیرا کمک های یک ملت مسیحی به فرمانروای مسلمان، که سیاست آن این بود که تجارت برده و برده داری را در هر کجا که یافت می شد، از بین ببرد.

بنابر این از دولت اعلیحضرت خواستند تا از نفوذ خود با امیر افغانستان برای انقراض بردگی در قلمرو هایش استفاده کند.

مارکیز سالزبری، در تایید دریافت یادداشت به کمیته اظهار داشت که کاملاً با نظرات بیان شده در آن، و قول داده شد که فوراً یک نسخه از آن را به دولت هند ارسال کند، با این درخواست که ممکن است گزارش کاملی در این زمینه برای وی ارسال شود.



کافرستان

کافره‌ای برگم‌تال علیه امیر عبدالرحمن خان قیام نموده اند، جاده منتهی به کامدیش را ویران کردند و تعدادی از ملیشه ها و ملاهای افغان را در سرزمین شان کشتند. علت این خیزش معلوم نیست، اما یک گزارش حاکی از آن است که علت خیزش مردم بخاطر گروگان گرفتن دختران و پسران جوان و انتقال آنها به کابل برای مقاصد غیر اخلاقی و تقاضای گروگان‌های تازه برای جانشینی تعدادی از کسانی که قبلا از منطقه به کابل برده شده اند و در آنجا جان باخته‌اند، نسبت می‌دهند.



شخصی بنام اکرم خان نماینده امیر در امور کافرستان بعد از آگاهی از قیام مردم بلافاصله با 200 عسکر و 240 ملیشه های موقتی از بریکوت به سمت کامدیش رفته است و نیروهای کمکی نیز از اسمار فرستاده شده اند. مردم برگم‌تال و مردم منده گل از آمدن اکرم خان مخالفت نموده اند و به این خاطر جنگی در گرفت که در آن کافرها متحمل خسارات سنگینی شدند، یکی از گزارش‌ها حاکی از آن است که عساکر اکرم خان فقط به پیرمردها و پیرزن‌ها کاری نداشتند و بقیه را سر به نیست می کردند. حدود 3000 اهالی منطقه به قلمرو چترال مهاجر شده‌اند، جایی که وسایل امرار معاش ندارند. شهزاده چترال قادر به تامین آذوقه و پناه گاه به این تعداد زیاد مهاجرین نیست و به سران کافر ها

فقیر (مردم نورستان) که فقط با چاقو و تیرکمان مسلح اند، استفاده شوند.»

این بیبانیه به هیچ وجه اغراق آمیز به نظر نمی رسد، زیرا سر سالتز پاین که دو هفته پیش به انگلستان برگشت، در مطبوعات عمومی با رضایت ظاهری اظهار داشت که توانسته است روزانه 10000 فشنگ مارتینی و 10000 فشنگ اسنایدر، دو اسلحه میدانی در هفته، با تمام تجهیزات و 15 تفنگ در روز تولید و تحویل دهد. وی گفت: اسلحه های اتومات به سرعت در هفته تولید می شوند و کارخانه ساخت فیوزهای ضربی در حال کار است. او قصد داشت در مدت اقامت کوتاه خود در انگلستان این امر را ترتیب دهد. بنابراین، کميته با احترام این بیبانیه را می سپارد که نگرانی بیان شده در لوح یادبود مارکیز سالزبری در سال 1874، همین است که توانایی تولید سلاح های گرم و کمک به امیر منجر به سرکوب اقلیت ها می گردد. از این رو، آنها با جدیت از دولت اعلیحضرت درخواست می کنند که از نفوذ زیاد خود بر حضرت امیر عبدالرحمن خان استفاده کند، نه تنها برای جلوگیری از حملات نابودگر به کافرها و دیگر مردم هندوکش، بلکه برای لغو برده داری در سرتاسر افغانستان، که به تنهایی می تواند مانع ادامه دستگیری بردگان شود که برای قرن ها عامل حملات غارتگران به قبایل همسایه و ضعیف تر بوده است.

از طرف اعضای کميته، ضد برده داری بریتانیا،

چاس. اچ آلن، منشی.»

2:

قیام مردم برگم‌تال:

8 جون 1897. یادداشت های فرا مرزی. نامه شماره 78 مورخ 8 جون 1897.



نمایندگان خود را فرستادند. اینها از شروطی که دولت امیر بر مردم دره ای باشگل (کامدیش و برگمتال) تحمیل میکرد مطلع شدند. این نماینده گان با همه شروط موافقت کردند، به جز گرویدن به اسلام. آنها گفتند پیش از اینکه مسلمان شوند می جنگند و اسلام را نمی پذیرند و با این جواب به خانه هایشان رفتند.

3:

20 آگوست 1895. نامه هایی از هند، ج. 81. دفتر
خاطرات محرمانه پشاور شماره 16، مورخ 20 آگوست
1895.

کابل

گزیده ای از دفتر خاطرات سیاسی خیبر، مورخ 15
اگست 1895، نشان می دهد که اعلیحضرت امیر به
تمام اقوام ساکن در اطراف کابل دستور داده است هر
کسی که از میان آنها مایل است به رایگان خدمت کند
و برای عملیات علیه کافرها (مردم نورستان) نام نویسی
کند، باید در حضور شهزاده حبیب الله خان در کابل
حضور یابند که نامش را ثبت نماید. دستورات حاضر
برای به خدمت گرفتن دو هنگ جدید پیاده نظام است.
هر تعداد از مردانی که توسط شهزاده به خدمت گرفته
می شوند به سپاه سالار (غلام حیدرخان چرخي)
فرستاده می شوند. بسیاری از مردم به زور از خانه
های خود بیرون آورده شده اند و زیر نظر گارد نظامی
برای جنگ استخدام شدند. شهزاده حبیب الله خان
دستور داده است که در صورت امتناع از رفتن به
جنگ با کافرها به شدت برخورد خواهد شد. از ترس

پیشنهاد شد که به محل بین پنجکوره و شیشیکف (مربوطات
دیر) که به پیشتر معروف است بروند.

در آنجا خان دیر، زمین کافی برای حمایت از 3000 خانواده
دارد و او پیشنهاد داد که به آنها اجازه اسکان دهد.
پناهندگان خلع سلاح شده اند و دولت هند اجازه اعطای کمک
های مالی را برای غذا دادن به آنها و انتقال کسانی که
ممکن است پیشنهاد خان دیر را بپذیرند، صادر کرده است.
همچنان به امیر عبدالرحمن خان اطلاع داده می شود و از او
خواسته شده آیا دولت هند می تواند به پناهندگان اطمینان
دهد در صورت برگشت به وطن شان جان آنها نجات خواهد
یافت؟ و اگر

مردم که از کافرستان مهاجر شده اند دوباره به کافرستان
برگردند و تسلیم مقامات دولت امیر شوند، اموالشان اعاده
خواهد شد؟

هیچ پناهنده ای بر خلاف میل خود از طرف دولت هند مجبور
به بازگشت به کافرستان نمی شود، خواه امیر ضمانت بدهد
یا نه. آخرین اخبار حاکی از آن است که با کسانی که تسلیم
شده اند با ملایمت رفتار می شود و اموال شان بازگردانده
می شوند. انتظار می رود بسیاری از پناهجویان به خانه
های خود بازگردند.

3:

29 جولای 1895. نامه هایی از هند، ج. 81. دفتر خاطرات
آژانس گلگیت برای هفته منتهی به 13 جولای 1895
(محرمانه).

23 جولای. سپاه سالار غلام حیدرخان چرخي و کافرها.

گزارش شده است که سپهسالار افغانستان اخیراً حدود 300
نفر را به ساحه بریکوت فرستاد و خود به منطقه ساوکنر
رفت. سپس نماینده ای از کافران را از دره ای
«باشگل» (کامدیش و برگمتال) احضار کرد که نیمی از آنان



غوند دیگر از کابل می آیند و حمله جدیدی صورت خواهد گرفت.

غلام حیدرخان با غند پنج در منطقه سائو اسمار قرارگاه زده است. برخی از دهکده های کافرهای کامدیش شبانه مورد هجوم عده ای ملیشه ها به دستور سپاه سالار قرار گرفتند. کافرهای کامدیش که تعدادشان حدود 3000 نفر است تسلیم سپاه سالار نمی شوند و آماده جنگ هستند. به او اطلاع داده شده است که چندی پیش افسران انگلیسی در چترال به این کافرها تفنگ با مهمات داده بودند، بنابراین تسلیم نمی شوند. سرک اسمار در حال ساخت است و مردم اسمار و لالپورا بنابر تقاضای غلام سپهسالار برای اعمار سرک جمع آوری می کنند. گفته می شود به محض جمع شدن، سپهسالار علیه کافرهای حرکت می کند. یعنی در حالی که به آنها توصیه می کند که حکومت افغانستان را بپذیرند و به ملاها اجازه دهند که اسلام را در میان آنها تبلیغ کند و قول می دهد که در صورت موافقت با این امر، زندانیان آنها را آزاد کرده و به آنها بازگرداند. اما کافرهای کامدیش و کشتوز قبول نمی کنند و مصمم به جنگ هستند. اکنون که سپاهیان اعلیحضرت به سمت بخشهای کافرستان حرکت کرده اند، تنها دو غند در اسمار باقی مانده است: یکی قندهاری ها و نام دیگری مشخص نیست جاده کافرستان بدون مخالفت در حال احداث است. گزارش ها حاکی از آن است که نیروی دوم افغان از کابل از طریق تپه کولمان در مرز لغمان بر علیه کافرهای حرکت کرده است. برخی از قبایل کافر گزارش شده است که به نزد سپهسالار آمده اند و برخی امتناع ورزیده اند و ممکن است درگیری وجود داشته باشد.

این دستور، هر فردی که برای خدمت انتخاب می شود بدون هیچ شکایتی می رود. سپه سالار به قبایلی که در نزدیکی کافرستان زندگی می کنند، گفته بود که دستور امیر برای آنها این است که از فروشگاه های دولتی آذوقه و غیره دریافت کنند و برای جنگ با کافرهای پیشاپیش سپاهیان عادی بروند. آنها دستورات امیر را پذیرفته اند و در حال ورود به آنجا اعزام می شوند.

امیر به کافرانی که حدود 32 نفر بودند که اسلام آورده بودند و توسط سپاه سالار به کابل فرستاده شده بودند، خلعت و پول نقد داد و به آنها اجازه داد به خانه های خود بازگردند.

4:

عملیات علیه کافرهای (مردم نورستان)

از لغمان با ملیشه های که در مجموع حدود 1000 نفر بودند، از طریق کرمان حمله بر ضد کافرهای شروع شده و جنرال تاج محمد خان از بدخشان علیه آنها حرکت کرده است.

لشکریان که از سمت لغمان به کافران حمله کرده بودند، پس از درگیری شدید، با تلفات سنگین شکست خوردند و مجبور شدند به زیارت قاضی بابا عقب نشینی کنند و در اثر سوء مدیریت والی لغمان، تا دو روز غذا نخوردند. سپاهیان امیر در ابتدا سه روستای کافر را به تصرف خود درآوردند و موفق به کشتن تعداد زیادی از کافرهای شدند، اما با حمله به قلعه چهارم به نام منگوا، به شدت دفاع صورت گرفت و نبرد یک شبانه روز ادامه یافت و با تلفات حدود 100 نفر، سپاهیان امیر را شکست دادند. گفته می شود



سرزمین آنها را تصرف نموده و حدود 60 مرد و 40 یا 50 زن کافر را اسیر کرده است.

ملیشه ها محلی لغمان در زیارت غازی بابا در کرمان جمع شده و در انتظار رسیدن نیروهای کمکی از کابل هستند تا بر کافران (مردم نورستان) حمله نمایند.

سپاه سالار غلام حیدرخان 40 اسیر کافر را به اسمار فرستاده است. کافرهای کامدیش و کشتوز سلطه امیر را پذیرفته اند، اما از پذیرش اسلام سرباز زده اند. با این حال، سپهسالار بر مسلمان کردن آنها فشار می آورد. در کامدیش اجتماع بزرگ کافرها جمع شده است و احتمال جنگ وجود دارد.»

نور احمد «جانا»



گزارش شده است که مردم دره های کنر و اسمار به دلیل نیاز به تامین آذوقه برای لشکریان درگیر علیه کافرها و نیروی کار برای ساخت جاده در مشکل بزرگی قرار دارند.

سپاه سالار غلام حیدرخان گروهی متشکل از 500 ملیشه ها را برای حمله به کافرهای فرستاده بود. آنها 25 نفر از کافرهای و حدود 1000 رأس حیوانات شان را گرفتند و به قرارگاه خود آوردند. در این درگیری سه تن از ملیشه ها مجروح شدند. غلام حیدرخان قرار بود در دوم آگوست به خینوک برسد. محمد کریم خان با قوایش در «دانا» دره ی در سرزمین کامدیش قرارگاه زده است. سپهسالار با قوای خود در ساحه شینگر بود و می خواست به سمت چاناک (خینوک) حرکت کند. پل چوبی رودخانه کنر در حال تعمیر و استحکام بخشی است. برخی از لشکر از قبيله های اطراف کافر ها نیز در حال پیشروی برای حمله بالای کافرهای از طریق دره شینگل هستند.

گفته می شود که سپاه سالار غلام حیدر 12 روز پیش با سه غوند پیاده به کافرهای کامدیش حمله کرد و

نوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین
ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده
نه دارند. صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را
تکثیر و به اشتراک میگذارد.



6

نفر از خانواده هاي مرفه بعد از 18 مارس و از طرف دیگر به خاطر عدم مشارکت پایین بود . در مجموع از 485 هزار نفر از افراد واجد شرایط ، 233 هزار نفر در انتخابات شرکت کردند ، تقریباً چهل و هشت درصد . در مناطق کارگر نشین مانند منطقه ها ی ده ، یازده ، دوازده ، نوزده و بیست میزان مشارکت بالا بود و بین پنجاه و پنج و هفتاد و شش درصد نوسان می کرد . زنان علی رغم نقش عمده در حوادث کمون فاقد حق رأی و حق انتخاب شدن بودند .

ترکیب نمایندگان از لحاظ سیاسی بدین ترتیب بود : نه نفر بلانکیست ، بیست و پنج نفر

به عنوان انقلابیون مستقل ، پانزده نفر اعضای انترناسیونال اول و پانزده نفر از نمایندگان بورژوا که استعفا دادند و در فعالیت های شورایی کمون شرکت نکردند . ترکیب نمایندگان از لحاظ شغلی شامل سی و سه نفر کارگر ، پنج نفر خرده بورژوا، نوزده نفر کارمند دفتری و دوازده نفر روزنامه نگار می شد.(10)

انتخابات کمون در سطح یک شهر انجام گرفت، مارکس در مورد انجام انتخابات در سطح ملی همان الگو را تکرار میکند :

«کمون می بایست حتی شکل سیاسی کوچکترین قصبه روستایی باشد ... کمون روستایی هر منطقه باید اداره ی مشترک خود را به مجمعی از نمایندگان در شهر مرکزی بسپارد ، و این مجالس منطقه ای دوباره نمایندگانی به مجلس ملی در پاریس بفرستند . هر نماینده در هر زمان باید قابل فراخواندن مقید به وکالت(نماینده گری)دستوری (mandat imperatif) منتخبین خود باشد . وظایف اندک و مهمی که بر ای حکومت مرکزی باقی می ماند نباید متوقف شود . این موضوع به عمد بد بیان شده است . این وظایف باید از طرف مقامات کاملاً مسنول کمون به عهده گرفته شود.» (11)



کمون پاریس و دیکتاتوری پرولتاریا

نوشته ی : حسن آزاد

نقد دسامبر 31، 2019

قسمت دوم

به ادامه گذشته

اکنون به مشخصات کلی این شکل ابتدایی از دیکتاتوری پرولتاریا بپردازیم:

1- انتخابات

بعد از قیام 18 مارس گارد ملی و کمیته ی مرکزی انتخابی آن در پاریس قدرت را در دست گرفتند . این کمیته برای اداره ی امور شهر پاریس و در مخالفت با شهرداران نواحی مختلف ، تصمیم گرفت در 26 مارس انتخابات عمومی برگزار کند .

پاریس از سال 1860 به بیست منطقه شهری (اروند یسمان) تقسیم شده بود . انتخابات براساس مناطق شهری و برای هر بیست هزار نفر یک نماینده برگزار شد ، در مجموع 92 نماینده . حکومت ورسای انتخابات را تحریم کرده بود . میزان مشارکت در مناطق بورژوا نشین ، از یک طرف به علت مهاجرت بیش از 160 هزار



افسران از طرف سربازان. تغییر پرچم سه رنگ به پرچم سرخ رنگ کمون. اما به علت شرایط جنگی، گارد ملی تحت تابعیت شورای کمون قرار نگرفت و در تصمیم گیری ها تا حد زیادی استقلال خود را حفظ کرد.

دوم؛ انحلال پلیس:

کمون همان اصولی را که برای ارتش اعلام کرده بود، برای پلیس نیز اعلام کرد. ولی در عمل بلانکیست ها دادگستری، دادستانی کل و مراکز پلیس را در اختیار گرفتند. البته وظایف روزمره پلیس به وسیله کمیسیون های محلی و افراد گارد ملی اجرا می شد و کاملاً دموکراتیک بود.

سوم؛ انحلال بوروکراسی:

انتخابی شدن (انتخاب مستقیم و مخفی) مقامات اداری، قابل فراخواندن و قابل عزل بودن تمام مقامات و گردشی بودن آنها (یعنی بیش از یک یا دو دوره در مقام خود باقی نماندن)، حقوق مقامات اداری از مزد کارگر ماهر بیشتر نباشد.

انگلس در پیشگفتار «جنگ داخلی فرانسه» درباره ی حداکثر حقوق مقامات اداری مینویسد:

«بیش ترین حقوقی که در کمون پرداخت می شد (6000) فرانک بود. بدین ترتیب تلاش برای رسیدن به مشاغل پردرآمد و ارتقاء به مقام های بالاتر با مانی جدی روبرو می شد.» (14)

اما مزد کارگر ماهر (49.8) فرانک در روز بود، که ماهانه تقریباً بالغ بر (1500) فرانک میشد، یعنی یک چهارم حقوق یک مقام عالی رتبه ی اداری. پس عملاً کمون بیشتر از اصل حکومت ارزان تبعیت می کرد تا برابری حقوق مقامات اداری با مزد کارگران ماهر. (15)

چهارم؛ انتخابی شدن نظام قضایی:

این شکل از انتخاب در سطح ملی مورد انتقاد برخی از صاحب نظران مارکسیست قرار گرفته است. از جمله مونتسکیو در این باره چنین می نویسد:

«مارکس هیچ جا تلاش نکرد این روش ویژه ی انتخابات غیر مستقیم را به عنوان تنها نظام ممکن حاکمیت طبقاتی کارگران قلمداد کند، و در حقیقت پس از آن هم به آن ارجاع نداد. آن چه در این مورد بر او اهمیت همیشگی داشت، این بود که جامعه ی آینده باید ارگان های خود حکومتی محلی با درجه ی بسیار بالایی از خودگردانی و فرصت های ابتکار از پایین را گسترش دهد.» (12)

در اینجا به نظرات مارکس در «جنگ داخلی فرانسه» بسنده کرده و بحث بیشتر در این باره را به فرصتی دیگر موکول میکنم.

2- درهم شکستن دولت بورژوازی

مارکس در دوازدهم آوریل 1871 به کوگمان نوشت:

«اگر به فصل آخر هجدهم بروم توجه کنی، این گفته ی من را خواهی دید که تلاش بعدی انقلاب فرانسه دیگر نمی تواند مانند گذشته ماشین بوروکراتیک-نظامی را از دستی به دست دیگر منتقل کند، بلکه باید آن را درهم بشکند و این پیش شرط هر انقلاب مردمی واقعی در قاره ی اروپاست. این وظیفه ای است که رفقای قهرمان حزب پارسی ما در حال انجام آنند.» (13)

درهم شکستن دولت بورژوازی در چارچوب کمون پاریس پنج نهاد اجتماعی را دربرمیگرفت:

نخست؛ انحلال ارتش دائمی:

فعالیت نظامی از فعالیت یک گروه مشخص و دائمی در تقسیم کار اجتماعی به فعالیت پاره وقت تمام اهالی (مذکر) تبدیل شد. الغاء خدمت نظام وظیفه ی عمومی، تابعیت نهادهای نظامی از نمایندگان منتخب کمون، انتخابی شدن



کلیسایی در میان پرودونیست ها به ویژه بلانکیست ها رایج بود ، که غالبا خود را به شکل افراطی نشان می داد.



ادامه دارد ...

یادداشت ها :

10- Rougerie, Jacques.2014 .La Commune de Paris.p . 58- 60

11- Marx ,k.1974. The Civil War in France Pp. 54

12- دیدگاه مارکس پیرامون دولت در دوران گذار نشر کلاغ 1398 ، ص 174 .

13- Marx&Engels Collected Works. Vol 44Pp 131

14- منبع شماره 11 ، ص 17.

15- منبع شماره 4 ، ص 86.

16- منبع شماره 11، ص 54 .

مقامات عالی قضایی از طرف پادشاه یا رئیس جمهور به مقام خود منصوب می شدند. و برخی از قضات سالمندتر در سال 1871 از طرف دو پادشاه ، یک رئیس جمهور ، یک امپراتور و اکنون دویاره باید از طرف رئیس جمهوری جدید در مقام خود ابقاء می شدند و هربار سوگند وفاداری می خوردند . کمون قصد داشت این مقامات را نیز انتخابی کند . مارکس در این باره می نویسد:

« باید استقلال دروغین کارگزاران نظام قضایی از آنها سلب می شد، استقلال که صرفا پوششی بود برای چاکرمنشی حقیرانه ی آن ها در برابر تمام حکومت هایی که پشت سرهم به قدرت رسیده بودند و سوگند وفاداری که هربار بسته و شکسته بودند. قضات و کارمندان عالی رتبه ی دادگستری نیز باید مانند تمام کارمندان دولتی انتخابی ، قابل فراخواندن و قابل عزل باشند . » (16)

البته در عمل بلانکیست ها امور قضایی را دردست گرفتند ، برخی از پیروان خود را در پست های کلیدی به کار گماشتند و تعداد زیادی از مسئولان سابق را در مقام خود ابقاء کردند. برنامه ی کمون در حوزه ی قضایی به درستی اجرا نشد.

پنجم ؛ جدایی کلیسا از دولت :

در دوم آوریل کمون جدایی کلیسا به عنوان نهادی متعلق به رژیم گذشته را از دولت رسماً اعلام کرد. بودجه ی دولتی کلیسا را قطع کرد. اموال کلیسا مصادره شد. به مداخلات کلیسا در آموزش عمومی پایان داده شد. مدارس مذهبی به مدارس معمولی تبدیل شد.

کلیسا از انقلاب اجتماعی حمایت نمی کرد . بعد از پیروزی کودتای ناپلئون بناپارت در کلیسا نتردام سرود ستایش و سپاس از خداوند (Te Deum) خوانده شو، که خشم تمام جمهوری خواهان را برانگیخت . در دوران جمهوری دوم پیروزی های مکرر لویی ناپلئون در انتخابات ، به ویژه در مناطق روستایی تا اندازه ای به نفوذ کشیش ها نسبت داده می شد . به همین دلیل گرایش های ضد



در بحبوحه افزایش اختلافات داخلی بود. این اعلامیه همزمان شد با بازگشت «سراج‌الدین حقانی» به افغانستان پس از دو ماه غیبت؛ دورانی که در آن، وی توسط جناح‌های قندهاری طالبان، از نشست‌های مهم در حوزه‌های امنیتی و مبارزه با مواد مخدر کنار گذاشته شده بود.

این تحولات نشان‌دهنده وجود شکاف‌های رو به گسترش در درون گروهی است که در گذشته همواره چهره‌ای متحد از خود نشان داده است. حال، این سوال مطرح می‌شود که محرک اصلی این تنش‌ها چیست و پیامدهای احتمالی آن برای افغانستان چه خواهد بود؟ این مقاله سه عامل اصلی چندپارگی در درون طالبان را بررسی می‌کند: نبردهای قدرت بر سر رهبری و حکمرانی؛ به‌حاشیه‌راندن جناح‌های غیرپشتون طالبان و رقابت بر سر کنترل منابع اقتصادی غیرقانونی افغانستان.

در واقع باید گفت تنش‌های کنونی در درون ساختار رهبری طالبان، تنش‌هایی چندبعدی‌اند که حالا به یک پیچ تاریخی رسیده‌اند: این تنش‌ها یا می‌توانند روند تغییر تدریجی فضای سیاسی را تسریع کنند یا باعث یک از هم گسیختگی بی‌ثبات‌کننده شوند که ثبات داخلی افغانستان و امنیت منطقه‌ای را دگرگون خواهد کرد.

پس از خروج آمریکا در آگوست ۲۰۲۱ طالبان بار دیگر تحت نام «امارت اسلامی» بر کشور حاکم شد. با فروپاشی جمهوریت، جامعه جهانی نسبت به آینده کشور ابراز تردید کرد و طالبان را به تشکیل حکومتی فراگیر فراخواند. زمانی که طالبان در سپتامبر ۲۰۲۱ دولت موقت خود را معرفی کرد، بسیاری از کشورها پیش‌شرط‌هایی را برای شناسایی دیپلماتیک آن تعیین کردند. اما پاکستان، به عنوان اصلی‌ترین مدافع طالبان در برابر انزوا ظاهر شد و

7

چندپارگی در درون طالبان

چندپارگی طالبان: تسهیل‌گری برای تغییرات سیاسی یا جرقه‌ای برای بی‌ثباتی منطقه‌ای؟

درخواست «هبت‌الله آخوندزاده»، رهبر طالبان برای برگزاری لویه جرگه پس از ماه رمضان (آوریل ۲۰۲۵) که اکنون به تعویق افتاده است نشانه‌ای از یک اقدام حساب‌شده برای کسب مشروعیت مردمی در بحبوحه افزایش اختلافات داخلی بود. این اعلامیه همزمان شد با بازگشت «سراج‌الدین حقانی» به افغانستان پس از دو ماه غیبت؛ دورانی که در آن، وی توسط جناح‌های قندهاری طالبان، از نشست‌های مهم در حوزه‌های امنیتی و مبارزه با مواد مخدر کنار گذاشته شده بود. این تحولات نشان‌دهنده وجود شکاف‌های رو به گسترش در درون گروهی است که در گذشته همواره چهره‌ای متحد از خود نشان داده است. حال، این سوال مطرح می‌شود که محرک اصلی این تنش‌ها چیست و پیامدهای احتمالی آن برای افغانستان چه خواهد بود؟ این مقاله سه عامل اصلی چندپارگی در درون طالبان را بررسی می‌کند: نبردهای قدرت بر سر رهبری و حکمرانی؛ به‌حاشیه‌راندن جناح‌های غیرپشتون طالبان و رقابت بر سر کنترل منابع اقتصادی غیرقانونی افغانستان.

درخواست «هبت‌الله آخوندزاده»، رهبر طالبان برای برگزاری لویه جرگه پس از ماه رمضان (آوریل ۲۰۲۵) که اکنون به تعویق افتاده است نشانه‌ای از یک اقدام حساب‌شده برای کسب مشروعیت مردمی



چهره‌های کلیدی با منافع و حوزه‌های نفوذ متفاوت، صحنه را کنترل می‌کنند. سراج‌الدین حقانی وزیر داخله، ملا یعقوب وزیر دفاع و ملا عبدالغنی برادر معاون نخست‌وزیر هستند و هبت‌الله آخوندزاده رهبر عالی طالبان، در نقش چهره‌ای اقتدارگرا، شبیه به «برادر بزرگتر»، ظاهر شده است که در تمام امور حاکمیتی حرف آخر را می‌زند.

گفته می‌شود که این «ترونیکا» به دو مرکز نفوذ جداگانه تبدیل شده است: آخوندزاده و شورای علمای وفادارش در قندهار؛ و مخالفان سیاسی او در کابل. اما این تصویر دوقطبی، ساده‌سازی بیش از حد یک پویایی پیچیده و آکنده از بی‌اعتمادی است، چرا که حتی مخالفان عمل‌گرای حاضر در درون ساختار طالبان نیز به یکدیگر اعتماد کامل ندارند. تحلیل‌های سطح بالا اغلب جناح‌گرایی طالبان را به دوگانه «تندروها در برابر میانه‌روها» تقلیل می‌دهند اما چنین نگاهی واقعیت پیچیده‌تر شکاف‌های چند بعدی را پنهان می‌کند. اختلاف‌نظرهای سیاسی (به‌خصوص درباره بحث تحصیل دختران) صرفاً به میدان نبرد آشکاری بدل شده‌اند که این جناح‌ها اهداف راهبردی عمیق‌تر خود را در آن دنبال می‌کنند.

خصوصیت بر سر تقسیم قدرت

کشمکش‌های جناحی قدرت در میان طالبان، بلافاصله پس از سقوط کابل و به‌صورت خشونت‌آمیز آشکار شد؛ زمانی که نیروهای وفادار به سراج‌الدین حقانی و ملا عبدالغنی برادر، برای کسب پست‌های وزارتی، درگیر رویارویی مسلحانه شدند. این حادثه شکاف‌های عمیق موجود در پس وحدت ظاهری این گروه را عیان کرد. با تحکیم قدرت آخوندزاده، شبکه حقانی تلاش کرد تا «انس حقانی» (برادر سراج‌الدین) را به یک پست دیپلماتیک بالاتر منصوب کند اما این پیشنهاد رد شد.

استدلال کرد که این گروه تغییر کرده است. با وجود تعاملات بین‌المللی طالبان در جریان توافق دوحه، این گروه به‌سرعت به تفسیر سنتی و محدودکننده خود از شریعت بازگشت: نام کشور را به امارت اسلامی تغییر داد، پرچم و سرود ملی کشور را عوض کرد و به بازسازی نظام‌مند فرهنگ و هویت کشور پرداخت. اما با وجود این سرکوب‌های داخلی، طالبان در عرصه تعاملات دیپلماتیک خارجی تا حدی موفق بوده‌اند و توانسته‌اند دفاتر نمایندگی خود را در برخی کشورها تأسیس کنند. با این حال، اندکی پس از به قدرت رسیدن طالبان، وحدت ظاهری این رژیم شروع به شکستن کرد و نخستین نشانه‌های شکاف ظاهر شد؛ از جمله اختلاف بر سر تصمیم بحث‌برانگیز رهبر طالبان درباره ممنوعیت تحصیل دختران.

اگرچه در نگاه نخست به نظر می‌رسد شکاف طالبان صرفاً بین میانه‌روها و تندروها باشد اما بررسی دقیق‌تر سخنان رهبران و الگوی رویدادهای در حال ظهور نشان می‌دهد که چشم‌انداز جناحی بسیار پیچیده‌تر و از هم گسیخته‌تر است. اختلافات طالبان فراتر از تفسیرهای مختلف از شریعت است و شامل چند موضوع می‌شود، از جمله کشمکش بر سر تقسیم قدرت؛ وابستگی‌های قومی و قبیله‌ای؛ رابطه با سازمان‌های شبه‌نظامی؛ و رقابت برای کنترل فعالیت‌های اقتصادی غیرقانونی.

در مجموع، این پویایی‌ها می‌تواند موجب تسریع روند تغییر سیاسی تدریجی در میان رهبران طالبان شوند و یا فروپاشی خشونت‌باری را رقم بزنند که پیامدهای عمیقی برای ثبات افغانستان و منطقه در پی خواهد داشت.

جناح‌گرایی در میان طالبان

بررسی ساختار حکمرانی طالبان نشان می‌دهد که نه با یک نظام منسجم اداری، بلکه با یک توافق شکننده تقسیم قدرت روبه‌رو هستیم که در آن



به حاشیه‌راندگی بر پایه خطوط قومی

اگرچه ساختار حکومتی طالبان شامل اعضای از چندین گروه قومی است اما در عمل، با حاشیه‌راندن نظام‌مند اقوام غیرپشتون اداره می‌شود. رهبری طالبان شامل چهره‌های تاجیک، ازبک و هزاره است اما این گروه‌ها با تبعیض و کنار گذاشته شدن توسط همتایان پشتون خود مواجه‌اند. این طبقه‌بندی قومی به‌طور آشکار در ژانویه ۲۰۲۲ نمایان شد، هنگامی که یک فرمانده برجسته ازبک به‌نام «مخدوم عالم»، به اتهام آدم‌ربایی و ارتباط با گروه «داعش خراسان» بازداشت شد. این حرکت موجی از اعتراض‌های گسترده را در میان جامعه ازبک در ولایت فاریاب برانگیخت اما رهبری طالبان این اعتراض‌ها را تا حد زیادی نادیده گرفت.

حتی اختیارات چهره‌های غیرپشتونی که مناصب ارشد دارند نیز به‌واسطه دستورهای صادر شده از قندهار به شدت محدود می‌شود. به‌طور مشخص، «قاری فصیح‌الدین فطرت»، یک تاجیک که به‌خاطر مدیریت بخش بزرگی از کارزار نظامی طالبان در سال ۲۰۲۱ شناخته می‌شود، از اختیارات لازم برای انتصاب یا جابه‌جایی فرماندهان خود به‌طور مستقل برخوردار نیست.

این سلسله‌مراتب قومی ریشه‌دار، مطالبات خودمختاری را به‌ویژه در میان شاخه‌های ازبک‌تبار طالبان در ولایت‌های فاریاب، جوزجان و سرپل شعله‌ور کرده است. این الگوی به حاشیه‌راندن شامل طالبان هزاره نیز می‌شود. «مولوی مهدی»، تنها فرمانده هزاره شناخته شده در میان طالبان، پس از بروز اختلاف بر سر مالکیت یک معدن زغال‌سنگ در ولسوالی زانگاش «بلخاب»، از طالبان جدا شد. وی پس از قطع ارتباط با طالبان، به بلخاب بازگشت،

آخوندزاده همچنین با گماردن دو نفر از وفاداران خود به‌عنوان معاونان وزارت داخله، اختیارات حقانی را محدود کرد و امکان اجرای سیاست‌هایش را حتی بدون موافقت مستقیم حقانی فراهم آورد. حقانی که هر روز نفوذش محدودتر می‌شد، در فوریه ۲۰۲۳، به‌صورت غیرمستقیم انتقادهایی را مطرح کرد و گفت: «انحصار قدرت و بدنام‌سازی کل نظام حاکم به امری رایج تبدیل شده است. این وضعیت دیگر قابل تحمل نیست.» در واکنش به این اظهارات، «ذبیح‌الله مجاهد»، وزیر اطلاعات و فرهنگ، مقام‌ها را به رعایت اخلاق اسلامی و پرهیز از انتقاد علنی از امیر فراخواند. یک بار دیگر هم سراج‌الدین حقانی به رهبر عالی یادآور شد که حتی امیر نیز در برابر خدا پاسخگو است.

اما با وجود این تنش‌ها، حقانی با انتصاب وفاداران خود در بخش‌های کلیدی مانند مالیات، قاچاق کالا و تجارت پرسود مواد مخدر، نفوذش را به‌صورت راهبردی تثبیت کرده است. در کنار او، ملا یعقوب نیز به‌عنوان مدعی جانشینی رهبری مطرح می‌شود. یعقوب که در میان نیروهای رده‌پایین احترام بالایی دارد، به‌عنوان وارث طبیعی میراث پدرش «ملا عمر» شناخته می‌شد. با این حال، زمانی که رهبری طالبان به «ملا منصور» سپرده شد، او کنار گذاشته شد.

در شرایطی که جناح‌های طالبان در شرق افغانستان در حال تثبیت قدرت خود هستند، در ولایت‌های غربی (که محل استقرار بخش قابل توجهی از نیروهای تاجیک و ازبک‌تبار طالبان است) فشارها برای غیر متمرکز سازی و خودمختاری قومی رو به افزایش است؛ موضوعی که نشان‌دهنده وجود شکاف‌های عمیق‌تر در درون این جنبش است.



میان اصول مذهبی، فشارهای دیپلماتیک بین‌المللی و دغدغه‌های مشروعیت داخلی. موارد اختلافی نیز شامل اجرای حدود (مانند شلاق‌زدن، اعدام و سنگسار)، محدودیت‌های مربوط به حضور و پوشش زنان در عرصه عمومی و حق دسترسی زنان و دختران به آموزش و تحصیل است. به‌ویژه، به نظر می‌رسد که سیاسی‌سازی راهبردی طرح ممنوعیت تحصیل دختران توسط به‌اصطلاح عمل‌گرایان، با هدف کسب حمایت مردمی و قرار گرفتن در مقابل موضع سخت‌گیرانه آخوندزاده صورت گرفته است.

آشکارترین منتقد طرح ممنوعیت تحصیل زنان از درون طالبان، «عباس ستانکزی» معاون وزیر خارجه بوده است. استانکزی حالا به‌شکل فزاینده‌ای به‌عنوان چهره اصلی مخالف داخلی با جناح تندرو آخوندزاده تلقی می‌شود. پس از این سخنان، حتی شایعاتی درباره صدور حکم بازداشت او در شبکه‌های فعالان منتشر شد. استانکزی در ۲۴ ژانویه راهی امارات شد.

انتقادهای مستمر استانکزی، دشمنی آشکار وفاداران به آخوندزاده را برانگیخته است. به‌تازگی گزارش شد که «امین‌الله» (یوسف وفا) والی بلخ، شکایتی را به وزارت خارجه تسلیم کرده و خواستار مجازات استانکزی به جرم «بی‌وفایی به امیر و نقض آداب اسلامی» شده است. در پاسخ، استانکزی پیامی در صفحه ایکس (توییتر سابق) خود منتشر کرد و نوشت: «اگر عدالت در کشوری حاکم نشود و حقوق برابر داده نشود، آن نظام فرو می‌پاشد و مردم از آن می‌گریزند.»

سراج‌الدین حقانی و ملا محمد یعقوب (پسر ملا عمر) نیز هر دو به‌طور علنی، مخالفت خود را با برخی فرامین آخوندزاده اعلام کرده‌اند؛ اگرچه اجماع تحلیلی در میان پژوهشگران این است که مخالفت آنها بیشتر نوعی مانور سیاسی حساب‌شده است تا یک مخالفت

نیروهای محلی را بسیج و والی منصوب طالبان را وادار به فرار به کابل کرد.

پس از اعلام مقاومت مهدی علیه رهبری طالبان، نیروهای طالبان یک عملیات نظامی گسترده علیه او به راه انداختند. برخی گزارش‌ها حاکی است که عناصر وابسته به «داعش خراسان» نیز احتمالاً به‌شکل فرصت‌طلبانه‌ای در این سرکوب مشارکت داشته‌اند، اگرچه که این مسئله همچنان محل مناقشه است. درگیری‌های پراکنده میان نیروهای مهدی و جنگجویان پشتون - سنی طالبان تا آگوست ۲۰۲۲ ادامه داشت، زمانی که مهدی در نهایت کشته شد. گرچه طالبان موفق شد مهدی و حلقه نزدیکش را از میان بردارد اما این کارزار خشن، جامعه شیعه هزاره افغانستان را بیش از پیش از طالبان دور کرد، تنش‌های قومی را تشدید و خطرات بلندمدت بی‌ثباتی را برای رژیم از پیش شکاف‌خورده طالبان افزایش داد.

اختلاف بر سر سیاست‌ها

آشکارترین نمود جناح‌بندی و چندپارگی طالبان، حول تفاسیر متفاوت از شریعت و اختلاف نظر در شدت اجرای آنها شکل گرفته است.

هبت‌الله آخوندزاده و شورای علمای مستقر در قندهار موضعی سخت‌گیرانه و غیرقابل مصالحه دارند اما یک ائتلاف سست از نیروهای طالبان (متشکل از چهره‌هایی چون ملا یعقوب، محمد عباس استانکزی، سراج‌الدین حقانی و ملا غنی برادر) رویکردی تعدیل‌شده‌تر را ترجیح می‌دهند-اگرچه این گروه نیز فاقد یک هماهنگی منسجم است.

جناح آخوندزاده احکام سخت‌گیرانه‌ای صادر کرده است که ریشه در فقه اسلامی متعصبانه دارد اما چهره‌های مستقر در کابل اجرای تعدیل‌شده قوانین شریعت را پیشنهاد می‌کنند- با تأکید بر لزوم توازن



موضع خود اتخاذ کرده و به‌طور مکرر بر مضامینی چون مسئولیت، رحمت و پاسخگویی تأکید کرده است. او در یک سخنرانی در سال ۲۰۲۳، از رهبر طالبان و شورای علما خواست تا «همواره به خواسته‌های مشروع مردم گوش فرا دهند».

هر دو رهبر- یکی فرمانده شبکه‌ای نظامی که گفته می‌شود قدرتمندترین شاخه طالبان است و دیگری، برخوردار از اعتبار چشمگیر در میان جنگجویان رده‌پایین به‌خاطر نسب پدری‌اش- ظرفیت آن را دارند که مسیر سیاست‌های آینده افغانستان را شکل دهند. با این حال، تاکنون تلاش‌های آنان به هیچ تغییر عینی در مسیر کلی رژیم منجر نشده است.

اختلاف نظر بر سر پناه دادن به گروه‌های تروریستی خارجی

گزارش «یوناما» در سال ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که حضور عملیاتی سازمان‌های شبه‌نظامی فراملی در خاک افغانستان همچنان ادامه دارد- امری که نقض مستقیم تعهدهای طالبان در توافق دوحه است. این ناکامی در پابندی، شاید مهم‌ترین و راهبردی‌ترین شکاف درونی در میان رهبران طالبان را آشکار می‌سازد: شبکه حقانی عموماً از فراهم کردن پناهگاه برای موجودیت‌های شبه‌نظامی خارجی حمایت می‌کند، در حالی‌که این موضوع به‌طور مستقیم با موضع جناح قندهار و ملا یعقوب؛ یعنی کسانی که متوجه پیامدهای دیپلماتیک چنین روابطی هستند، در تضاد است.

شبکه حقانی به‌طور مشخص طرفدار حمایت از القاعده و تحریک طالبان پاکستان بوده است، در حالی‌که ملا یعقوب هشدار داده که میزبانی از چنین گروه‌هایی طالبان را بیش از پیش در سطح بین‌المللی منزوی خواهد کرد. همچنین شواهدی وجود دارد که

ایدئولوژیک اصولی. سراج‌الدین حقانی، به‌طور خاص، در انتقاد از سیاست‌هایی که موجب محکومیت بین‌المللی می‌شود، صریح بوده و تلاش کرده است تا تصویر خود را به‌عنوان رهبر شبکه حقانی تلطیف کند.

حقانی بارها مخالفت خود را با ممنوعیت تحصیل زنان و محدودیت اشتغال آنان در اداره‌های دولتی ابراز کرده است. به‌نظر می‌رسد مخالفت حساب‌شده او با هدف فاصله‌گرفتن از سیاست‌هایی بوده که بیشترین محکومیت‌های جهانی را در پی داشته‌اند. گزارش شده که حقانی شخصاً از آخوندزاده خواسته است تا این محدودیت‌ها را کاهش دهد؛ و هنگامی که این درخواست‌ها نادیده گرفته شد، او به نشانه اعتراض، شروع به تحریم جلسات رهبری در قندهار کرد.



هرچند انتقادهای وی تاکنون نتیجه ملموسی نداشته است اما حقانی در مصاحبه‌ای در سال ۲۰۲۳ ابراز امیدواری محتاطانه‌ای کرد و گفت: «وضعیت کنونی به این معنا نیست که دختران برای همیشه از رفتن به مدرسه و دریافت آموزش محروم خواهند بود.» در کنار او، ملا یعقوب رویکردی نرم‌تر در بیان



اگرچه که نفوذ گروه آخر به مراتب کمتر است. این اقتصاد غیرقانونی شامل تریاک، متامفتامین، هروئین، قاچاق انسان، قاچاق مهاجر و قاچاق کالاهای قانونی است.

هرچند رهبری طالبان در آوریل ۲۰۲۲ به طور رسمی ممنوعیت کشت خشخاش را اعلام کرد که موجب کاهش شدید درآمد کشور از ۱.۳۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۲ به تنها ۱۱۰ میلیون دلار در ۲۰۲۳ شد اما اختلافهای جناحی داخلی همچنان ادامه یافته است. در واقع، این تنها اقتصاد خشخاش نیست که رقابتهای جناحی طالبان را شعله ور کرده است، بلکه سودهای ناشی از سایر فعالیت‌های غیرقانونی نیز به طور فزاینده‌ای به موضوع مناقشه در میان جناح‌های قدرتمند این گروه تبدیل شده‌اند.

هرچند مبارزه درونی طالبان بر سر کنترل منابع درآمدی غیرقانونی، عمدتاً پنهان باقی مانده است اما الگوی ترورهای اخیر چهره‌های برجسته طالبان، عمق این تنش‌ها را آشکار می‌سازد. پس از تصرف کابل، این رقابت‌ها شدت گرفت و به حملات هدفمند علیه چهره‌های کلیدی جناحی انجامید. حملاتی که اغلب به گونه‌ای طراحی می‌شدند تا انگیزه واقعی آنها پوشیده بماند. «ملا پیر آغا»، یکی از نزدیکان آخوندزاده که گفته می‌شود مسئول مدیریت اقتصاد غیرقانونی جناح او بوده است، در انفجاری در قندهار کشته شد. به طور مشابه، «داوود مزمل»، دیگر مقام ارشد وابسته به شبکه آخوندزاده که گفته می‌شود مسئول نظارت بر بخش‌هایی از تجارت مواد مخدر بوده است، در اوایل ۲۰۲۳ در یک حمله انتحاری در دفترش کشته شد.

اگرچه گروه «داعش خراسان» رسماً مسئولیت هر دو حمله را بر عهده گرفت اما چندین تحلیلگر بر این باورند که رقابت‌های درونی طالبان بر سر کنترل اقتصاد سودآور غیرقانونی ممکن است نقش

نشان می‌دهد آخوندزاده و برخی چهره‌های کلیدی قندهاری با دیده تردید به تحریک طالبان پاکستان می‌نگرند و مشروعیت آن را به عنوان یک جنبش جهادی واقعی زیر سؤال می‌برند.

بنا به گفته «افراسیاب ختک»، سناتور پیشین پاکستان، تلاش‌های اسلام‌آباد برای تعامل با طالبان بر سر موضوع تحریک طالبان پاکستان متوقف شده است، تا حدی به دلیل غیبت مبهم سراج‌الدین حقانی و ادعای حضورش در خارج از کشور و امتناع پاکستان از مذاکره صرف با جناح قندهاری. در همین حال، همسایگان افغانستان و قدرت‌های دیگر برای پیشبرد منافع خود، با جناح‌های مختلف طالبان ارتباط برقرار کرده‌اند که این موضوع شکاف‌های درونی را عمیق‌تر کرده است. گزارش‌ها حاکی از آن است که چین با حقانی‌ها همکاری نزدیکی دارد و تمرکزش بر مهار فعالیت‌های «جنبش ترکستان شرقی» و تضمین دسترسی به منابع معدنی افغانستان است.

ایران روابط خود را با طالبان قندهاری تقویت کرده و گفته می‌شود که هند نیز در حال نزدیک شدن به ملا یعقوب است؛ کسی که پیش‌تر خواستار کمک آموزشی و بازگشایی سفارت هند در کابل شده بود. این تعاملات خارجی- که اغلب در قالب فشار، برای مهار تهدیدهای تروریستی خاص انجام می‌شود- همزمان هم بر اختلاف‌نظرهای داخلی طالبان درباره تأمین پناهگاه برای شبه‌نظامیان تأکید می‌کند و هم ممکن است این اختلاف‌ها را تشدید کند.

رقابت برای کسب درآمدهای غیرقانونی

تولید تریاک که روزی شورش طالبان را تأمین مالی می‌کرد، اکنون به منبعی برای درگیری‌های داخلی بدل شده است، چرا که جناح‌های مختلف در پی تصاحب غنایم پیروزی هستند. رقبای اصلی برای کنترل بازار سیاه افغانستان عبارتند از شبکه حقانی، جناح آخوندزاده و تعدادی از جنگ‌سالاران کوچک‌تر-



دو تهدید عمده را برای پاکستان ایجاد می‌کند. نخست آنکه، طالبان متفرق ممکن است انسجام لازم برای مقابله مؤثر با تهدید فزاینده «داعش خراسان» که در ایالت بلوچستان و خیبرپختونخوا پاکستان نیز فعال است، نداشته باشد.

دوم اینکه، در صورتی که این تنش‌های داخلی طالبان به خصومت‌های آشکار تبدیل شوند، بی‌ثباتی ناشی از آن می‌تواند شرایط امنیتی را بیش از پیش وخیم کند. به‌نحوی که تجارت در امتداد خط دیورند را مختل سازد، موجب آوارگی مردم شود، بستر مناسبی برای جذب نیروهای افراطی ایجاد کند و نیروهای سیاسی غیرخشنوت‌طلب و ترقی‌خواه در خیبر پختونخوا را تضعیف کند. بنابراین، در حالی که درگیری‌های درونی طالبان ممکن است در کوتاه‌مدت مزایایی را برای نیروهای ترقی‌خواه پاکستانی به‌همراه داشته باشد اما در عین حال، ممکن است پویایی‌های بی‌ثبات‌کننده گسترده‌تری را ایجاد کند که پاکستان آمادگی مدیریت آنها را ندارد.

مسیرهای آینده

اگرچه طالبان همچنان می‌کوشد تصویری از انسجام ارانه دهد اما شکاف‌های عمیق درونی در ساختار رهبری آن، پویایی‌هایی را ایجاد کرده است که می‌توان آن را با مفهوم افلاطونی «فارماکون» (فارماکون هم زمان واجد دو معنای متناقض زهر و پادزهر است) توضیح داد. مفهومی که هم‌زمان هم حامل ظرفیت‌های ویرانگر است و هم فرصتی برای دگرگونی سیاسی در افغانستان. این تنش‌های درونی بازتاب همان ماهیت دوگانه فارماکون هستند: آنها می‌توانند یا به فروپاشی کامل طالبان منجر شوند یا به‌تدریج به تحولاتی بینجامند که به سلطه ماکیاولیستی طالبان بر افغانستان پایان دهند.

تعیین‌کننده‌ای در این وقایع داشته باشد. قتل «خلیل‌الرحمن حقانی» که مدت‌ها به‌عنوان تأمین‌کننده مالی ارشد شبکه حقانی و چهره‌ای محوری در مدیریت عملیات‌های غیرقانونی در افغانستان، مناطق قبیله‌ای پاکستان و دیگر نقاط شناخته می‌شد این گمانه را بیشتر تقویت می‌کند. الگوی این ترورهای سطح بالا (که همگی شخصیت‌هایی را هدف قرار داده‌اند که عمیقاً در فعالیت‌های مالی غیرقانونی دخیل بوده‌اند) نشانگر روندی گسترده‌تر است. در مجموع، این ترورها حاکی از یک راهبرد عمدی است که در آن جناح‌های طالبان می‌کوشند با هدف قرار دادن و حذف چهره‌های اصلی مسئول جریان‌های درآمدی غیرقانونی، یکدیگر را تضعیف کنند.



پیامدها برای پاکستان

در حالی که تشدید تنش‌ها در درون طالبان ممکن است در خفا مورد استقبال نیروهای ترقی‌خواه در پاکستان قرار بگیرد (به‌خصوص، با توجه به حکومت سرکوبگر طالبان در افغانستان، ناکامی اسلام‌آباد در دستیابی به اهداف راهبردی در کابل و همچنین سرریز شدن افراطگرایی به مناطق همجوار) اما این شکاف‌های داخلی خطرات قابل‌توجهی را برای چشم‌انداز امنیتی پاکستان به همراه دارند. به‌طور مشخص، تداوم اختلاف‌های داخلی در طالبان



نوع دگرگونی معنادار در این حوزه‌ها بسیار غیر محتمل به نظر می‌رسد.

مسیر محتمل‌تر، تشدید رویارویی‌های جناحی است، زیرا مراکز قدرت رقیب- هر کدام با پرورش چهره‌های عمومی متفاوت برای کسب سلطه با یکدیگر رقابت می‌کنند. چندین عامل می‌توانند این واگرایی را تشدید کنند: افزایش رقابت بر سر قدرت متمرکز؛ مطالبات برای خودمختاری قومی - منطقه‌ای؛ کنترل اقتصادهای غیرقانونی؛ و دخالت‌های خارجی.

به‌طور خلاصه، باید گفت که بعید است طالبان برای مهیا کردن زمینه اصلاحات، حاضر به عقب‌نشینی ایدئولوژیک شود. این در حالی است که بروز خشونت‌های درون‌طالبانی روزبه‌روز محتمل‌تر می‌شود. پویایی‌های کنونی نشان می‌دهند که تناقض‌های درونی این گروه به نقطه غیرقابل دفاعی رسیده‌اند. در نتیجه، درگیری‌های جناحی چشم‌انداز واقع‌بینانه‌تری هستند، تا سازش ایدئولوژیکی که بتواند برای رفع دغدغه‌های انسانی کافی باشد.

بقلم : Soroosh Hazad

نُوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته‌ها و مضامین ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده نه دارند. صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را تکثیر و به اشتراک می‌گذارد.

با این حال، همین شکاف‌ها خطر فرو رفتن کشور در بدبختی دوباره را نیز در بردارند که ممکن است نهایتاً به یک جنگ داخلی ختم شود. در حال حاضر، طالبان در یک نقطه عطف حیاتی قرار دارد که به‌وسیله سه نیرو شکل گرفته است: تلاش رهبر ارشد برای تمرکز قدرت؛ افزایش مطالبات برای خودمختاری قومی - منطقه‌ای که وحدت دینی را به چالش می‌کشد؛ و استفاده جناح‌های رقیب از اختلاف‌های سیاسی برای ساختن چهره‌ای متفاوت از خود در عرصه عمومی. این تنش‌های همپوشان می‌توانند یا به تغییرات سیاسی تدریجی در درون گروه منجر شوند یا به شکاف عمده‌ای بینجامند که در نهایت، پیامدهای جدی برای ثبات افغانستان و امنیت منطقه‌ای به همراه خواهد داشت.

یک سناریوی محتمل، ایجاد نوعی میانه‌روی تدریجی تحت فشارهای چندجانبه است. همگرایی در انزوای دیپلماتیک بین‌المللی، کنشگری دیاسپورای افغانستان و تنش‌های جناحی داخلی می‌تواند آخوندزاده را وادار به تعدیل برخی سیاست‌ها کند. تأکید اخیر او بر اهمیت آموزش و تحصیل (هرچند بدون اشاره به تحصیل زنان) نشان‌دهنده نوعی تعدیل محدود است و نه یک تغییر واقعی ایدئولوژیک. برخی تحلیلگران تغییر لحن آخوندزاده را نشانه‌ای موقتی از انعطاف‌پذیری در حکومت افغانستان تعبیر می‌کنند.

با این حال، آزادسازی واقعی در حوزه‌های آموزشی، حقوق زنان و فراگیری سیاسی، با بنیان‌های ایدئولوژیکی که شورش دو دهه‌ای طالبان را مشروعیت بخشید در تضاد خواهد بود. اجرای چنین اصلاحاتی نه تنها گفتمان اصلی آنها را تضعیف می‌کند، بلکه گروه را در معرض اتهام ریاکاری قرار می‌دهد، چرا که همین موضوع‌ها مبنای انتقادهای طالبان از دولت پیشین افغانستان بود. در نتیجه، هر



د ستم له تورو تمبو
له مرو بښارونو
د مرییتوب له ولایتونو
له ستومانو ورځو
له سرخه
له تکراره
آزادي کړم.
لیکم،
چې کلیمې
له تفتیشه
د سپو له بویولو
او د سانسور له تېغه
آزادي کړم.
لیکم،
هغه مېرمن چې راباندې ده گرانه
له بې شعره بڼاره
له بې مینې بڼاره
د ویر و خپګان له بڼاره
آزاده کړم
او جوړې ترې
اوبلنې وربځي کړم
لیکم،
یوازې بڼه
یوازې لیکنه
موږ له مرګه ژغوري.

8

لیکم

شاعر: نزار قباني

ژباړه: فرهاد ویاړ

.....

لیکم،
چې شیان منفجر کړم
لیکنه چاودنه ده
لیکم،
چې رڼا پر ترورمې کرمه بریاله
او شعر کرمه کامیابه
لیکم،
چې د غنمو وږي یې ولولي
وني یې ولولي
لیکم،
چې سور گل راباندې پوه شي
مرغی، پیشو، ستوري، کب، صدف راباندې پوه
شي
لیکم،
چې نړۍ د هلاکو له غابښونو
د پوځیانو له حکومته
د لنډه غرو له لېونتوبه
آزاده کړم.
لیکم،
چې بڼې



اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان

هر روز یک فرمان؛ تبدیل شدن افغانستان به زندان

نویسنده: عرش آزاده

افغانستان تحت حاکمیت طالبان به زندانی تمام عیار تبدیل گردیده است.

از زمان بازگشت این گروه، زندگی مردم هر روز با فرمان‌ها و محدودیت‌های تازه سخت‌تر شده و امید به آینده به شدت کاهش یافته است. طالبان با وضع مقررات جدید، فضای اجتماعی، رسانه‌ای و آموزشی کشور را محدود ساخته و افغانستان را از یک جامعه نیمه‌باز به کشوری با کنترل‌های شدید و تاریک مبدل کرده‌اند. یکی از فاجعه‌بارترین اقدامات آنان قطع و محدود سازی اینترنت در ولایات مختلف است. طالبان این کار را به بهانه جلوگیری از «فعالیت‌های غیراخلاقی» توجیه می‌کنند، اما هدف اصلی آنان جلوگیری از آگاهی مردم و جهان از جنایات‌شان است.

قطع اینترنت نه تنها مانع دسترسی مردم به اطلاعات می‌شود، بلکه تمامی بخش‌های کشور را فلج کرده است. سکتور اقتصادی و بانک‌ها که به خدمات آنلاین وابسته‌اند دچار اختلال کامل شده‌اند، معاملات مالی داخلی و خارجی متوقف گردیده و سرمایه‌گذاران و مشتریان در تاریکی و بی‌اعتمادی قرار گرفته‌اند.

آموزش و تحصیلات که امید نسل آینده بود، به دلیل قطع اینترنت به بحران کامل فرو رفته است؛ میلیون‌ها

دانش‌آموز و دانش‌جو که از آموزش محروم بودند، آخرین روزهای امیدشان به آموزش آنلاین نیز بسته شد. شرکت‌های کوچک و متوسط که بر بازاریابی و فروش آنلاین تکیه داشتند، در رکود کامل قرار گرفته‌اند و فقر و بی‌کاری بیش از پیش گسترش یافته است. رسانه‌ها و خبرنگاران که وظیفه دارند صدای مردم را برسانند، با خاموشی اجباری روبه‌رو شده‌اند؛ قطع اینترنت و فشار مستقیم طالبان باعث شده که جهان نداند در افغانستان چه می‌گذرد. این سیاست عملاً افغانستان را در تاریکی مطلق فرو برده و مردم بیچاره را بیچاره‌تر ساخته است.

طالبان در کنار قطع اینترنت، با تهدید و فشار بر رسانه‌ها و خبرنگاران، فضای اطلاع‌رسانی و نقد را از بین برده‌اند. بسیاری از رسانه‌های مستقل بسته یا فیلتر شده‌اند و خبرنگاران با تهدید و بازداشت روبه‌رو گردیده‌اند. همزمان، زنان بیش‌ترین آسیب را متحمل شده‌اند؛ آنان از آموزش متوسطه و دانشگاهی محروم شده‌اند و کار در بسیاری از بخش‌ها برای‌شان ممنوع گردیده است. این اقدامات، نیمی از جمعیت کشور را از مشارکت فعال اجتماعی و اقتصادی محروم کرده و روند توسعه را به شدت عقب زده است.

پیامدهای روانی این وضعیت بسیار سنگین است. بیش از ۹۰ درصد مردم افغانستان با مشکلات روحی و روانی مواجه‌اند. افزایش اضطراب، افسردگی و خودکشی، به ویژه در میان زنان و جوانان، به فاجعه‌ای ملی تبدیل شده است. خاموشی و سکوت در برابر این وضعیت به معنای قربانی شدن نسل‌های آینده است. طالبان با ترکیب قطع اطلاعات، سرکوب رسانه‌ها، محروم‌سازی زنان از آموزش و کار و تحمیل فشار روانی، ساختاری از کنترل و محدودیت به وجود آورده‌اند که می‌توان آن را زندان اجتماعی و اطلاعاتی نامید. این سیاست‌ها نه تنها حقوق



فرار جوان رنج آشنا و آگاه از گرسنه گی و بیماری،

این نگاه های سخندار از رنج های اکثریت عظیم مردم، روزی در شعر شاعرانی که به دردهای انسان و رنج انسانیت نیز می اندیشند، حضور شکوهمندانه خواهد داشت؟ این نگاه ها و دستان خنک خورده و سزاوار بوسیدن، روزی در داستانی به سخن خواهد آمد؟

آری، فرار جوان رنج آشنا و آگاه از گرسنه گی و بیماری، آگاه از ستمکاری جنایتکاران جاهل و ستمگر، سخن بسیار از مردم بسیار و رنج های آنها دارد.

او با پذیرش خطر مرگ و مشقتی که از کابل تا دهلی دید، جایک طاق سوز را در طیاره یافت، مرگ را هم پذیرا شد. شاید اندیشیده بود که نانی بیابد و توانی که مادر دردمند و خواهر و برادر محتاج را کمکی برساند.

علاقه مندی به دریافت نمونه هایی از پیشینه ها نیز حاکی از آن است که جوانانی سر در کف نهاده و در کشتی ها برای رسیدن به استرالیا، در شکنجه دهنده ترین مکانی، شبها را به روز رسانیده اند.

سرنوشت غم آمیز شاید هزاران جوان و کودکی که در آبها غرق شده اند، با انگیزه های نجات یابنده ی این جوان رنج آشنا، پیوند دارند.

این رنجه را بشناسیم، نازنین



فردی را محدود ساخته، بلکه سرمایه انسانی، فرهنگ مدنی و توان تولیدی جامعه را نابود می کند. نسلی که از آموزش و فرصت های شغلی محروم گردد، توان بازسازی آینده و بازگشت اعتماد اجتماعی را از دست خواهد داد. افغانستان امروز در مسیر تاریکی و انزوا قرار گرفته است و هر روز با فرمانی تازه، زندگی مردم سخت تر و سنگین تر می شود. خاموشی مردم برابر با سوختن مردم است و

تنها با بلند کردن صدا می توان در برابر این زندان تاریک ایستاد.

منابع محلی در هرات می گویند که عالییه ملورین، «بلاگر» شناخته شده در این ولایت توسط ماموران امر به معروف و نهی از منکر طالبان، بازداشت شده است.

به گفته ی منابع، او دیروز (پنجشنبه، ۳ میزان) هنگام غذا خوردن در رستوران «برج صدف» هرات بازداشت شده است.

منابع می گویند که مأموران طالبان این بلاگر زن را هنگام بازداشت به شدت «لت وکوب» کردند.



طالبان یک «بلاگر» زن را در هرات بازداشت کرده اند



همان دست‌هایی که باید قانون می‌نوشت، ماشه کشیدند. در اینجا قانون به جای دفاع از مظلوم، در خدمت قاتلان ایستاده است.

عاقله کشته شد، اما خون عاقله، پرسشی عمیق‌تر را فریاد می‌زند: تا کی زن افغانستانی باید قربانی سنت پوسیده و استبداد مذهبی باشد؟

تا کی برادران، پدران و حاکمان، بدن زن را میدان معامله و انتقام خود کنند؟

این خون، ما را به سکوت فرا نمی‌خواند؛ ما را به خیزش می‌خواند. خون عاقله بر خاک خوست فریاد می‌زند که آزادی زن، آزادی جامعه است.

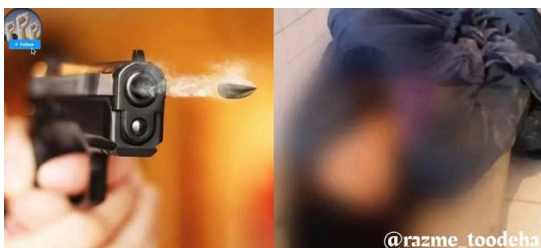
تا زمانی که زن در بند غیرت و گلوله است، هیچ ملتی رها نخواهد شد.

امروز باید این فریاد را در کوچه و شهر و در هر صفحه‌ای طنین‌انداز کنیم:

عاقله تنها نبود؛ عاقله نام هر دختری است که در بند سنت، معامله طالبان گرفتار است. عدالت برای عاقله، عدالت برای همه است.

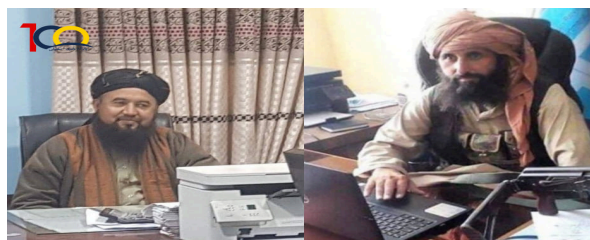
آینده افغانستان از دل همین مبارزه زاده می‌شود: مبارزه با سنت مردسالار، مبارزه با طالبان، مبارزه با هر قدرتی که خون زن را مباح می‌شمارد.

و این مبارزه باید تحت رهبری انقلابی صورت گیرد تا بتواند آزادی زن و مرد در همه‌ای عرصه‌های زندگی باهمی را رقم زند.



عاقله در خوست قربانی "غیرت" و "ناموس" و بردگی جنسی شد.

شماری از باشندگانهای شهر تالقان، با ارسال پیامی می‌گویند: در دوره‌ی جمهوریت دزدهای ریش‌کل بودند، اما در دوره‌ی فعلی که دوره‌ی طالبان است، دزدهای ریش‌دار و لنگی‌دار آمدند. فرق همین است که دزدهای جمهوریت «خس‌خور» نبودند، طالبان با خواندن آیت و حدیث تا ده افغانی را هم می‌گیرند.



شهروندان:
دزدهای ریش‌کل رفتند و دزدهای ریش‌دار و لنگی‌دار آمدند

عاقله در خوست قربانی "غیرت" و "ناموس" و بردگی جنسی شد.

برادران عاقله او را در روز یکشنبه ۶ میزان بیرحمانه به گلوله بستند.

قتل عاقله نه یک حادثه فردی، بلکه سندی دیگر از نظام زن‌ستیز، عقب‌مانده و جنایت‌کار است که بر افغانستان سایه افکنده است.

عاقله تنها قربانی غیرت دروغین خانوادگی نشد؛ او قربانی بازاری‌سازی زن، قربانی معامله شرم‌آور بر سر فروش پیایی، قربانی سیستمی شد که زن را نه انسان، که کالا می‌بیند. برادرانی که روزی به جرم آدم‌ربایی بازداشت شدند، دوباره آزاد شدند تا این بار، آزادی‌شان را با قتل خواهر خویش جشن بگیرند.

اما آیا این قتل بدون چراغ سبز حاکمان ممکن بود؟ طالبان، که مدعی عدالت‌اند، در برابر این جنایت سکوت کردند؛ نه تنها سکوت، بلکه همراهی و تقدیر.



نواحی شاروالی کابل در بدل ۱۰۰۰۰ هزار تا ۲۰۰۰۰ هزار افغانی امر اعمار خانه و منازل را صادر می نمایند، دولت قیمت تذکره برقی را ۵۰۰ افغانی تعیین نموده اما در ناحیه اول شهر کابل ۵۵۰ افغانی از مردم گرفته می شود. گزارش هذا غرض آگاهی به رفقای محترم تقدیم است

گزارش در مورد ترور، دستگیر و شکنجه نظامیان دولت جمهوری!

در این اواخر کشورهای ایران و پاکستان مهاجرین را اخراج نموده اند که اکثریت در بین آنها نظامیان دولت قبلی بود گروه طالبان بعد از شناسایی، دستگیر ویا ترور می نمایند. گزارش هذا غرض آگاهی به رفقای محترم ارسال است

گزارش در مورد افزایش شهروندان چینی در مناطق که قوم هزاره نشین هستند!

از مدت یک سال به این طرف در نواحی ۱۳، ۶، ۳، ۱، شهر کابل، مناطق نوآباد، پشت تانک، پیشروی سینمای، قلعه شهاده، توحید آباد و اده قره باغ شهر غزنی، مناطق مرکزی ولایت بامیان، دایکندی، مزار شریف و هرات تعداد زیاد از شهروندان چینی ساکن شده اند از فعالیت و وظیفه آنها معلومات وجود ندارد اما همه شان همرنگ جامعه و فرهنگ هزاره ها خودشان عیار نموده اند.

افزایش خودکشی!

زندگی تاریک برای جوانان و زنان در تاریخ

سیاه طالبانی متأسفانه

پیام تسلیت به مناسبت درگذشت دردناک حاشر احساس

با نهایت اندوه و تأثر، نهاد هنری و فرهنگی هنرمندان افغانستان در گذشت غم انگیز حاشر احساس، از شرکت کنندگان برنامه «ستاره افغان»، را به خانواده محترم او، دوستان، همکاران هنری و همه هنردوستان کشور تسلیت می گوید.

بر اساس گزارش های رسیده، حاشر احساس در شرایط دشوار روحی و اجتماعی دست به خودکشی زده است. این رویداد دردناک، وجدان جامعه هنری را به شدت جریحه دار ساخته و پرسش های عمیقی پیش روی ما قرار داده است.

باشنده های شهر کابل:

لطفاً در هنگام برقراری تماس از طریق واتساپ و دیگر اپ ها با خانواده ها جانب احتیاط را رعایت فرمایید.

بر اساس معلومات موثق، طی دو روز اخیر که سیستم به طور کامل خاموش بوده است، یک تیم تخریبی برخی فناوری های ردیابی تماس را در افغانستان فعال ساخته است.

بنابراین خواهشمندیم در گفتگوها و مکالمات خویش دقت لازم را مبذول دارید تا خدای نخواستہ دوستان و نزدیکان ما با مشکل مواجه نشوند



فساد اداری و رشوه ستانی در ادارات تحت کنترل ا.ا.

به اوج خود رسیده است بطور نمونه:

در محاکم فعلاً طرفین دعوا را گاو شیری ساختن، نظر به میزان پول طرف از طرف دیگر اضافه تر طلب دارند مثلاً اگر یک طرف دعوا حاضر شود مبلغ ۵۰ هزار پرداخت کند از طرف دیگر ۷۰ هزار افغانی درخواست می کند، به این اساس آمار آن سقف معین ندارد.

در اواخر ماه سپتامبر سال جاری فردی بنام کبیر نام مستعار که از اروپا به کابل سفر نموده بود؛ عین بازگشت در میدان هوایی کابل وادار به دادن مبلغ (400 دالر امریکایی) رشوه شد. بدلیل اینکه پاسپورتش تمدیدی یکی از قونسلگری های ا.ا. در اروپا بود.

گزارش در مورد افزایش فساد مالی در ادارات طالبان!

در ولایت های کابل، غزنی اکثر ادارات دولتی گروه طالبان نسبت به دوره جمهوریت افزایش یافته، مخصوصاً محاکم، شاروالی، ریاست ثبت و احوال نفوس بخش توزیع تذکره های برقی، محاکم ولایت غزنی و کابل اکثراً در بدل پول دعوای حقوقی و جزایی به رشوه دهنده فیصله می شود،



د مخابراتو د وزارت د یو تخنیکي کس څخه مې پوښتنه وکړه چې دا د انټرنټ د بندیدلو علت څه شی وو؟
خواب:

"د انټرنټ د بندیدلو امر له کندهار څخه راغی، پدې دلیل چې خلک د انټرنټ څخه د غیر اخلاقي شیانو لپاره کار اخلي، نو لوی ملا امر کړی دی چې انټرنټ د بلکل بند کړل شي، مونږ ضرورت نه ورته لرو. خلک د یوازې له تلفون څخه کار واخلي. چې کله دا امر صادر شو، نو نه مشر ملا دومره پوهه درلوده چې د انټرنټ د قطع کولو په منفي اغیزو پوه شي او نه بل چا دا جرئت او صلاحیت درلود چې د امیر د امر په خلاف ودریږي یا د امیر امر غیر منطقي وبولي، ځکه چې د بیعت اصول په منځ کې وو. نو امر یې له کوم فکر کولو او سنجولو عملي شو.

وروسته کرار کرار مشر ملا ته راپورنه یو په بل پسې رسیدل چې د انټرنټ د بندولو سره ډیر کارونه په تپه دریدلي دي، پرواونه قطع شوي دي، بانکونه کار نکوي، تلفونه همیند شوي دي، د بهر سره تماس قطع شوی، تلویزیونونه کار نکوي او ډیر نور. یعنې هرڅه په تپه ولاړ دي. نو بالاخره ملا مجبوره شوی وو چې امر وکړي چې انټرنټ بیرته چالان کړی، د نورو د اصلاح لارې به وروسته وسنجوو".

ملایان یې لدې چې له تخنیکي او مسلکي کسانو سره مشوره وکړي، پس د شریعت امرونه کوي. حال دا چې په تخنیکي لحاظ ډیری آسانې لارې شته چې ټاکل شوي او په نښه شوي معلومات او ډیټا یو یو داسې بند کړل شي چې د انټرنټ عادي ترافیکو ته هیڅ ضرر ونه رسیږي.

قطع انټرنټ توسط طالبان

قطع انټرنټ توسط طالبان را نمی‌توان صرفاً یک تصمیم فنی یا امنیتی دانست، بلکه باید آن را در بستر سیاست کنترل و مهندسی اجتماعی فهمید. انټرنټ در جوامع معاصر نه فقط ابزار ارتباط، بلکه بستر گردش اطلاعات، شکل‌گیری افکار عمومی، سازمان‌یابی مدنی و حتی بقای اقتصادی است. طالبان با مسدودسازی یا محدودسازی آن در واقع دو هدف را دنبال می‌کنند: نخست، جلوگیری از انتقال آزاد خیرها، تصاویر و روایت‌های مستقل به سطح ملی و جهانی؛ و دوم، اعمال سلطه‌ی انحصاری بر حوزه‌ی عمومی از طریق تحمیل سانسور و خاموش کردن صدای مخالف.

از منظر جامعه‌شناسی ارتباطات، چنین اقداماتی بازتولید نوعی «انحصار نمادین» است که رژیم‌های اقتدارگرا از آن برای تثبیت مشروعیت ظاهری و حذف مقاومت اجتماعی استفاده می‌کنند. در عین حال، پیامدهای این سیاست فراتر از عرصه‌ی سیاسی است: قطع انټرنټ ضربه‌ای سنگین به

این حادثه تنها یک فاجعه فردی نیست؛ بلکه نمایانگر درد مشترک هنرمندان سرزمین ماست. سال‌هاست که هنر در این سرزمین بی‌پناه مانده، صداها خاموش شده‌اند و خلاقیت در زیر فشار فقر، بیکاری، بی‌عدالتی و بی‌توجهی اجتماعی رنج می‌برد.

دوری از صحنه هنری، نبود زمینه‌های رشد و حمایت فرهنگی، و احساس بی‌ارزشی در جامعه، روح لطیف هنرمند را فرسوده و به نقطه ناامیدی می‌کشاند.

نهاد هنری و فرهنگی هنرمندان افغانستان بر این باور است که باید از این فاجعه به عنوان زنگ خطری برای بیداری استفاده کنیم. اکنون زمان آن رسیده که با همدلی و همکاری، به احیای فضای فرهنگی و روانی جامعه هنری کشور بپردازیم و برای حمایت از هنرمندان، ایجاد مراکز مشاوره روان‌شناختی و برنامه‌های توانمندسازی هنری گام برداریم تا دیگر هیچ هنرمندی به چنین نقطه تلخی نرسد.

روح حاشر احساس شاد و یادش جاودان باد.

باشد که صدای خاموش او، ندایی برای بیداری وجدان ما همگان باشد





گزارش در مورد حذف معلومات بایومتریک !
قرار اطلاع موثق و دقیق هیئت الله به وزارت داخله ، دفاع و نهاد های امنیتی دستور داده تا تمام معلومات بایومتریک را حذف کنند.



در پی وقوع انفجار در کابل، زلمی خلیلزاد، نماینده ویژه پیشین امریکا در امور صلح افغانستان از احتمال حمله پاکستان به این شهر خبر داده است.

آقای خلیلزاد در ایکس نوشته است: «آیا پاکستان به کابل حمله کرد؟ آیا هدف کشتن مقتی نورولی (یکی از رهبران منتسب به تحریک طالبان پاکستان) بود؟ ...گزارش های اولیه ممکن است نادرست باشد.»

طالبان وقوع انفجار در کابل را تأیید کرده اند، اما نوعیت آن را هنوز مشخص نکرده اند.

اقتصاد دیجیتال نوپا، آموزش از راه دور، و ارتباطات خانوادگی مهاجران با داخل افغانستان وارد می کند و بدین گونه خود به تشدید فقر و انزوای جامعه منجر می شود.

از دیدگاه نظریه های انتقادی، این اقدام طالبان نشان می دهد که کنترل تکنولوژی همواره به معنای کنترل بر آگاهی و حافظه ی جمعی است. در جهانی که دسترسی به شبکه های اطلاعاتی از حقوق بنیادین بشر تلقی می شود، قطع اینترنت نه فقط یک اقدام امنیتی، بلکه نقض آشکار حق دانستن، حق بیان و حق مشارکت در عرصه ی عمومی است. به همین دلیل، هرچند طالبان می کوشند با چنین سیاست هایی فضای نقد و مقاومت را محدود سازند، اما تجربه نشان داده است که کنترل کامل بر جریان اطلاعات در عصر شبکه ای عملاً ناممکن است و خود این فشارها می تواند زمینه ساز اشکال تازه ای از مقاومت فرهنگی و سیاسی گردد.

Gul Ahmad Amiri

گزارش در مورد وضعیت مردم بعد از قطع اینترنت و تماس های خطی تلفن!

برای 48 ساعت تلفنها در تمام افغانستان قطع شد که در این مدت زمان گمانه زنی ها و شایعات مختلف در بین مردم سر زبان ها بود از جمله (جابجایی نیروهای آمریکایی در بگرام ، جابجایی نیروهای صفر یک و قطعه خاص دوره جمهوریت ، آغاز نشست قندهار و...) اما مردم در میان تمام این شایعات سراسیمه و نگران بودند ،نشانه هایی که در زنده گی روز مره در جامعه دیده می شود عبارتند از : کم شدن گشت و گذار نیروهای طالبان ، توقف وسایط نقلیه آنها مخصوصا وسایط شناسایی شده مانند رنجیر و وسایط شخصی آنها ، (فیلدر ، کرولا ، موتورسیکلت و...) جمع شدن ایست های بازرسی و کم شدن تعداد پرسنل دشمن در پوسته های امنیتی ،

گزارش هذا غرض آگاهی به رفقای محترم تقدیم است

گزارش در مورد بند شدن سوشیال مدیا مخصوصا فیس بوک ، اینستاگرام ، ایمو ، تیک تاک در افغانستان !

از نیمه شب مورخ 7 اکتبر به این طرف شبکه های فیس بوک ، مسنجر ، ایمو ، تیک تاک ، اینستاگرام ، تروث در افغانستان بند گردیده ، هیچ پست ، پیام ارسال و دریافت نمی گردد. صرف واتساپ و تلگرام فعال میباشد.



[11:53 15/10/2025]

گزارش در مورد کشته شدن یکتن از قاضی های ولسوالی ناهور ولایت غزنی! یک تن از قاضی ولسوالی ناهور ولایت غزنی به تاریخ 13 اکتبر در مرکز شهر توسط افراد ناشناس ترور شد. قابل ذکر است قاضی مذکور مدت دو نیم سال در ولسوالی ناهور وظیفه داشته و از مدت 3 ماه به این طرف از صفوف طالبان اخراج شده بود .

[11:58 15/10/2025]

گزارش در مورد مصادره اموال منقول یکتن از باشندگان ولسوالی قره باغ ولایت غزنی! یکتن از باشندگان ولسوالی قره باغ ولایت غزنی به نسبت دعوای حقوقی که با کوچی های محل داشته بعد از اینکه کوچی ها دعوای حقوقی را در مقابل آن می باز د با استفاده از واسطه و افرادش در صفوف گروه طالبان اموال منقول اش را مصادره ، زمین های زراعتی و درخت های میوه اش را کاملاً با اسکوتر تخریب نموده است . فرد متضرر مجبور به ترک خانه و کاشانه اش شده و فعلاً به طرف هرات متواری گشته است .

[13:17 15/10/2025]

گزارش از رفقای ساحه تایمنی : در نزدیکی چهار راهی پروژه جدید صدای انفجار به گوش رسیده است . این انفجار ساعت 3:40 دقیقه صورت گرفته ، محل حادثه توسط گروه طالبان بر روی رفت و آمد بسته شده .

[06:05 16/10/2025]

گزارش در مورد مسدود شدن سالنگ برای مدت 10 روز! قرار اطلاع یک نفر از رفقا سالنگ برای مدت ده روز مسدود می شود ، بسته شدن سالنگ را به علت ترمیم اعلان نموده اند اما در این فصل سال آنهم سرمای بیش از حد سالنگ فکر نکنم دلیل معقول باشد . احتمالاً موضوعات دیگری باشد .

گزارش گرما به صداهایی دست یافته است که اعضای طالبان می گویند یک موتر نوع «لندکروز» در چهارراهی عبدالحق کابل هدف حمله ای هوایی قرار گرفته است . جزئیات دقیق این حمله هنوز روشن نیست .

[07:50 15/10/2025]

گزارش در مورد گشت و گزار طیارات بی سرنشین در فضای کابل و غزنی!

از تاریخ 6 اکتبر تا تاریخ 14 اکتبر چشم دید از ولایت غزنی ، سه وقت در روز طیارات بی سرنشین (پهپاد) ها در اوقات صبح و شام در آسمان ولایت غزنی گشت و گزار داشت ، همچنان تاریخ 15 اکتبر در آسمان ناحیه سیزدهم و ششم شهر کابل صبح وقت طیاره بی سرنشین گشت و گزار دارد .

گزارش در مورد وضع قیودات در شاهراه کابل غزنی!

به تاریخ 14 اکتبر بعد از ظهر طرف کابل حرکت کردم از شهر غزنی الا میدان شهر حدود 10 نقطه محل تلاشی را افزاز نموده بودند که قبلاً چنین قیودات در این مسیر نبود .

[10:04 15/10/2025]

گزارش افزایش سرقت و دزدی در نواحی 13 ، 6 ، 5 و 3 شهر کابل!

از دو ماه به این طرف در نواحی 13 ، 6 ، 5 و 3 شهر کابل افراد مسلح در مسیر راه شهروندان را ایستاده و تمام دارای جیب شانرا که تلفون ، پول نقد و اشیای قیمتی باشد بزور می گیرند و شب 14 بر 15 در ساحه پل خشک یک جوان که از کار به طرف خانه روان بوده دزدان مسلح راه اش را می گیرند بعد از تلاشی و گرفتن اشیای قیمتی اش با چاقوی دست داشته اش جوان را زخمی نموده ، قرار اطلاع منبع از سوق و اداره نوکریوالی 24 ساعته قوماندانی امنیه کابل : در یک هفته 10 حادثه دزدی و سرقت در نواحی متذکره صورت گرفته است .



عنوان پایگاهی برای انجام تروریسم علیه پاکستان استفاده می‌شود».

پاکستان سال‌هاست کابل را به حمایت از گروه طالبان پاکستانی (TTP) متهم می‌کند، اتهامی که طالبان افغانستان آن را رد می‌کنند. پس از تسلط طالبان بر کابل در 2021، خشونت‌های اسلام‌گرا در پاکستان افزایش یافته و گروه‌های مسلح جسورتر شده‌اند.

شب شنبه، طالبان اعلام کردند حملات تلافی‌جویانه‌ای علیه نیروهای پاکستانی در مناطق مرزی کُتر و ننگرهار انجام داده‌اند. پاکستان این حملات را «بی‌مورد» خواند و با انجام حملات هوایی، یورش‌های زمینی به اردوگاه‌ها و پست‌های طالبان و تاسیسات آموزشی و شبکه‌های پشتیبانی آن‌ها در افغانستان پاسخ داد.

طالبان گفتند که پس از میانجیگری قطر و عربستان، عملیات نظامی خود را حوالی نیمه‌شب متوقف کرده‌اند. هر دو طرف آمار تلفات بالاتری از آنچه طرف مقابل اعلام کرده ارائه دادند:

- پاکستان مدعی شد بیش از 200 نفر از طالبان و شبه‌نظامیان کشته شده‌اند، رقمی بسیار بیشتر از 9 نفر اعلام‌شده توسط طالبان.
 - طالبان گفتند 58 سرباز پاکستانی کشته شده‌اند؛ بیش از دو برابر ادعای پاکستان (23 نفر).
- شبکه CNN این آمارها را مستقل بررسی نکرده است.

-تاریخچه‌ای طولانی و پیچیده

پاکستان و افغانستان روابط طولانی و پیچیده‌ای دارند و اغلب در مرز 1600 مایلی خود، معروف به «خط دیورند»، درگیر درگیری‌های کوچک بوده‌اند.

پاکستان یکی از حامیان اصلی طالبان در دوران شورش علیه دولت افغانستان در اوایل دهه 2000 بود. دو کشور همچنین شریک تجاری مهمی هستند و روابط مردمی قوی دارند. پاکستان طی دهه‌ها میلیون‌ها پناهنده افغان را میزبانی کرده، هرچند اخیراً به دلیل تهدید تروریسم، بسیاری را اخراج کرده است.

با این حال، روابط افغان-پاکستانی با افزایش خشونت شبه‌نظامیان علیه پاکستان تیره شده است. TTP یکی از بزرگ‌ترین تهدیدهای امنیت ملی پاکستان در سال گذشته

10

تبادل مرگبار آتش میان افغانستان و پاکستان؛

آنچه تاکنون می‌دانیم

نوشته: لکس هاروی، صوفیا سیفی و مسعود پوپلزی

منبع: سی ان ان

15 اکتبر 2025

اسلام‌آباد — تنش‌ها میان افغانستان و پاکستان در روزهای اخیر به بالاترین حد خود در سال‌های آخر رسیده است و تبادل مرگبار آتش میان همسایگان، نگرانی‌ها در باره گسترش درگیری را افزایش داده است.

این درگیری‌ها پس از حملاتی در پایتخت افغانستان، کابل، و ولایت مرزی پکتیکا روز پنجشنبه رخ داد که طالبان پاکستان را مسئول آن دانست، هرچند اسلام‌آباد هنوز به طور رسمی مسئولیت این حملات را نپذیرفته است.

تشدید اخیر همزمان شد با سفر تاریخی وزیر خارجه طالبان، امیر خان متقی، به هند، رقیب منطقه‌ای پاکستان، که موجب نگرانی در اسلام‌آباد شده است.

کارشناسان هشدار می‌دهند که این حملات ممکن است فصل جدیدی از بی‌ثباتی برای دو کشور همسایه ایجاد کند، کشوری که علیرغم درگیری‌های مکرر در مرزهای مورد مناقشه، روابط استراتژیک و نسبتاً پایداری داشته‌اند.

چین، روسیه، عربستان و قطر خواستار کاهش تنش شده‌اند و رئیس‌جمهور ایالات متحده، دونالد ترامپ، پیشنهاد میانجی‌گری برای صلح را ارائه کرده است.

-شدیدترین تشدید در سال‌های اخیر

طالبان پاکستان را به انجام حمله‌ای «بی‌سابقه، خشونت‌آمیز و شنیع» به اهدافی در کابل و پکتیکا متهم کرد.

اسلام‌آباد به طور رسمی مسئولیت حملات را نپذیرفته، اما جنرال احمد شریف چودری در یک نشست خبری جمعه گفت که شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد «افغانستان به



کارشناسان می‌گویند که آینده روابط بستگی به نحوه برخورد طالبان با TTP دارد؛ گروهی که در کنار طالبان علیه نیروهای آمریکا و ناتو جنگیده و طالبان تمایلی به سرکوب جدی آن‌ها ندارد. افزایش هزینه‌های ژئوپلیتیک ممکن است طالبان را به بازنگری در سیاست‌های خود وادارد.



قیلا مقامات پاکستان ادعا نموده بودند که "نورولی محسود" را در کابل کشته اند. اما این ادعا غلط ثابت شد. ارتش پاکستان در ایکس، خبرهایی مبنی بر حمله «به» یک شخص مهم» در کابل منتشر کردند و مدعی شدند که نورولی محسود، رهبر تحریک طالبان پاکستانی، در حالی که سوار بر یک لندکروز در حال حرکت بود، هدف حمله هوایی قرار گرفته و کشته شده است.



نوت:
مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین
ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده
ته دارند. صرف با حفظ امتداداری و رعایت احترام آن را
تکثیر و به اشتراک میگذارد.

بوده و حدود 600 حمله علیه نیروهای پاکستانی انجام داده است.

پس از حملات شنبه، ارتش پاکستان اعلام کرد که اگرچه کشور ترجیح می‌دهد از دیپلماسی استفاده کند، «استفاده خیانت‌آمیز از خاک افغانستان برای تروریسم علیه پاکستان را تحمل نخواهد کرد». همچنین پاکستان روز یکشنبه اعلام کرد دو گذرگاه اصلی مرزی خود با افغانستان را بسته است.

-نقش هند

ارتش پاکستان اشاره کرد که این «تحریک جدی» همزمان با سفر وزیر خارجه طالبان به هند، رقیب اصلی منطقه‌ای پاکستان، رخ داده است. هند و طالبان در جمعه علناً روابط نزدیک‌تر خود را اعلام کردند و دهلی نو گفت که سفارت خود را در کابل بازگشایی خواهد کرد و سفر متقی را «گامی مهم برای تقویت روابط و تأیید دوستی پایدار» خواند.

به گفته آنتوان لووسک، پژوهشگر ارشد موسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک، طالبان و هند در این سفر «گامی بزرگ» در روابط دو طرف برداشته‌اند که باعث افزایش احساس ناامنی پاکستان در مرزهای شرقی و غربی‌اش شده است.

پاکستان همواره روابط خوب با افغانستان را کلید مقابله با نفوذ هند می‌داند، به همین دلیل حتی زمانی که طالبان در قدرت نبود، از آن‌ها به‌طور پنهانی حمایت می‌کرد، هرچند به ظاهر از جنگ آمریکا و ناتو علیه تروریسم حمایت می‌کرد.

-واکنش دیگر کشورها

- قطر: ابراز «نگرانی» از پیامدهای امنیتی و ثبات منطقه.
- عربستان سعودی: درخواست «خوشتن‌داری و گفتگو».
- چین: تأکید بر حل اختلافات «از طریق مشورت و دیالوگ».
- روسیه: نیز خواستار حل و فصل دیپلماتیک شد.

ترامپ هم پیشنهاد میانجی‌گری برای صلح ارائه کرد: «می‌شنوم اکنون جنگی بین پاکستان و افغانستان در جریان است. من در حل جنگ‌ها خوب و در برقراری صلح نیز».

-چشم‌انداز روابط آینده

با وجود کاهش موقت خشونت و اعلام تمایل دو کشور به کاهش تنش، این حملات می‌تواند فصل جدیدی از بی‌ثباتی را آغاز کند.



تاریخی لیدنه او د برېښنا رسونې ستر پلان

ښوونځیو یې بهترین لوازم درلودل، با انضباطه او د ژورې پوهې خاوند ماشومان، چې د وېلز ډېری آثار یې پیژندل. یوه ورځ د یوه ښوونځي څخه د رسمي لیدنې وروسته، وېلز شکمن شو چې د زده کوونکو دا بادهسپلینه ودرېدنې به قصداً د ده لپاره صحنه سازي کيږي، نو په راتلونکي ورځ یې ټینګار دا وو چې یوې بلې ښوونځۍ ته یې بغیر له لومړنۍ اطلاع ورکونې ور ولې. د ده حیرانتیا هغه وخت اوج ته ورسېده چې هماغه منظم او فعاله صحنه یې یو ځل بیا مشاهده کړه.

د وېلز دا سفر هغه وخت د هېښتیا اوج ته ورسېد چې کله یې د شوروي دولت رئیس ولادیمیر ایلیچ لنین سره د اکتوبر په شپږمه لیدنه ترسره کړه. دا لیدنه د روسیې نامتو لیکوال ماکسیم ګورکي برابره کړې وه. وېلز چې له یو «وچ مارکسیست تیوریسن» سره یې د ملاقات انتظار در لود، د پرولتاریا له لارښوونکي سره د خبرو له هماغه لومړي پېله حیران شو. ده لنین د یو پراخه علم لرونکي شخصیت په توګه چې له عمیقې ارمانپالنې ډک او نړۍ ته له واقع بینانه لید لوري ګوري، وموند. د دغه خبرو په جریان کې، وېلز خپل د سفر مشاهدات په پوره صداقت سره ځواکمن او نیمګړي دواړه خواوې- له لنین سره شریک کړل. د خبرو اترو اصلي محور، د روسیې لپاره د لنین د لرلید ترسیمول وو: لنین، د (ګوبلرو) په نوم ټول هېواد ته د برق او برېښنا رسونې عظیمه او انقلابي طرحه له دغه انګلیسي لیکوال سره شریکه کړه. هېربرټ په ځواب کې لنین د «کرملین خوب-وړی» یاد کړ؛ ځکه باور یې نه کېد چې په یو اکثریت نالوستي بزګري او د سختو جغرافیایي شرایطو لرونکي هېواد کې دې چې صنایع یې فلج شوې، دا کار شونی وي.

یوه تاریخی لیدنه او د برېښنا رسونې (ګوبلرو) ستر پلان له نن څخه ۱۰۵ کاله وړاندې د ۱۹۲۰ ز کال د اکتوبر په شپږمه، په کرملین کې د مشهور بریتانیایي علمي-تخلی لیکوال اچ. جی. وېلز (هېربرټ جورج وېلز) او ولادیمیر ایلیچ لنین ترمنځ یو تاریخي لیدنه ترسره شوه.

د اکتوبر سوسیالیستي انقلاب له بریالیتوب وروسته، شوروي روسیه د آنتانت امپریالیستي ځواکونو (فرانسه، بریتانیا او تزاری روسیه، چې له انقلاب وروسته د امریکا متحده ایالات او ایټالیا هم ورسره یو ځای شول) له لوري په یو سادوېوونکي محاصره کې ښکېل شوه. د بلشویکانو د انزوا کوښښونه، نه یوازې په سیاسي او اقتصادي برخه کې، بلکې د فرهنګ په ساحه کې هم په ډېر شدت سره تعقیبېدل. خو سره له دې هم، انګریز فابیاني سوسیالیست او ادیب هېربرټ وېلز د شوروي روسیې سوسیالیستي جمهوریت ته د سفر نیت وکړ او بالاخره د «کامنډ» په رسمي بلنې د سپټمبر په وروستیو کې پتروګراد ته ننوت.

شوروي روسیې ته د وېلز سفر، د ده په ذهن کې دوه ګوني برداشتونه را ولاړ کړل. نوموړي د مسکو او پتروګراد د کوڅو په ستاینې سره، له جګړې پاتې شوې ویرانې او کنډوالې یادې کړې، خو دا یې وویل چې تیاترونه او موزیمونه لا هم په ډېر بر من او شانداره ډول فعاله دي. ترټولو ډېر د شوروي زدکړییز نظام ور جذب کړ، د یو جنګ وهلې هېواد ښوونځي چې د انګلیستان له



يوه تاريخي ليدنه
او د برېښنا رسونې (گوبلرو) ستر پلان

12

اهمیت استراتژیک بگرام در جنگ

سرد و بعد از آن

پایگاه هوایی بگرام، واقع در ولایت پروان افغانستان، فراتر از یک پایگاه نظامی، یک نماد ژئوپلیتیک است. ساخت آن توسط اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۱۹۵۰، در چارچوب رقابت جنگ سرد و ارائه کمک به دولت وقت افغانستان آغاز شد. اما پس از تجاوز نظامی شوروی در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸)، این پایگاه به اصلی‌ترین مرکز لجستیکی و عملیاتی ارتش سرخ تبدیل گردید و به عنوان ابزار سلطه بر منطقه نقش کلیدی ایفا کرد.

پس از خروج شوروی، این پایگاه در اختیار حکومت نجیب‌الله، دست‌نشانده شوروی، و بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ حکومت اسلامی مجاهدین و جنگ سالاران تحت حمایت پاکستان، غرب و دولتهای عرب قرار گرفت. با سقوط دولت مجاهدین در ۱۹۹۶ این پایگاه به تصرف

د وېلز باور دا وو چې «لنډن د یو واقعي مارکسیست په توګه ټول «آرمانپالان» ردوي، خو په نهایت کې په خپله ټولو ښارونو ته د برېښنا رسونې په آرمانپالنې باندې اخته دی. دی هر په وس پوره کار ترسره کوي، چې په روسیه کې لوی برېښناکوټونه (سټیشنونه) ایجاد کړي او له دې لارې ټولو ایالاتونو ته روښنایی، حمل و نقل او صنعت ور ورسوي... آیا په یوه دومره پراخ او همواره هیواد کې چې پر ځنګلونو پوښلای، له بې سواده بزګرانو ډک دی، د اوبیزې آنرژۍ سرچینې نه لري، ماهر فني افراد نه لري او تجارت او صنعت یې تقریباً له منځه تللي، دا چاره امکان لري؟»

لنډن په ټینګه وېلز ته ځواب ورکړ: «لس کاله وروسته را وګرځه او وګوره چې روسیه په دغه موده کې چیرته رسیدلي ده».

بریتانیا ته له راګرځېدلو وروسته، وېلز خپل یو کتاب «روسیه په تیارو کې» خپور کړ چې تر ډېره د ده د مشاهداتو یو انتقادي انعکاس وو. څوارلس کاله وروسته، پر ۱۹۳۴ ز کال وېلز یو ځل بیا د روسیې پر خاوره ګامونه کېښوول ترڅو له ده سره ژمنه شوې لاسته راوړنې له نژدې و ویني. نوموړی د سترو فابریکو، د نویو برېښنا سټیشنونو او د سواد آموزی د لوړې سطحې په لیدلو سره چې هره خوا یې نیولې وه، په بشپړ ډول بدل شو. د «ګوبلرو طرحه» نه یوازې دا چې پلي شوې وه، بلکې هېواد په ځینو شاخصونو کې تر وړاندې هم تللی وو. هېربرټ وېلز په دغه سفر کې له ستالین سره هم یوه مفصله لیدنه ترسره کړه او د خپل کتاب په بیا کتنه کې یې اعتراف وکړ چې: «اوسمهال، پر هغه کتاب د بیا له سره تیریدلو پرمهال، چې څوارلس کاله وړاندې مې لیکلای وو، اړیم یادونه وکړم چې لنډن واقعاً لوی انسان وو.»



پرستیژ بین المللی امپریالیسم آمریکا وارد کرد. دونالد ترامپ چه در زمان کمپاین انتخاباتی اش و چه حالا همیشه مسئولیت شکست آمریکا در افغانستان و خروج شرم اور نیروهای نظامی شان از پایگاه بگرام و بجا گذاشتن تجهیزات نظامی به ارزش بیش از ۸۰ میلیارد دلار برای طالبان را به عهده اداره جوابیدن می اندازد. بنابراین، تلاش اداره ترامپ برای بازپس گیری بگرام، تنها یک هدف استراتژیک نیست، بلکه تلاشی برای بازیابی آن اعتبار از دست رفته و نشان دادن قدرت است.



روبرداشت از صفحه چپ رادیکال افغانستان

کانون اخگر

کرچه روح جنبش و پویشگری
در تن خوابیدگان پژمرده است
کرچه سیلاب سیه اختناق
زورق امید ها را برده است
کرچه از سرمای پاییز سکوت
شعله فریاد ها هم مرده است
لیک کانونی زاخگر پاره ها
در دل خاکستر افسرده است

* * *

طالبان درآمد و به مرکز تربیه تروریستهای داخلی و بین المللی تبدیل شد.

اما با تهاجم آمریکا در اکتوبر ۲۰۰۱، بگرام بار دیگر به کانون قدرت نظامی یک ابرقدرت خارجی تبدیل شد. این پایگاه با مساحت ۷۷ کیلومتر مربع، دارای دو باند پرواز به طول بیش از ۳۰۰۰ متر، قابلیت استقرار بیش از ۱۰۰ جنگنده، از جمله بمبافکنهای استراتژیک B-1 B و B-52 می باشد. در اوج حضور ناتو، این پایگاه به یک «شهر کوچک نظامی» با بیش از ۱۰۰۰۰ پرسنل آمریکایی و ناتو، دارای یک زندان بزرگ همانند زندان گوانتانامو، رستورانهای زنجیره ای، سالنهای بولینگ و امکانات پیشرفته مخابراتی و جاسوسی تبدیل شده بود. بگرام برای آمریکا و ناتو برای دو دهه مرکز هماهنگی بمبارانها، عملیاتهای شبانه و بازجوییهای مخوف بود.

حالا، ترامپ و حلقه جنگافروزان حول او، در آرزوی بازپس گیری این پایگاه استراتژیک هستند. ادعای آمریکا مبنی بر اینکه این پایگاه اکنون در خدمت و اشغال چین است و یا اینکه آمریکا آن را برای «مبارزه با تروریسم» لازم دارد، دروغی بزرگ و تکراری است. تاریخ دو دهه گذشته ثابت نمود که حضور نظامی و استخباراتی آمریکا در افغانستان نه تنها تروریسم را ریشه کن نکرد، بلکه با آفرینش شرایط عینی فقر، ناامنی و بی ثباتی، بستر رشد و تکثیر بیش از ۲۲ گروه تروریستی جدید را فراهم آورد. شعار مبارزه با تروریسم برای امپریالیسم آمریکا، یک تجارت سودآور و بهانه ای برای گسترش نفوذ و هژمونی آن است.

خروج شتابزده و مفتضحانه آمریکا در آگوست ۲۰۲۱ و سقوط بگرام به دست طالبان، ضربه ای سهمگین به



به‌ویژه در میان گروه‌های آسیب‌پذیر مانند کودکان و سال‌مندان.

در برابر، توسعه زیرساخت‌ها مزایای چشم‌گیری دارد. پروژه‌های زیربنایی می‌توانند تراکم ترافیک را کاهش داده، عدالت شهری را ارتقا بخشند، فرصت‌های شغلی ایجاد کنند و فعالیت‌های اقتصادی را تقویت نمایند. بنابراین، چالش اصلی نه مخالفت یا موافقت مطلق با توسعه، بلکه مدیریت این روند است؛ مدیریتی که بتواند میان نیازهای زیرساختی و حقوق بنیادین شهروندان تعادل برقرار کند. نمونه‌های عینی این وضعیت را می‌توان در پروژه‌های اخیر کابل، مانند سرک کوتل خیرخانه، سرک حلقوی و طرح‌های متعدد در غرب کابل، به‌ویژه منطقه دشت برچی مشاهده کرد. این پروژه‌ها در کنار بهبود نظم شهری، به تخریب سکونتگاه‌ها و دگرگونی بافت‌های محلی نیز انجامیده‌اند.

تحلیل علمی چنین وضعیتی نیازمند رویکردی میان‌رشته‌ای است؛ رویکردی که روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی شهری، مهندسی عمران و حقوق را در بر گیرد تا توسعه شهری نه صرفاً به بهای ویرانی بافت‌های اجتماعی، بلکه در چارچوبی متوازن و پایدار تحقق یابد.

زمینه تاریخی و اجتماعی گسترش سرک‌ها در کابل

کابل طی سال‌های اخیر با چالش‌هایی چون تراکم بالای جمعیت، گسترش سکونتگاه‌های غیررسمی، کمبود سرک‌های معیاری و ترافیک شدید مواجه بوده است. همین شرایط نهادهای محلی و بین‌المللی را بر آن داشته تا پروژه‌های گسترده‌ای برای توسعه زیرساخت‌ها در دستور کار قرار دهند. با این حال، ضعف در نظام قانون‌مندی، مدیریت زمین و ثبت احوال نفوس سبب شده است بسیاری از خانه‌ها بدون اسناد رسمی ساخته شوند. پیامد این وضعیت، تخریب خانه‌ها، بروز منازعات حقوقی و افزایش چالش‌های اجتماعی پیرامون جبران خسارت بوده است.

نفوذ و مداخله افراد بانفوذ نیز بر این روند سایه افکنده و اجرای پروژه‌ها را به تأخیر انداخته است. تصمیمات گذشته برای جلوگیری از اعمار سرک‌ها به‌منظور حفظ منافع شخصی، هزاران خانه را در شرایط نامناسب و بدون دسترسی به زیرساخت‌ها باقی گذاشته است. تخریب‌های کنونی در واقع نتیجه مستقیم همان سیاست‌های نادرست پیشین است. از منظر جامعه‌شناسی شهری، این توقف‌ها به

تخریب خانه‌ها در کابل: توسعه یا ویرانی؟

اسماعیل اخلاص - 2 میزان/مهر 1404 - Sep 24, 2025



مقدمه

روند توسعه شهری و گسترش شهرنشینی در کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه در پایتخت‌ها، با پیچیدگی‌ها و چالش‌های فراوانی همراه است. کابل، به‌عنوان پایتخت افغانستان، طی دو دهه اخیر، به‌خصوص در سال‌های نزدیک، شاهد تحولات سریع و تغییرات گسترده‌ای در حوزه زیرساخت‌ها و بافت شهری بوده است. این تغییرات، از یک‌سو ضرورت توسعه شبکه‌های حمل‌ونقل، بهبود خدمات عمومی و ارتقای کیفیت زندگی را نمایان کرده و از سوی دیگر با پیامدهای اجتماعی، فرهنگی، روان‌شناختی و حقوقی همراه بوده است.

خانه در بافت شهری کابل تنها یک واحد فیزیکی نیست؛ بلکه بخشی از هویت اجتماعی، حافظه جمعی و سرمایه فرهنگی ساکنان به‌شمار می‌آید. تخریب خانه‌ها نه‌تنها ساختار مادی بلکه روابط اجتماعی و پیوندهای عاطفی را نیز متاثر می‌سازد. جابه‌جایی‌های اجباری می‌تواند اضطراب، افسردگی و احساس بی‌ثباتی اجتماعی را افزایش دهد،



مدنی و فعالیت‌های خانوادگی را افزایش می‌دهد. همچنین کاهش آلودگی هوا، بهبود کیفیت محیط زیست و سلامت عمومی را در پی دارد.

از منظر اقتصادی، پروژه‌های توسعه شهری به‌ویژه ساخت سرک‌ها، محرک رشد به‌شمار می‌آیند. این پروژه‌ها فرصت‌های شغلی فراوان ایجاد می‌کنند و زمینه سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی را تقویت می‌نمایند. دسترسی بهتر به بازارها و تسهیل حمل‌ونقل، رشد کسب‌وکارهای کوچک و متوسط را سرعت بخشیده و نرخ بیکاری را کاهش می‌دهد.

از نگاه عدالت اجتماعی، توسعه سرک‌ها و زیرساخت‌ها ابزاری برای توزیع عادلانه‌تر منابع و خدمات شهری است. اتصال مناطق حاشیه‌ای به شبکه اصلی، دسترسی به آموزش، بهداشت، خدمات فرهنگی و اقتصادی را افزایش داده و شکاف‌های فضایی و اجتماعی را کاهش می‌دهد.

بازسازی خانه‌های فرسوده نیز فرصتی برای نوسازی بافت شهری و بازتعریف فضاهای عمومی فراهم می‌آورد. رویکردهای نوین در مهندسی اجتماعی و طراحی شهری می‌توانند زمینه ایجاد محلات مقاوم، کارآمد و پایدار را مهیا کنند. توسعه شبکه سرک‌ها و زیرساخت‌ها، همزمان با تقویت تاب‌آوری شهری و کاهش نابرابری‌ها، نقشی بنیادین در ارتقای کیفیت زندگی ایفا خواهد کرد.

مدیریت تعادل میان زنده‌گی و زیرساخت: پیشنهادی اجرایی

برای تحقق توسعه پایدار و انسانی، مدیریت همزمان زنده‌گی شهری و توسعه زیرساخت‌ها باید محور اصلی برنامه‌ریزی باشد. تمرکز صرف بر توسعه فیزیکی بدون در نظر گرفتن ابعاد اجتماعی و روان‌شناختی، به نابرابری و کاهش کیفیت زندگی می‌انجامد. یکی از اقدامات بنیادین، ایجاد نظام جامع و قابل اعتماد برای ثبت زمین‌ها و اسناد ملکی است، به‌ویژه در سکونتگاه‌های غیررسمی و مناطق حاشیه‌ای. ثبت رسمی مالکیت، امنیت حقوقی و زمینه لازم برای سرمایه‌گذاری و توسعه اقتصادی محلی را فراهم می‌آورد. مشارکت فعال شهروندان، سازمان‌های جامعه مدنی و نهادهای محلی در طراحی و اجرای پروژه‌ها، حس تعلق اجتماعی و مسوولیت‌پذیری جمعی را تقویت می‌کند. چارچوب مشارکت

تثبیت حاشیه‌نشینی، افزایش شکاف‌های اجتماعی و طبقاتی و گسترش فقر شهری انجامیده است.

چالش‌های گسترش سرک‌ها و تخریب خانه‌ها

فرایند توسعه سرک‌ها در کابل پیامدهای چندجانبه‌ای دارد. تخریب خانه‌ها بحران مسکن را تشدید کرده، امنیت اقتصادی را کاهش می‌دهد و فشار معیشتی بر خانواده‌های کم‌درآمد را افزایش می‌بخشد. بیش‌تر خانوارهای جابه‌جاشده به مناطق حاشیه‌ای منتقل می‌شوند؛ مناطقی که دسترسی اندک به آب، برق و خدمات اجتماعی دارند و نبود زیرساخت‌های مناسب، کیفیت زندگی را کاهش می‌دهد.

از دید جامعه‌شناسی، این جابه‌جایی‌ها به تضعیف سرمایه اجتماعی و روابط همسایه‌گی در محلات سنتی منجر می‌شود. تخریب خانه‌های تاریخی و محلات قدیمی، فرسایش هویت فرهنگی، کاهش حس تعلق اجتماعی و تزلزل امنیت روانی شهروندان را در پی دارد. تغییر ناگهانی مکان زنده‌گی، احساس بی‌هویتی و گسست اجتماعی را دامن زده و سلامت روانی افراد را به‌طور مستقیم تحت تاثیر قرار می‌دهد.

فقدان نظام جامع ثبت زمین و اسناد ملکی نیز از چالش‌های بنیادین است. اداره ثبت احوال نفوس و شاروالی کابل تا کنون چارچوب منسجمی ارائه نکرده‌اند. به همین دلیل تنها مالکان دارای سند رسمی مستحق دریافت غرامت دانسته می‌شوند، در حالی که هزاران خانواده فاقد سند، بدون حمایت رها می‌شوند. فساد اداری، نبود شفافیت و تبعیض در روند پرداخت غرامت، اعتماد عمومی را تضعیف کرده و نابرابری و اعتراضات اجتماعی را افزایش داده است.

فرصت‌های گسترش سرک‌ها و توسعه زیرساخت‌های شهری

گسترش شبکه سرک‌ها و زیرساخت‌های شهری می‌تواند کیفیت زندگی شهروندان و کارکرد اقتصادی و اجتماعی کابل را بهبود بخشد. دسترسی به سرک‌های معیاری، کاهش تراکم ترافیک و بهبود حمل‌ونقل عمومی، فشار روانی شهروندان را می‌کاهد. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که برخورداری از خدمات شهری مناسب و حمل‌ونقل استاندارد، سلامت روانی و جسمی شهروندان را ارتقا داده و احتمال ابتلا به اضطراب و افسردگی را کاهش می‌دهد. بهبود حمل‌ونقل شهری زمان سفر را کوتاه کرده، فرصت تعاملات اجتماعی، مشارکت



فضایی را کاهش می‌دهد و حس تعلق و امنیت روانی ساکنان را افزایش می‌دهد. مسیر پیش روی کابل باید توسعه‌ای انسانی، عدالت‌محور و پایدار باشد؛ توسعه‌ای که هویت فرهنگی، کرامت انسانی و رفاه اجتماعی شهروندان را در کانون سیاست‌گذاری قرار دهد. تنها در چنین چارچوبی است که پروژه‌های توسعه‌ای می‌توانند همزمان عدالت اجتماعی را ارتقا دهند، فرصت‌های اقتصادی ایجاد کنند و کیفیت زندگی شهروندان را بهبود بخشند و کابل را به شهری پایدار، با ثبات و انسان‌محور بدل کنند.

منابع

1. بانک جهانی. (۲۰۲۳). گزارش توسعه شهری افغانستان. کابل.
2. فرید شاهد افغان. (۲۰۲۴). پروژه‌های زیرساختی و عدالت شهری در افغانستان. کابل: مرکز مطالعات شهری.
3. امیل دورکیم. (۱۹۹۳). اصول جامعه‌شناسی شهری. پاریس: انتشارات سوربن.
4. پیر بوردیو. (۱۹۹۱). سرمایه اجتماعی: نظریه و کاربردها. پاریس: دانشگاه پاریس.
5. آبراهام ماسلو. (۱۹۴۳). نظریه سلسله‌مراتب نیازهای انسانی. نیویورک: انتشارات سایکولوژی.
6. یونیسف. (۲۰۲۱). سلامت روان و کیفیت زندگی کودکان شهری. نیویورک.
7. سازمان جهانی بهداشت. (۲۰۲۰). گزارش سلامت روان و محیط شهری. ژنو.
8. بانک توسعه آسیایی. (۲۰۲۲). تاثیر توسعه زیرساخت‌ها بر رشد اقتصادی. مانیل.
9. برنامه انسان و شهر سازمان ملل. (۲۰۲۳). ادغام محلات محروم در ساختار شهری. نیویورک.

مدنی آرنستاین بر ضرورت تصمیم‌گیری مشترک و تعامل پایدار میان شهروندان و نهادهای مسوول تاکید دارد.

پرداخت غرامت عادلانه و تامین مسکن جایگزین همراه با دسترسی به خدمات شهری برای گروه‌های آسیب‌پذیر ضروری است. این اقدامات، ضمن بازسازی سرمایه اجتماعی، امنیت روانی ساکنان را افزایش می‌دهد. ارائه مشاوره روان‌شناختی و برگزاری کارگاه‌های بازسازی اعتماد نیز برای کاهش آسیب‌های روانی و اجتماعی اهمیت دارد. آموزش مهارت‌های مقابله با استرس و ایجاد شبکه‌های حمایتی، پیامدهای منفی جابه‌جایی را کاهش می‌دهد. رویکرد میان‌رشته‌ای، شامل روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی شهری و مهندسی، امکان طراحی محلات مقاوم، مدرن و هماهنگ با نیازهای انسانی را فراهم می‌آورد. برنامه‌ریزی مبتنی بر داده‌های شهری، پیش‌بینی اثرات بلندمدت توسعه و کاهش مخاطرات اجتماعی را امکان‌پذیر می‌سازد. همچنین، تقویت نهادهای آموزشی، بهداشتی، فرهنگی و اقتصادی در مناطق توسعه‌یافته، پایداری و اثربخشی پروژه‌ها را تضمین می‌کند.

جمع بندی نهایی

توسعه شبکه سرک‌ها و زیرساخت‌ها در کابل، فراتر از یک ضرورت فنی و مهندسی، فرایندی پیچیده اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است که پیامدهای بلندمدت آن بر کیفیت زندگی، عدالت شهری و انسجام اجتماعی قابل توجه است. تجربه‌ها نشان می‌دهد که توسعه شهری بدون توجه به ابعاد انسانی، اجتماعی و روان‌شناختی، به تشدید نابرابری‌ها، افزایش آسیب‌های روانی و اجتماعی و فرسایش سرمایه اجتماعی می‌انجامد. تحلیل روندهای اخیر کابل نشان می‌دهد که تخریب خانه‌ها و جابه‌جایی اجباری، اگرچه ممکن است اهداف فزایکی توسعه را برآورده سازد، اما در غیاب سیاست‌های جبران خسارت، مشارکت مردمی و حمایت اجتماعی، هزینه‌های انسانی، فرهنگی و روانی سنگینی بر جامعه تحمیل می‌کند.

توسعه پایدار شهری تنها زمانی تحقق می‌یابد که مهندسی، اقتصاد و جامعه‌شناسی شهری هماهنگ عمل کنند. استفاده از مدل‌های برنامه‌ریزی مبتنی بر شواهد و داده‌های علمی، امکان پیش‌بینی اثرات بلندمدت، کاهش مخاطرات اجتماعی و ارتقای کیفیت زندگی را فراهم می‌آورد. تلفیق توسعه فزایکی با ارتقای زیرساخت‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، سرمایه انسانی و اجتماعی را تقویت می‌کند، نابرابری‌های

جما با یک تحلیل مشخص و درک عمیقی از اوضاع کشور، صدای رسای مردم مظلوم و رنج کشیده افغانستان است، و با تمام نیرو از حرکات و جنبش‌های خودجوش مردم که برای احقاق حقوق اتلاف شده زنان و بر ضد جبر بتیاد گرایی و تخریب گرایی منسوخ براه انداخته شده، حمایت و پشتیبانی نموده، خود را در غم و اندوه آنها سهیم می‌داند.



بحران وجودی زنان افغانستان؛ بدن محبوس در سایه حذف



عید محمد فروغ 31 سنبله/شهریور 1404 - Sep 22, 2025

در افغانستان امروز، زن دیگر صرفاً فردی محروم از حقوق اجتماعی نیست، بلکه به معنای واقعی کلمه به «بدن محبوس» تقلیل یافته است؛ بدنی که حق آموزش، کار، حرکت و انتخاب را از دست داده است. محرومیت زنان از مکتب و دانشگاه، منع کار در نهادهای دولتی و بین‌المللی، اجبار به داشتن محرم در کوچه و خیابان، و محدودیت حضور در فضاهای عمومی، همه نشان می‌دهد که بدن زن در افغانستان نه به عنوان سوژه‌ای آزاد، بلکه به عنوان ابژه‌ای تحت کنترل بازتعریف شده است. این واقعیت پرسش فلسفی بنیادینی را پیش می‌کشد: وقتی بدن زن از عرصه‌های اصلی زنده‌گی حذف می‌شود، چه چیزی از «وجود» او باقی می‌ماند؟ آیا هنوز می‌توان از زن به عنوان موجودی انسانی و کامل سخن گفت، یا او به سطحی از «زیست برهنه» فروکاسته شده است؛ همان که فیلسوفانی چون آگامبن توصیف کرده‌اند؟

پاسخ این پرسش را می‌توان از رهگذر نظریه‌هایی جست که در فلسفه معاصر به رابطه بدن، هویت و قدرت پرداخته‌اند. سیمون دوبوار در اثر بنیادین خود، جنس دوم، نشان می‌دهد که زن همواره در نسبت با مرد تعریف شده و در مقام «دیگری» جای گرفته است. او می‌نویسد که مرد سوژه جهان است و زن «دیگری»‌ای است که معنای خویش را نه از خود، بلکه از مرد می‌گیرد. اگر این نظریه را بر وضعیت افغانستان امروز تطبیق دهیم، آشکار می‌شود که بدن زن نه تنها به «دیگری» بدل شده، بلکه به «مرز نظم اجتماعی» تبدیل گردیده است؛ مرزی که باید پوشانده و پنهان شود تا اقتدار دینی - سیاسی بازتولید گردد. فرمان‌های طالبان که زن را صرفاً به «ناموس» یا «محرم» تقلیل می‌دهند، دقیقاً همان دیگری‌سازی‌ای هستند که دوبوار تشریح کرده است. در این فرمان‌ها، زن نه حامل کرامت انسانی، بلکه حامل نظم سیاسی است و بدنش بخشی از معماری قدرت می‌شود.

این بدن، اما، صرفاً یک پیکر بیولوژیک نیست؛ بلکه جایگاه «اجرا» و «بازنمایی» است؛ چیزی که جویدیت باتلر آن را *performativity* یا «اجرا» می‌نامد. به باور باتلر، بدن تنها زمانی معنا می‌یابد که در عرصه اجتماعی اجرا شود، در تعامل و بازنمایی حضور یابد و به سوژه بدل گردد. وقتی زنان در افغانستان از مکتب اخراج می‌شوند، از دانشگاه رانده می‌شوند، از کار بازمی‌مانند و حتی از رفتن به پارک یا حمام عمومی منع می‌شوند، در واقع فرصت اجرا از آنان گرفته می‌شود. نتیجه آن است که از سوژه‌گی به شیء بدل



تجربه‌ای مشترکند: محرومیت از انتخاب و اجرا. مادرانی که در مسیر شفاخانه‌ها به دلیل نبود محرم بازگردانده شدند، بدن‌هایشان میان «حق زیست» و «نظم اجباری» معلق ماندند. این‌ها استعاره نیستند، بلکه واقعیت‌هایی‌اند که نشان می‌دهند «بدن محبوس» تنها یک مفهوم انتزاعی نیست، بلکه تجربه‌ای زیسته است.

از منظر اگزیستانسیالیسم، پرسش اساسی این است که وقتی آزادی انتخاب از میان می‌رود، آیا «وجود» نیز از میان می‌رود؟ سارتر باور داشت وجود انسان با انتخاب معنا می‌یابد. اما زنان افغانستان امروز نه می‌توانند انتخاب کنند که به مکتب بروند، نه شغلی داشته باشند، نه حتی مسیر رفت‌وآمد روزانه خود را تعیین کنند. این وضعیت نشان می‌دهد که وجود آنان نه تنها در سطح حقوق اجتماعی، بلکه در سطح فلسفی نیز انکار شده است. آن‌ها به معنای واقعی کلمه به «بودن محبوس» بدل شده‌اند: بودنی بی‌امکان انتخاب، و در نتیجه بی‌قدرت در ساختن معنا.

در این‌جا نتیجه‌ای هولناک پدیدار می‌شود: جامعه‌ای که نیمی از جمعیتش از آزادی محروم است، بخشی از انسانیت خویش را از دست داده است. زنان افغانستان امروز نه تنها زندانی چهاردیواری خانه‌اند، بلکه در مرز میان بودن و نبودن گرفتار آمده‌اند. فلسفه «بدن محبوس» نشان می‌دهد که حذف زنان، تنها حذف یک گروه اجتماعی نیست، بلکه تعلیق خود «وجود انسانی» در افغانستان است.

می‌گردند. صف طولانی دخترانی که در دسامبر ۲۰۲۲ پشت دروازه‌های دانشگاه‌ها متوقف شدند، نمونه‌ای روشن از این وضعیت است: بدن‌هایی که تنها چند لحظه پیش حامل دانش و رویا بودند، ناگهان به بدن‌های «بی‌اجرا» و نامرئی بدل شدند. این لحظات صرفاً رویدادهای سیاسی نیستند؛ بلکه تجلی فلسفی «محو وجود اجتماعی» زنانند.

در برابر این روایت، الاهیات فمینیستی اسلامی صدایی متفاوت عرضه می‌کند. متفکرانی چون آمنه ودود و فاطمه مرنیسی کوشیده‌اند نشان دهند که بدن زن در سنت اسلامی حامل کرامت الاهی است، نه منبع گناه. آنان استدلال کرده‌اند که بسیاری از قرائت‌های مردسالارانه اسلامی بدن زن را به ابژه کنترل و شرم فروکاسته‌اند، در حالی که متون اصلی می‌توانند قرائتی آزادکننده داشته باشند. در افغانستان امروز، قرائت طالبانی از دین بدن زن را به میدان جنگ سیاسی بدل کرده است؛ جایی که اقتدار و مشروعیت از طریق پوشاندن و محدود کردن بدن زن تثبیت می‌شود. این قرائت در تضاد کامل با خوانش‌هایی است که کرامت انسانی زن را مرکز می‌دانند. ازمین‌رو، بدن زنان افغانستان نه فقط موضوع تبعیض اجتماعی، بلکه میدان اصلی نزاع میان دو تفسیر از دین است: یکی که زن را حذف می‌کند و دیگری که او را شریک انسانیت می‌داند.

ابعاد وجودی این بحران در زنده‌گی روزمره آشکار است: دخترانی که از ورود به مکتب منع شده‌اند، معلمانی که از تدریس محروم گردیده‌اند، دانشجویانی که دانشگاه‌ها به‌رویشان بسته شده، همه حامل



کلمه‌ای از آن‌ها می‌تواند جرقه‌ای آتش قیامی باشد که بساط استثمار را در هم می‌کوبد.

ادبیات و آموزش مارکسیسم یعنی پرورش نسلی که دیگر به اصلاحات نیم‌بند دل‌خوش نمی‌کند؛ نسلی که می‌داند رهایی نه از صندوق رأی دست‌کاری‌شده، بلکه از مبارزه‌ی سازمان‌یافته‌ی انقلابی می‌گذرد.

آری، ادبیات مارکسیستی «هنر برای هنر» نیست، بلکه هنر برای رهایی است. آموزش مارکسیستی نه خنثی، بلکه خنجر است بر گلو طبقه‌ی حاکم. این همان چیزی است که دیکتاتورها می‌هراسند و پرولتاریا به آن نیاز حیاتی دارد.

Fakhradin Ghorbanian Cpi

15

رهبری در سازمان سیاسی -

نظامی پرولتری:

نگارش: زنده یاد قیوم رهبر

تاریخ نگارش: ۱۳۶۱ شمسی

در باره برخی مسائل رهبری در سازمان ما (۲)

قسمت اول

رهبری در سازمان سیاسی - نظامی پرولتری:

وقتی ما از رهبری در سازمان سیاسی - نظامی پرولتاریا یاد می‌کنیم، مفهوم این رهبری، به وجود آمدن و عملکرد و بالاخره موقعیت آن در مناسبات با سازمان و جامعه، نسبت به سازمان‌های طبقاتی دیگر طبقات و اقشار اجتماعی متمایز است. عده بسیاری از رفقای ما وقتی از

ادبیات و آموزش مارکسیسم، تنها یک رشته دانشگاهی یا سرگرمی روشنفکرانه نیست، بلکه ابزار آگاهی طبقاتی و سلاح نظری پرولتاریاست. آنچه در نظام سرمایه‌داری و دیکتاتورهای وابسته تبلیغ می‌شود، «دانش بی‌طرف» نیست، بلکه دستگاه ایدئولوژیک مسلط برای تداوم استثمار است. در چنین شرایطی، ادبیات و آموزش مارکسیستی رسالتی انقلابی دارند: شکستن زنجیرهای فکری، افشای دروغ‌های بورژوازی، و تجهیز کارگران و فروستان به آگاهی رهایی‌بخش.

بورژوازی، آموزش را به کالایی بدل کرده است که تنها طبقه‌ی برخوردار از سرمایه می‌تواند به آن دسترسی کامل داشته باشد؛ در حالی که مارکسیسم می‌آموزد دانش باید از آن همه باشد، چون آگاهی نیروی مادی است و بدون آن انقلاب ناممکن است. ادبیات بورژوایی می‌کوشد انسان را در دایره‌ی فردیت منزوی، مصرف‌گرایی و تسلیم گرفتار کند، اما ادبیات مارکسیستی، ادبیات شورش، همبستگی، و پرچمدار حقیقت تاریخی مبارزه‌ی طبقاتی است.

آموزش مارکسیستی یعنی تبدیل مدرسه، دانشگاه، و هر فضای یادگیری به سنگر مقاومت در برابر سلطه‌ی سرمایه. یعنی آن‌که دانش‌آموز و کارگر و دانشجو بداند دشمنش نه در هم‌کلاسی‌اش و نه در مرزهای مصنوعی ملی‌گرایانه است، بلکه در طبقه‌ای است که خون او را می‌مکد و از فقر او کاخ می‌سازد.

بدون ادبیات و آموزش مارکسیستی، کارگران تنها به «ماشین‌های تولید» تقلیل می‌یابند؛ اما با این آگاهی، آنان بدل به نیروی آگاه، سازمان‌یافته، و انقلابی می‌شوند. سرمایه‌داری از کتاب‌های مارکس، انگلس، لنین، چه‌گوارا و همه‌ی سنت‌های انقلابی می‌ترسد، زیرا می‌داند هر



رهبری نیز عمیقاً با خصال طبقه و سازمان آن پیوند خورده است؛ گاهی شخصیتی بنا بر روابط قومی، عشیره ای در راس هرم سیاسی قرار می گیرد؛ گاهی ردای مذهب بر تن می کند، و زمانی نیز با شعار های عوام فریبانه مذهبی خود را به نام " ولی "، " متقی " و " به جای رسیده " به جامعه عرضه می نماید. افکار، نظرات عملکرد های خود را طوری تنظیم می کند که در مجموع منفعت طبقاتی آن به طور کلی یا جزئی در آن گنجانده شود.

سبک زندگی آنها نیز اغلباً از همین موضع طبقاتی آنها متأثر است؛ اگر چه لزوماً انطباقی میان آنها وجود ندارد، ولی روابط و مناسبات آنها و طبقه شان و دیگر طبقات به طور کلی در ماهیت خود همپای مناسباتی است که سلسله مراتب آن طبقه ایجاب می کند و در کل مجموعه مناسبات آن طبقه را با دیگر طبقات بازگو می نماید.

به احزاب پیشاوری - افغانی خودمان نظر اندازیم:

رهبری این احزاب بنابر مناسبات رزمنده این افراد با مجموع طبقات اجتماعی جامعه به وجود نیامده است، بلکه اکثراً بنابر موقعیت خاص اجتماعی ممتاز آنها در جامعه قبلی و یا روابط بین المللی است که از آنها " رهبران " جهاد افغانستان را ساخته است. آقای حکمتیار را بهوتو زیر تربیت می گیرد و در رابطه با استفاده از وی به عنوان یکی از مهره های فشار سیاسی بر داوود، از او شخصیتی می سازد که اکنون خود قادر به مهار کردن او نیست. روابط حزب اسلامی با مجموع طبقه اش و روابط رهبران آن با مجموع سازمان از همین سابقه تاریخی آب می خورد. توطئه گری خصلت ممیزه این حزب و رهبران آن است.

آقای افندی نمونه دیگری از " رهبران " است. او سازمان سیاسی خود را بر پایه علایق سنتی روحانیت بنا گذاشته

رهبری صحبت می کنند، چهره رهبران حکومتی و دولتی و یا سیمای احزاب فنودالی و بورژوازی و اخیانا - خرده بورژوائی در نظر آنها مجسم می شود؛ غافل از این که خصلت رهبری پیشوایان پرولتاریا و مناسبات آنها با دیگر ارگان های سازمانی و حزبی دارای ویژگی های خاص خود است.

جامعه طبقاتی سازمان های اجتماعی - طبقاتی خود را به شکل سازمان دولتی، سازمان های سیاسی (احزاب و...) و یا تشکلات اقتصادی بیرونی می دهد. پرولتاریا نیز به عنوان یک طبقه ای که دارای منافع ویژه خود است، در طی روند تکاملی اش بالاخره به ایجاد سازمان طبقاتی خود می پردازد که حیثیت پیشوای سیاسی، ستاد رزمنده و جزء لاینفک آن را دارا است.

سازمانی که " بنا به خواست مبرم طبقه کارگر " به وجود آمده باشد و به عنوان سلاح رزمنده طبقه کارگر در راه هژمونی رسیدن به قدرت سیاسی طبقه کارگر و انقلاب ملی - دموکراتیک مبارزه می کند، به عنوان نطفه و بخشی از حزب طبقه خود، نمی تواند تمام خصال یک حزب پرولتری را در خود حمل نکند. خصال ششگانه لنینی حزب به هر صورت به طور نطفه نی در یک سازمان پرولتری وجود دارد و باید در آن پرورش و ارتقاء یابد.

رهبری یک سازمان پرولتری به مفهوم انقلابی آن وقتی می تواند به طور واقعی عرض اندام کند که بتواند وظایفی را که از خصائل آن منشأ می گیرد، اجراء کند و تمام خصال یک سازمان پرولتری را در وجود خود به طور سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و در سبک کار خود ارائه دهد.

ما در سازمان های طبقاتی ای که مدافع نظامات کهن، استثمار، بهره کشی و ظلم طبقاتی اند، می بینیم که مفهوم



تشکلات قابل تذکر است، اینست که مفهوم رهبری در این جا مواد و مصالح ارزشی و سلوکی خود را از میان جامعه ای که در آن سلسله مراتب اجتماعی به عنوان بازتابی از تفاوت های اقتصادی وجود دارد، به عاریت می گیرد - و بر آن افسانه اغواگرانه نوینی نیز می افزاید و یا این مناسبات هر قدر خود را در لفافه های اغواگرانه بیوشاند، نمی تواند ماهیت عقب گرا، توطئه گرانه و کاسبکارانه خود را بیوشاند. "جامعه کهنه بر این اصل پایه گذاری شده بود که یا تو دیگری را غارت می کنی و یا دیگری تو را؛ یا تو برای دیگری کار می کنی و یا دیگری برای تو؛ یا تو برده داری یا برده ای. لذا واضح است که افراد تربیت شده در این جامعه می توان گفت که از همان شیر مادر روحیه عادت و مفهوم را کسب می نمایند که باید برده دار بود یا برده یا خرده مالک، مستخدم جزء، کارمند جزء و روشنفکر - به عبارت آخری باید شخصی بود که فکرش فقط متوجه آنست که چیزی برای خود داشته باشد و در بند کار دیگران نیست " (۲) . ولی پرولتاریا - و به خصوص پرولتاریای افغانستان که در مبارزه طبقاتی و ملی خود بر روی نیرو های مولده نوینی تکیه می کند و برای ایجاد مناسباتی پیشرونده و انقلابی مبارزه می نماید؛ در این مبارزه امتیازات اجتماعی و اقتصادی را دارا نیست. حزب طبقه، رهبری این حزب (و یا سازمان) نیز بنابر این عینیت نمی تواند بر پایه نفوذ شخصی، قومی، روحانیت و یا توطئه و تصادف استوار گردد. پرولتاریا به عنوان یک طبقه در جامعه طبقاتی نیمه فئودالی و مستعمره، دارای امتیازاتی نیست که در صدد دفاع از آن برآید و یک سازمان پرولتری نیز نمی تواند از ارزش های اجتماعی و

است که روابط عمیق تاریخی نیز با امپریالیسم غرب دارد و به طرز دقیقی تبتانی میان فئودالیسم افغانستان و امپریالیسم غرب را نشان می دهد. بناءً، این احزاب نه تنها از نگاه اعتقاد به این که "شرایط خاص رهائی آنها در عین حال همان شرایط عامی است که نجات جامعه معاصر و اجتناب از مبارزه طبقاتی فقط در چارچوب آن میسر خواهد شد". (۱)

مناسبات این احزاب با طبقه خود و دیگر طبقات محصول ماهیت آنها و ویژگی هایبست که در تکامل آنها نقش داشته است. مفهوم رهبری در این گونه سازمان ها نیز با ماهیت طبقاتی و مناسبات طبقه و رهبری آن انطباق دارد و بیرون از آن نمی تواند باشد. به طور مثال رهبری فردی و خانوادگی در "محاذ ملی" مولود آن سلسله مراتبی است که روحانیت مبتنی بر فئودالیسم افغانستان در جامعه به وجود آورده است و اکنون وقتی منافع خود را بازگو می کند، نمی تواند جدا از چارچوب آن حرکت نماید. عملکرد و سلوک عام آنها در مناسبات با توده های مردم بازگو کننده آن منافع و امتیازاتی است که در جامعه به طور عینی وجود دارد و بازتاب خود را در محدوده یک سازمان تبارز می دهد.

خرده بورژوازی موهوم پرست که نجات جامعه معاصر را در محدوده تسلط بلامنازع فئودالیسم می بیند و خود را در خدمت آن قرار می دهد، نمی تواند در سلوک خود از اشکال ایدئولوژیک مسلط جامعه فئودالی قدمی فراتر نهد و در مناسبات خود با مجموع این طبقه به ویژه بخش های عقب مانده آن و در مناسبات خود با نیرو های خارجی نیز باید بر پایه یک تشکل شبه فاشیستی و توطئه گرانه خود را سازمان دهد و نمی تواند حتی تا سر حد یک دموکراسی بورژوایی نیز ارتقاء نماید. آنچه در مورد این



اجتماعی را نشانه گیری کرده و با فهم درست قانونمندی های اجتماعی راه را برای هژمونی طبقه خود هموار سازند.

آنها باید خود نمونه فداکاری، از خود گذری، تواضع و بردباری باشند و نشان دهند که طبقه بالنده کشور چه ارزش های متعالی را می خواهد- در این جامعه پیاده کند. مناسبات پیشوایان با سازمان طبقاتی این طبقه باید بر پایه اصول مبارزه جویانه ای استوار باشد که پیشوایان بتوانند سازمان طبقاتی خود را از مراحل دانی به عالی؛ از پراکندگی به طرف وحدت؛ از ناآگاهی به خودآگاهی و در مجموع از ضعف به قوت ارتقاء دهند.

لذا اولین شرطی که در پیشوایان پرولتاریا باید دیده شود، وفاداری و ارتباط فکری - سیاسی آنها به منافع طبقه و به منافع مجموع زحمتکشان است که با پرولتاریا در امر ایجاد جهان نوین همدست و همدستانند.

از جانب دیگر " سازمان - نظامی کارگری، ترکیب ارگانیک حزب و ارتش را (در حالت نطفه ای) در یک کل واحد هماهنگ افاده می کند." (۳)

فهم این قضیه در ارتباط با مسئله رهبری از این جهت اهمیت کسب می کند که از یک جانب عده ای از رفقا با تکیه بر توانایی نظامی خود و یا ایجاد دسته ها و گروه های مسلح خواستند بر پایه قدرت نظامی خویش به رهبری سازمان ارتقاء یابند و نمونه های نیز وجود دارد که این کار صورت گرفته است و حتی عده ای از رفقای خوب ما نیز در تحت تاثیر همین جو غیر پرولتری به جای این که به وظایف انقلابی خود با خردمندی و دوراندیشی بپردازند، با عجله خود را در گرداب ایجاد گروه های مسلح انداختند و در نتیجه خسارات غیرقابل جبرانی را برای سازمان و جنبش انقلابی ما به بار آوردند.

سلوکی که در بطن خود این امتیازات را نهفته دارد، دفاع نماید و یا با آن همگام حرکت نماید.

یک سازمان پرولتری که به منافع طبقه خود و منافع زحمتکشان وفادار است و علیه نظامات کهنه به جنگ برمی خیزد و علیه نظام بهره کشی طبقاتی - چه در سطح ملی و یا بین المللی - قد علم کرده است، نمی تواند مناسبات خود را با طبقه خود و یا مجموع مردم زحمتکش بر پایه ارزش ها و امتیازاتی بنا نهد که از جامعه کهن به ارث برده است. خودخواهی، خود مرکز بینی، توطئه گری، دورویی، بی تفاوتی نسبت به امر طبقه و انقلاب و غیره صفات و ارزش های نکوهیده ای اند که نمی تواند با ماهیت انقلابی انتقادی، پیشرونده و زنجیر گسل پرولتاریا و منافع وی دمسازی کند. لذا رهبرانی که افتخار پیشوایی این طبقه را دارند، نمی توانند از مصالح و امتیازات اجتماعی موجود به طور کلی بهره گیرند. بعکس، آنها با اعلان جنگ با نظامات کهن، ارتباط عمیق با توده ها، وفاداری نسبت به منافع آنها، در بطن رنج ها و سیه روزی های طبقه خود و یا دیگر زحمتکشان سر برون می آورند و با دفاع قاطعانه از منافع آنهاست که وفاداری، اعتماد و همکاری فعال کادر ها، فعالین و توده های سازمان و بالاخره وفاداری طبقه خود را جلب می کنند.

پیشوایان پرولتاریا برای این که بتوانند سازمان طبقاتی پرولتاریا و طبقه خود را آگاهی دهند، باید خودآگاهی لازم و کافی را در مورد نقش خود و طبقه خود داشته باشند، به آن ایمان بیاورند و در صدد دفاع از آن برآیند.

آنها باید به مکانیسم جامعه خود و اشکال مختلف ظلم و ستمی که بر طبقه او و بر مجموع ستمکشان وجود دارد، آگاه و قاطعانه در مقابل آن قیام کند و هیچ گونه تزلزلی در این مورد به خود راه ندهند؛ آنها باید سمت کلی حرکت



جوان و فعالین سازمان به وجود آمد که زمانی منجر به استعقای هیئت رهبری گردید و زمانی دیگر جدائی و بدبینی های دو جانبه در میان بخش های مختلف کار سازمان تقویت کرد.

فهم وحدت میان دو جنبه از فعالیت سازمان و بازتاب آن در مجموع مناسباتی که میان افراد سازمانی و یا میان ارگان های مختلف سازمان (از بالا به پایین، در میان مختلف بخش های کار) به وجود می آید، ما را یاری می رساند که از برخورد یکجانبه، مکانیکی و سطحی در مورد مسأله رهبری در سازمان جلوگیری نماییم.

فهم ارگانیکی این قضیه ما را یاری می رساند که مناسبات میان کار سیاسی و نظامی جدائی و وحدت آن را نه به طور مکانیکی، بلکه به طور دیالکتیکی به هم تلفیق و بررسی می نماییم. کادر نظامی خود را قدم به قدم به سیاست آشنا سازیم و از آنها کادر های سیاسی وفادار مردم و خادم مردم تربیت نماییم و کادر های سیاسی خود را به امور نظامی علاقمند بسازیم و آنها را برای کارهای عملی، نظامی تربیت و آماده سازیم تا در مراحل بحرانی بتوانند خود دقایق امور را به طور همه جانبه بررسی و حل نمایند.

لذا مسأله دوم در مسأله رهبری ارتباط ارگانیکی فهم سیاسی و فعالیت نظامی است که باید تبلور خود را در شخصیت های رهبری سازمان بدهد، در غیر آن ما قادر به تربیت کادر هائی نخواهیم بود تا کشتی انقلاب را در میان امواج پرتلاطم کنونی به ساحل نجات برسانند.

موضوع دیگری که باید در مسأله رهبری مورد توجه قرار گیرد، اینست که سازمان ما در دوران تکان های بزرگ اجتماعی - سیاسی بنیان گذارده شده است. این تکان ها نیز به شکل مبارزه ضد استعماری است که مردم

با پذیرش این مسأله که رهبران آینده سازمان باید از میان افرادی تربیت شوند که جانبازانه علم سازمان را بلند نگه داشته اند و جانبازی و فداکاری آنها برای نسل کنونی و آینده افغانستان نمونه است. باز هم درک این مسأله ضروریست که سازمان ما اساساً یک سازمان سیاسی و دارای اهداف سیاسی است و از گروه های مسلح جنگی تفاوت ماهوی دارد. مناسبات آن با گروه های مسلح مناسبات جزء و کل و یا مناسبات پیشاهنگ پرولتاریا با طبقه اش و در واقعیت با مجموع مردم ضد استعماری است، که نمی تواند خود را تابع تمایلات عقب مانده توده ها کند و باید منافع آتی، دراز مدت و کلی جنبش را در اعمال و کردار خود نمایش دهد. و ما خود دیدیم که تسلط واقعی - نه رسمی و شکلی - این رفقای نظامی ما بر مقدرات سازمان، ما را از وظایف خطیر انقلابی ما به کجراه کشاند و ضربات مهلکی بر توانائی عملی و نفوذ اخلاقی ما در جامعه وارد آورد.

از جانب دیگر عده ای از رفقاء با عدم درک عمیق این پیوند ارگانیکی، به تقسیم کار بورژوائی در میان سازمان اقدام نمودند، بدون این که مراحل مختلف - تکامل سازمان را در نظر بگیرند. به ایجاد نوعی " تخصصی " ساختن پرداختند، بدون این که مواد و مصالح لازم آن را در اختیار خود داشته باشند. این نوع برخورد فرمالیستی از این جهت به سازمان ضربت زد که رفقای سیاسی - که در حد خود دارای توانمندی و صداقت و کارائی لازمی در بعضی ساحه ها بودند - به علت دوری از مبارزات عملی و عدم اشتراک فعال آنها در مبارزات مسلحانه به طور خاص، عدم آمادگی آنها برای همچو کارها، نتوانستند اعتماد کامل نیروهای مسلح سازمان را به خود جلب نمایند و در نتیجه خلأ بزرگی در میان رهبری و کادر های



برقرار نماید. ولی بعد از شهادت او سازمان بنابر فقدان عناصری چون او مجبور گردید از فعالیت های جبهه نی خود چشم پیوشد و ما تا هنوز که مدت بیش از دو سال از شهادت او می گذرد، نتوانسته ایم حتی روابط پراکنده او را دوباره سازمان بدهیم.

برای رفع این نقیصه باید ما از یک طرف رفقای رهبری خود را از پوسته انقلابی گری آنها بیرون بکشیم. برای شان مجال بدهیم در مناسبات با دیگر طبقات اجتماعی و نیرو های سیاسی که درگیر جنگ با ابرقدرت امپریالیستی روس هستند، روابط نزدیکی برقرار نمایند، تجربه کسب کنند و توانایی های فکری و سیاسی خود را در گستره ملی به آزمون بگذارند. از جانب دیگر آن عناصر سازمانی را که دارای محبوبیت و رسوخ ملی اند، باید بیشتر مورد توجه قرار دهیم و از آنها کادر های رزمنده سامانی به وجود آوریم تا در آینده بتوانند در عین این که به مسئولیت های سازمانی و انقلابی خود وفادار اند و آن را از دید فرو نمی گذارند، در پهنای ملی نیز بتوانند خدمات خود را به سازمان و انقلاب عرضه کنند.

بنابراین، سومین مسأله ای که در روابط با رهبری سازمان مطرح می شود، ارتباط میان وفاداری ایدئولوژیک در سازمان با کار ملی است. افراد سازمانی جدا از نیروهای ملی بنابر موقعیت خود در جامعه و در سازمان، ما را به انعزال و انفراد می کشانند. افراد دارای تمایلات ملی بدون وفاداری آنها به آرمان طبقاتی سازمان، ما را به طرف انحلال می برند. در این مورد باید شعار ما این باشد: اصولیت با مردم، نه اصولیت بدون مردم و نه هم مردم بدون اصولیت. لذا می توان چنین نتیجه گرفت که رهبری در سازمان سیاسی - نظامی کارگری فقط می تواند بر پایه وفاداری ایدئولوژیک - سیاسی به منافع طبقه و دفاع از منافع زحمتکشان افغانستان با بلند بردن

ما اکنون در مقابل روس اشغالگر و رژیم دست نشاندۀ آن قیام کرده اند. سازمان سیاسی - نظامی کارگری بدون این که مراحل رشد طبیعی و بطی خود را پیموده باشد و رهبرانی از میان خود برای جامعه عرضه کرده باشد. تا بتوانند با اعتماد بر نفوذ و اعتبار سازمانی، وظایف ملی خود را بر دوش بردارند؛ قدم به میدان پرتلاطم مبارزه ضد استعماری گذاشتند.

سازمان ما در عین حال که برای ایجاد ستاد فرماندهی پرولتاریا مبارزه می کند، همزمان با آن نمی تواند در مقابل اشغالگران روسی بی تفاوت بماند.

اشتراک عملی در جنبش رهانی بخش در شرایطی که سازمان ما هنوز نوپا است و دارای تجارب کافی نیست و ما دارای آنچنان استحکام درونی و ارتباطات بیرونی نیستیم تا بتوانیم بر پایه آن وحدت میان سازمان پیشاهنگ پرولتاریا (و یا بخشی از این پیشاهنگ) را با دیگر طبقات بر روی تجارب جمعبدی شده سازمانی سامان دهیم.

ایجاد و گسترش پایه های جبهه متحد ملی در ارتباط تنگاتنگ با سازمان ما، خصیصه جامعه ما و اوضاع و احوالی است که جنبش رهایی بخش ملی ما در بطن آن رشد می یابد.

بنابراین، نقش کادر ها و فعالین سازمان و به ویژه نقش رهبری سازمان در استحکام پایه های همکاری و همسویی با دیگر طبقات و نیروهای اجتماعی در این شرایط اهمیت بخصوصی را کسب می کند.

ما دیدیم که چگونه شخصیتی مانند مجید قهرمان که از پشتیبانی و همکاری بی دریغ توده های سازمانی برخوردار بود، و عین حال در میان جامعه خود نیز از محبوبیت زایدالوصفی برخوردار بود، توانست در مدت کمی روابط وسیعی با نیرو های اجتماعی و سیاسی جامعه



او ثابت می‌کند که این تلاش‌ها نه تنها نتایج وعده داده شده را به بار نیاورده، بلکه موجب بی‌ثباتی، خشونت و افزایش نفوذ دشمنان آمریکا در منطقه شده است.

۲. موارد مورد بررسی

گوردون با استفاده از اسناد، تجربه‌های تاریخی و تحلیل‌های سیاسی، هفت نمونه‌ی اصلی از تلاش‌های آمریکا برای تغییر رژیم را بررسی می‌کند:

۱. ایران (۱۹۵۳ و پس از آن): کودتای علیه دکتر مصدق، حمایت از شاه و سپس سقوط او در ۱۹۷۹. نتیجه: روی کار آمدن نظامی ضدآمریکایی.

۲. افغانستان (دهه ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۱): حمایت از مجاهدین علیه شوروی، سپس حمله و اشغال. نتیجه: بازتولید خشونت و ظهور طالبان.

۳. عراق (۲۰۰۳): سرنگونی صدام حسین. نتیجه: جنگ داخلی، ظهور داعش، نفوذ بیشتر ایران.

۴. لیبیا (۲۰۱۱): سقوط قذافی. نتیجه: هرج و مرج، جنگ داخلی، گسترش تروریسم.

۵. سوریه (۲۰۱۱ به بعد): حمایت از مخالفان بشار اسد. نتیجه: طولانی شدن جنگ داخلی و قدرت گرفتن گروه‌های افراطی.

۶. غزه/فلسطین: تلاش برای منزوی کردن یا تضعیف حماس. نتیجه: افزایش تقابل و بحران انسانی.

۷. دیگر موارد منطقه‌ای: سیاست‌های شکست خورده در لبنان و یمن.

۳. یافته‌های کلیدی

مداوم آگاهی سیاسی خود و آنها، اشتراک فعال در کارهای عملی و تلفیق تجربه پیهم آن در پهنای ملی، میسر است.

رهبری ای که نتواند دارای این خصایص باشد، اگر هم بنابر نیازمندی‌های لحظه‌ای به وجود آید، در تداوم و تکامل انقلاب نمی‌تواند سازمان رزمنده ساما را از بحران‌ها و انعطاف‌های خطرناک تاریخی بیرون بکشد.

ادامه دارد

(۱) کارل مارکس: "هجدهم برومر لونی بناپارت" (ص ۱۹)

(۲) لنین: "وظیفه سازمان‌های جوانان"، انتخابات فارسی در یک جلد (ص ۷۸۴)

(۳) نقل از برنامه (ساما) (ص ۲۰)

16

خلاصه کتاب The long game losing

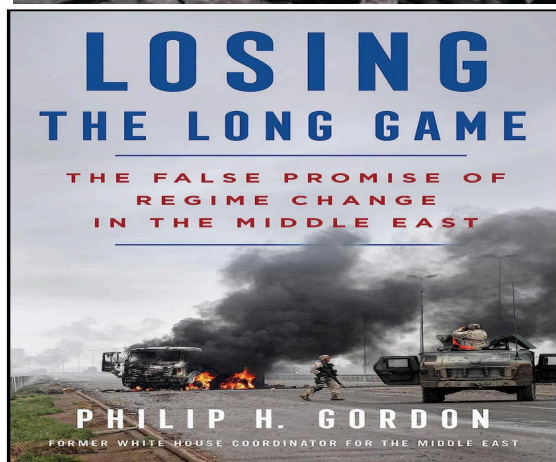
«باختن در نبرد طولانی»

نویسنده: فیلیپ گوردون

موضوع: سیاست خارجی ایالات متحده و ناکامی آن در تغییر رژیم در خاورمیانه

۱. ایده اصلی کتاب

فیلیپ گوردون با بررسی چند دهه مداخلات آمریکا در خاورمیانه و غرب آسیا نشان می‌دهد که سیاست «تغییر رژیم» (Regime Change) - یعنی سرنگونی حکومت‌ها و جایگزینی آن‌ها با دولت‌های مطلوب واشنگتن - در بلندمدت شکست خورده است.



- توهم پیروزی سریع: واشنگتن گمان می‌کرد با سرنگونی رژیم‌های مخالف، دموکراسی و ثبات می‌آید، اما تجربه نشان داد که چنین چیزی سراب است.
- هزینه‌های کلان: آمریکا میلیاردها دالر و هزاران کشته داد، اما دستاوردهایش اندک بود.
- بازگشت دشمنان: در اکثر موارد، پس از سرنگونی حکومت‌ها، گروه‌های ضدآمریکایی قوی‌تر شدند.
- فراموشی واقعیت‌های محلی: سیاست‌گذاران آمریکایی با بی‌اعتنایی به بافت قومی، مذهبی و تاریخی کشورهای منطقه، طرح‌های خود را شکست‌خورده ساختند.

۴. پیام اصلی

گوردون نتیجه می‌گیرد که:

- تغییر رژیم از بیرون، نه تنها راه حل نیست، بلکه بحران‌آفرین است.
- بهترین راه برای آمریکا و منطقه، دیپلماسی، همکاری و پذیرش واقعیت‌های محلی است، نه تحمیل اراده از طریق زور.

۵. اهمیت کتاب

- این کتاب به‌عنوان یک اعتراف صریح از درون ساختار سیاست خارجی آمریکا شناخته می‌شود.
- برای کشورهای منطقه، کتاب یک سند مهم تاریخی است که نشان می‌دهد مقاومت در برابر سیاست‌های آمریکا اغلب از خود این سیاست‌ها موثرتر بوده است.
- به خواننده کمک می‌کند بفهمد چرا خاورمیانه امروز این‌قدر بی‌ثبات است و نقش سیاست‌های آمریکا در شکل‌گیری این وضعیت چه بوده است.

به پیش بسوی ایجاد تشکل
های رزمنده زیرزمینی ؛
ارتقاء سطح آگاهی سیاسی و
استحکام تشکیلاتی !



ماشین جنگی امپریالیسم در برابر غرور ملی مردم افغانستان به گل نشست و شکست و عقب نشینی آن متجاوز و شرکای تجاوزش مسلم شد.

17

جنگ قدرت جهادی ها و شرکاء علیه طالبان، نه «مقاومت ملی» است، نه «آزادیبخش»!

سیاوش آزاد

۰۹ سپتمبر ۲۰۲۵

سر سخن:

با فرار اشغالگران یانکی و غیربانکی و به ویژه فرار خائنانه سرخیل مزدوران آمریکا - غنی خاں فراری - از کشور، ارکان لشکری و کشوری دولت نظام و پوشالی مرتجع و مزدور ایجاد شده توسط همین اشغالگران، به سرعت از هم پاشید. با فرار غنی مزدور، تمامی مزدوران سیاسی - فرهنگی امپریالیسم اشغالگر در وجود مزدوران مدنی، رهبران و احزاب سیاسی و «ان جی او» های دزد، تسلیم طلبان بی آرم نگران ریختن «آبروی دموکراسی» آمریکایی، مزدوران فرهنگی و جواسیس و سرکوبگران دستگاه «امنیت ملی» یا همچون موش ها در سوراخ ها خزیده و یا اگر قابل عنایت اربابان شان بودند، در کشتی شکسته نجات راه یافتند و بقیه به حال زار خود در چنگ انتقام طالبان رها شدند که تا حال عده ای سر به نیست یا ناپدید شده اند.

اشغال نظامی افغانستان توسط سازمان نظامی ناتو به رهبری امپریالیسم متجاوز آمریکا در اکتبر سال ۲۰۰۱م در چهارچوب هجوم همه جانبه بلوک امپریالیست های غربی به سوی شرق و بر زمینه و به بهانه حوادث یازدهم سپتمبر، به وقوع پیوست.

این اشغالگری ۲۰ ساله برای دو طرف: جانب اشغالگران و جانب کشور و مردم اشغال شده افغانستان تبعات عدیده ای داشته و مصائب بی شمار متعددی را بر دوش خسته خلق تحت ستم و دربند افغانستان تحمیل کرد که پیامد های آن تا هم اکنون و تا مدت ها ادامه خواهد یافت.

متأثر از همین تبعات و خسارات و تلفات اقتصادی، سیاسی و انسانی و در نتیجه نفرت و انزجار سرشار مردم افغانستان از امپریالیست های اشغالگر، قاتل و حامی شقی ترین دسته بندی های ستمگر و جنگسالار جهادی و مافیای قدرت؛



جنگی، ستمگری بر مظلومان، مکتب سوزی، تاراج معادن و تجارت مواد مخدر را در کارنامه های ضد بشری شان دارند؛ بقایای «شورای نظار» منحل و آوار فرو ریخته تنظیم اخوانی «جمعیت اسلامی» کابل سوز و پیاده نظام اشغالگران آمریکایی در اشغال افغانستان، در چند محور، از جمله نوحه مسعود جلا، به اسم «احمد مسعود»، «صلاح الدین ربانی» و مافیای اخوانی فراری شمال، «عطاء محمد نور»، جبهه و شورا ساخته اند.

یکی از این گروه های متضرر و ورشکسته مدعی تاج و تخت و دریافت سهمش از قدرت در کنار همتایان و برادران طالب در چهارچوب «امارت اسلامی» طالبان، همین گروه متشکل از منافقان اخوانی شورای نظاری است که نوحه «احمد شاه مسعود»، این جلا در روشنفکران انقلابی و آزادیخواه و خلق افغانستان، به اسم «احمد مسعود» را در نقش رهبریش به سخریه گرفته است. آرم و اسم این جبهه در عین تفاوت اسمی اش با خط و نشان جلاخان اخوانی طالبی؛ از لحاظ ایدئولوژیک و روش سیاسی افراطی و تکیه بر خشونت و شمشیر و شیوه های اسلام سیاسی، مکتب سوزی، زن ستیزی، روشنفکر کشی و خاستگاه بیرونی و پشت جبهه مشترک هر دو گروه اخوانی؛ تفاوت اساسی و ماهوی با برادران طالب شان ندارند. همه این شباهت ها، افراطیت اسلامی، موضع مشترک طبقاتی، مواضع خشن ارتجاعی و زن ستیزانه ضد مکتب سرانجام مزدور منشی همراه با خون و خشونت و تمامیت خواهی ایدئولوژیک، در این آرم و نشان «جبهه مقاومت ملی» نام نهاد گنجانده شده و به خوبی به ویژگی ها و صفات فکری، سیاسی و رویکرد های ارتجاعی و ضد بشری گروه و «امارت اسلامی» طالبان قابل مقایسه و مشاهده است. با این همه، ادعای «مقاومت ملی» توسط خود این گروه مدعی قدرت از دست رفته و صفت بخشی «آزادبخش» بر آن توسط برخی از دلایان و کاسه لیسان منافق این گروه، خیلی نفرت انگیز است.

همزمان با این فروپاشی، مزدوران فاشیست طالبان با هماهنگی و زمینه سازی اشغالگران آمریکایی و تفاهم امپریالیست های متجاوز اروپایی، وارد ارگ مزدوران امریکا در کابل شدند و با اعلام «امارت اسلامی» سیاست های خشن توأم با سببیت و ویژه نظام های مستبد قرون وسطانی را همراه با رویکرد های فاشیستی، شوونیسم قومی - جنسیتی و برتری جوئی گروهی و مذهبی، پیشه کرده و در حق زنان و مردان دربند و مظلوم افغانستان اعمال کرده اند.

با غصب قدرت پوشالی توسط گروه طالبان به طور تمامیت خواهانه، تعدادی از نیرو های ارتجاعی مذهبی و قومی در وجود اخوانی های جهادی تسنن و تشیع و رهبران ملیشیا که طی ۲۰ سال اشغالگری، خانان و خود فروشانه در خدمت و معیت اشغالگران و متجاوزان به کشور ما بوده اند، حال به بهانه «مقاومت» و «مزدور» و «اشغالگر» نامیدن طالبان، که چنین هستند؛ از مواضع سراپا ارتجاعی و تفرقه افکنانه در صدد کسب مجدد قدرت از دست رفته و تصاحب گنج های فراهم آمده باد آورده برآمده اند. این ذوات و گروه های سهم طلب و بهانه جو اعم از اخوانی های مسعودی - جمعیتی، وحدتی، سیافی و ملیشیایی دوستمی تا حالا ضمن مخالفت های نظامی و سیاسی آشکار و نهان، چندین بار زیر فشار حامیان شمالی و غربی شان (دول آسیای میانه، روسیه و ایران) و بر محور سیاست ها و منافع آزمندانه دول بیرونی مثل ایران، تاجیکستان، هند، ترکیه، عربستان، فرانسه، روسیه و... با رهبران طالبان برای احقاق حقوق شان در چهارچوب اصول «امارت اسلامی»، در تهران، انقره و مسکو و سایر جاها دیدار و مذاکرات بی نتیجه داشته اند. نفس این مذاکرات می رساند که طالبان و «امارت اسلامی» آن برای این مدعیان منافق قدرت، پذیرفتنی است.

یکی از این دسته های ارتجاعی و تا مغز استخوان مزدور که رهبران آن ننگ خیانت ملی و دوسیه های ضخیم جنایت



ایادی بومی جهادی - تکنوکراتی اش؛ و جنگ و گریز کنونی جهادی ها و ملیشیای بیرون افتاده از قدرت برای کسب مجدد قدرت و یا سهمی از آن است. هیچ کدام از جنگ دو طرف شیفتگان طالبی و جهادی قدرت در گذشته یا حال، صیغه ملی، اجتماعی و عدالتجویانه نداشته است.

از مدتی بدین سو تعدادی از اخوانی های فراری وابسته به دولت مزدور ساقط شده غنی خائن زیر چتر حمایتی اشغالگران آمریکایی - ناتوی، پس از ۲۰ سال ارتکاب خیانت ملی، با تکیه زدن طالبان به قدرت، در دره های ولایت پنجشیر و نواحی حومه جنگ زد و گریز را تحت نام «مقاومت ملی» علیه طالبان و دراساس در برون مرز و در رسانه های اجتماعی به راه انداخته اند.

این تعداد از افراد که در گذشته مربوط به دسته اخوانی - سکتاریست قومی «شورای نظار» منحل بودند، اکنون در رابطه با کشور های رقیب طالبان مثل تاجیکستان، هند، ایران، فرانسه، روسیه و... قرار گرفته و از جانب آن ها به طور آشکار یا پنهانی تمویل و تسلیح می شوند و زمینه های بزرگمائی و تبلیغات سیاسی برای این گروه در رسانه های رسمی این کشورها و رسانه اجتماعی مساعد ساخته می شود. این دسته از اخوانیها در ادامه وطن فروشی و خودفروشی تا کنونی خود و رهبران زنده و مرده شان، در زمان تجاوز و اشغالگری نظامی امپریالیست های امریکا - ناتو، در اداره مستعمراتی تحت رهبری پوشالیانی مثل «کرزی» و «غنی» از جمله اراکین بلند پایه آن اداره ضد ملی و ضد مردمی بودند. مزید بر آن و همزمان حین خدمت به اشغالگران وطن و قاتلان مردم، بنا بر داشتن شبکه مافیائی و امکانات دست داشته دولتی؛ به قلدی، اخادی، ترویج و تجارت مواد مخدر، ترور، سرقت، آدم ربایی، استخراج و تجارت غیرقانونی (تاراج) معادن سنگ های قیمتی، غصب اراضی و اماکن دولتی و شخصی افراد،

در درازنای تاریخ کشورها جنگ های زیادی صورت پذیرفته است که آن را می توان به دو نوع رده بندی کرد:

جنگ عادلانه و جنگ غیر عادلانه در مفهوم نوین، سیکولار و غیرمذهبی آن. هر دو نوع این جنگها از زمانه های قدیم توسط دولت ها و طبقات برده دار، فئودال و سرمایه دار و نهاد های مذهبی مثل کلیسا و مسجد، دول استعمارگر درجانب دیگر برده ها، سرف ها و کارگران و خلق های دنیای مستعمرات و نیمه مستعمرات، به شیوه های مختلف در جهان پر آشوب به راه افتاده و تاکنون ادامه داشته است.

تعیین ماهیت و خصلت جنگ در هر زمانی هر شرایطی نظر به موقعیت طبقاتی و اهداف اعلان شده و نشده جنگ توسط دولت ها و طبقات و سازمان ها و ارتش ها، از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. «جنگ، ادامه سیاست است با وسایل دیگر. همه جنگ ها از نظام های سیاسی زاینده شان جدائی ناپذیراند. سیاستی که دولتی مفروض، و طبقه ای مفروض در درون آن دولت، مدت ها پیش از آغاز جنگ در پیش گرفته، به ناگزیر به وسیله همان طبقه در خلال جنگ ادامه می یابد و تنها شکل عملی ساختنش تغییر می کند.» (لنین: «جنگ و انقلاب»، می ۱۴ (۲۷) ۱۹۱۷)

بر پایه این گفته، جنگ یا توسط نیرو های مرتجع و محافظه کار برای رجعت به گذشته، تداوم وضع استقرار یافته جاری؛ یا برای برهم زدن و تغییر وضعیت فاسد و نامطلوب مستقر فعلی توسط نیرو های پیشرو تاریخ تدارک دیده شده و به راه می افتد. در این میان جنگ های ارتجاعی و غیرعادلانه ای نیز وجود دارند که برای کسب و یا کسب مجدد قدرت یا برای حفظ و تداوم قدرت توسط نیروهای کهن ارتجاعی به راه می افتد. بهترین مثال آن جنگ دیروز طالبان برای کسب مجدد قدرت از دست رفته در برابر امپریالیسم آمریکا و



آزادی و مقاومت راستین و مستقلانه مردمی و متکی به خود؛ توانستند جنبش آزادی مردم سرزمین ما را به بی راهه وابستگی و دلالتی کشانده و در نتیجه جامعه و مردم ما را از مسیر رهائی واقعی به جاده انحراف ارتجاعی، استثمار درونی و ستمگری استعمارگر بیرونی منحرف سازند.

حال این جماعت یا بر اثر منافقت یا از روی فلج حافظه تاریخی شان، جهت کسب درآمد و حق گیری از خوان طالب واریابان گوناگون بیرونی، حرکت های نظامی بدون پشتوانه مردمی رابه راه انداخته اند که ازدید اصول ناظر بر جنگهای عادلانه رهانیبخش توده نی، توطئه یک گروه منفرد جدا از حمایت توده ها محسوب می شود. این حرکت توطئه گرانه مشتی شیفتگان قدرت، دورنمایی جز شکست و یا مدغم شدن در حاکمیت طبقاتی و نواستعماری طالب، آینده دیگری ندارد، زیرا این گروه و امثال آن، نه در گذشته و نه حال، بنا بر اصل پیوند سرشتی میان ارتجاع - استعمار و وابستگی تاریخی ارتجاع به استعمار، هرگز و برای یک لحظه نمی تواند، جدا و بیرون از دایره قدرت، محاسبات و وابستگی استعماری زندگی و فعالیت کرده و در برابر موج توفنده ضد ارتجاعی خلق های تحت ستم و استثمار به حیات ننگین پر از ستم، دسیسه و جنایاتش، تاب آورد.

عده ای از لابی های «شورای نظار» در خارج از کشور که اخوانی ها در زمان قدرت آنها راتحویل نمیگرفتند، فرصت طلبانه جنگ این اخوانیهای مکتب سوز، خیانت پیشه، تامغز استخوان فاسد، وطن فروش و قاتل هزاران روشنفکر آزادیخواه و به ویژه «آزادیبخش» و توده های مظلوم را به پیش جنگی این نوچه اخوانی مسعود جلا، منافقانه و خیره سرانه و به غلط «جنگ آزادیبخش ملی» می خوانند و می پندارند بدون این که مضمون و مفهوم جنگ آزادیبخش رادریک وهضم کرده باشند. جنگ آزادیبخش و ملی تا زمانی که مضمون ضد استعماری و ضد ارتجاعی - به ویژه «آزادی ملی، دموکراسی، عدالت و ترقی اجتماعی» رادراهداف و روی کرد و برخورد خود سرشته نباشد و دور از دایره وابستگی به استعمار امپریالیستی حرکت نکند، نمی توان آن جنگ را یک

ازدواج های اجباری، ترویج لواط و فحشاء و غیره، دست می یازیدند.

از بدو نخستین برآمد رسوا و ناکام اخوانی ها در پنجشیر، بدخشان و لغمان به مدیریت و سازماندهی سازمان جهمی «آی اس آی» در دوران جمهوریت قلابی داوودی؛ خود فروختگی به بیگانگان مغرض و دشمنان بیرونی افغانستان - به ویژه به حکام توسعه طلب و دستگاه جاسوسی پاکستان، اشغالگران روسی، اداره خاد و دولت مرتجع و توسعه طلب آخوندی حاکم بر ایران - برای به دست آوردن پول، قدرت و شهرت، ولو از هر مجرائی و به هر قیمتی حتی به بهای وطن فروشی، ارتکاب آشکار خیانت ملی و حذف فزیک دگراندیشان و روشنفکران مترقی و آزادیخواه کشور به دستور استعمار و ارتجاع منطقه؛ از جمله عملکرد خائنانه، وطن فروشانه و جلا دانه این جماعت شیفته قدرت بود. چند ماه می شود که این گروه ریاکار با پناه بردن به کوهپایه های ولایت پنجشیر، دکان دیگری را باز نموده و تحت نام «مقاومت ملی» خود را از طریق مجاری مجازی مطرح نموده و تعدادی از افراد منسوب به استخبارات دول کشورهای منطقه به لابیگری برایشان مصروف اند.

این گروه های اخوانی جهادی در نقش فرزندان خلف برژینسکی که در اوج جنگ سرد میان دو بلوک امپریالیستی و ضمن برخورداری از مشوره، حمایت بی دریغ و همه جانبه اقتصادی، سیاسی، تبلیغاتی، ایدئولوژیک، نظامی، لوژستیک و استخباراتی بلوک امپریالیستی تحت رهبری امپریالیسم امریکا در جریان حدود ده سال جنگ مقاومت ضد تجاوز شوروی و شرکاء، متعاقب آن جنگ تنظیمی، حاکمیت دور نخست طالبان وحشی و سپس تجاوز و اشغالگری نظامی نیروهای امریکائی - ناتونی - با وجود جانفشانی نیرو های انقلابی و جان نثاری خلق به پا خاسته کشور ما - بنابر عوامل چند جانبه داخلی و خارجی و با کشتار دسته جمعی و بی دریغ روشنفکران مترقی و آزادیخواه سنگر های



عدالت اجتماعی توأم با گرایش مترقی را نهفته نداشته باشد، آن جنگ را نمی توان جنگ مقاومت ملی و آزادیبخش نامید، زیرا یک جریان آزادیبخش باید در نهادش این چهارمؤلفه فوق را که در «رهائی ملی و اجتماعی» خلاصه میشود، نهفته داشته باشد.

فهم این موضوع مهم است که مبارزه و مقاومت برای اهداف صالح، کار هر گروه است. مقاومت در برابر هیولای استعمار و ارتجاع در انحصار گروه و طبقه خاص یک کشور نیست. گروه های ارتجاعی که از قدرت می افتند، هم این شانس را دارند تا در برابر حاکمان موجود برای خیر و صلاح اجتماعی، یا برای حصول استقلال و حاکمیت ملی در سنگر مقاومت ضد استعماری و ارتجاعی قرار گیرند و دست فرزندان مبارز خلق را بفشارند، به شرطی که با نهمه جانبۀ تفکر و عملکرد تاریخی خود، ترک خصومت با فرزندان آگاه خلق و اندیشه های رهانیبخش، ترک مواضع ارتجاعی، نقد دیدگاه های سنگساز شده و ترک قرانت ایدئولوژیک اسلامی از مسائل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و از امر مبارزه وسیع مشترک ضد استعماری و ضد ارتجاعی. ولی چنین می نماید که اخوانی های وطنی ما از لحاظ ایدئولوژیک ورشکسته، اراده نقد تفکر هول انگیز اخوانی و عملکرد خائنانه و جنایتکارانه و مزدور منشی تاکتونی خود و رهبران گروه های خود را ندارند و آنجا که خود را «مقاومتگر» و «ملی» می نامند، باتمسک به شعارن اخوانی قبلی درآرم و نشان شان، در عمل با مفهوم «ملی» و مقررات حاکم بر چهار چوبۀ یک مقاومت ملی راستین - دموکراسی میان گروه ها و شیوۀ پیشبرد امور مقاومت و اداره اجتماعی - فهم و رویکردی ضد دموکراتیک و سکتاریستی دارند و نتوانسته اند در بیرون از دایره وابستگی به مراکز استعماری - ارتجاعی، حرکت کنند.

از جنبۀ سلبی نگرش به موضوع، ما حق داریم از هر شورشی که ارتجاع و امپریالیسم را به سوی تضعیف شدن

جنگ رهانیبخش و عادلانه نامیده و آن نیروی جنگی را «مقاومت ملی» نامید.

این نامگذاری های غیرواقعی و اتخاذ اسامی بی مسمی توسط نیروهای ارتجاعی برافاده از قدرت از قبیل اخوانی های شورای نظاری، جمعیتی، وحدتی، سیافی، دوستمی و گلبدینی و اعلام موجودیت سمارق وار فیسبوکی جبهه، شورا و... در برونمرز و در میدیای بیرون از دایره تسلط فاشیست های طالبانی، بیشتر برای تحت فشار قرار دادن طالبان از طریق تبلیغات سیاسی و جنگ روانی با انگیزه معامله گری ایجاد شده است تا انگیزه مبارزاتی. این طیف افراد و گروه های سود جو و معامله گر و مشوقان، مشاوران و کاسه لیسان آنها بر آنند تا با حداکثر استفاده تبلیغاتی از ماهیت غلیظ خود فروختگی سران و رهبران هر دوجناح گروه طالبان به اربابان پاکستانی شان و برجسته ساختن عمق تجاوز دولت و نظامیان توسعه طلب و بد خواه پاکستانی در وجود طالبان و بیگانگی گروه طالبان به مثابۀ ابزار منفعل جنگ و تجاوز و استعماری دولت پاکستان در افغانستان در اوج افتضاح ناشی از این واقعیت های چنگانۀ طالبان را نیروی مزدور بیرونی و «اشغالگر» نامیده تا برای خود صفات «مقاومتگران ملی» و «آزادیبخش» قائل شوند.

اما در پرتو فاکت ها و عملکرد تا کنونی نسل های قبلی و فعلی این جماعت منافق اخوانی و وابستگی غلیظ این جریان به منافع و مواضع ارتجاعی و استعماری و به رغم این نامگذاری های بی جای و بی مورد؛ جنگ افراد وابسته به «جمعیت اسلامی» و افراد و گروه های دیگر سر برآورده و یا درآینده سر برآورند و تصادم اینجا و آنجا این دارو دسته ها صرفا به منظور مشارکت و سهیم شدن در قدرت در اداره تحت امر طالبان است و خواهد بود، نه چیزی سوا، متضاد و مستقل از آن. زیرا اگر جنگی و حرکتی در مضمون تفکر، سیاست و عملکردش تحقق آزادی ملی، دموکراسی و



کشور برجسته ساخته واهداف سیاسی، طبقاتی همراه با پشت جبهه مشترک بیرونی این دو گروه را به مردم و به ویژه به جوانان و نوجوانان کشور بنمایانند. تجارب حاصله از این جریان و درسهایی که از آن گرفته می شود، حکم می کند که:

تا زمانی که ریشه های عامل بیرونی سلطه گری و ستمگری امپریالیسم بیرونی و حمایت وی از ارتجاع بومی در داخل کشور خشکانده نشود، و دراز دستی قدرت های امپریالیست و مرتجع بیرونی کوتاه نشود، بساط چرکین استبداد و ستمگری توأم با اغوای جوانان و دامن زدن به تفرقه های قومی و زبانی و استفاده از این عصبیت ها توسط نیرو های استعمارگر و ستمگر بومی همراه با سلطه و بساط طبقاتی آن همچنان در کشور باقی و گسترده خواهد ماند.

اگر وظیفه تشکل های آگاه و پیشرو در هر حدی از تکامل سازمانی؛ روشنگری، رهگشائی و انسجام توده ها است، بر توده های خلق تحت ستم و استثمار افغانستان و به خصوص برجوانان ستمدیده از هر قوم و قبیله ای است تا باکسب آگاهی، به جای سیاهی لشکر و گوشت دم توپ دهاره های ارتجاع اسلامی طالبانی، جهادی ها و ملیشئیانی شدن؛ علیه این دو محور ارتجاعی و وابسته به استعمار و ارتجاع بیرونی و برای رهیدن از این دو دام پهن شده، بسیج شده و برزنند. همین رزم متحدانه و آگاهانه توده نی خلق و فرزندان رشید و برومند خلق است که ارتجاع حاکم طالبانی را از اورنگ امارت به زیر کشیده شده و به قول شاعر کشور ضیاء قاریزاده فقید، «منتظرالوزاره» های جهادی و ملیشئیانی نیز به گودال تاریخ سپرده شده و دام گسترده همراه با سلطه و بساط طبقاتی آنان از کشور برچیده خواهد شد. آنگاه خلق به سرنوشت و سروری رسیده و جوانان بی آینده و بی روزگار کنونی کشور با کسب بیداری و انسجام، صاحب آینده و کشور آسانی خویش خواهند شد.

بکشاند، دفاع نمائیم، مشروط بر این که آن شورش جنبه ارتجاعی نداشته باشد وازجنبه اثباتی مسأله بایدبدانیم که این شورش چه بدیل ملی، اجتماعی و اقتصادی برای وضع نامطلوب جاری ارائه و عرضه می کند.

جوانان بی کار و بی روزگار غیرپشتون کشور ما باید به این واقعیت آگاهی یابند که رهبران قومی - مذهبی ساقط شده از قدرت ورانده شده از قصرهای فرعونى شان به بیرون ازکشورتوسط طالبان؛ در پی کسب قدرت و بهشت از دست رفته تلاش و ترفند زیادی را به خرج داده و تحت نام های تفرقه افکنانه و تعصبات قومی، زبانی ومذهبی می کوشند تا برای رسیدن به مقصد، از میان این جوانان محتاج، نا آگاه و تخذیر شده با تریاک قومی - زبانی سربازگیری کرده و این جوانان را از دو طرف، گوشت دم توپ سازند. عین مسأله درمورد فاشیست های اجیر طالبان و جوانان ناآگاه و محتاج پشتون کشور مطرح است. طالبان حاکم نیز با تمامیت خواهی و دامن زدن عملی شوونیسم قومی - جنسیتی آمیخته با روش های فاشیستی ایجاد فضای ترور و اختناق، آدمربائی، ارتکاب جنایت در تاریکی، ناپدید ساختن، شکنجه و تصفیه های جسدی و... در صدد برانگیختن تعصب قومی، اغواء و بسیج جوانان نا آگاه و تخذیر شده پشتون در سنگر تک قومی «امارت اسلامی» خودخوانده گروه فاشیستی خویش اند.

پس به منظور بیداری و نجات جوانان کشور از این دام گستره های چندجانبه، بر تمامی رهروان راه آزادی، دموکراسی راستین و عدالت و ترقی اجتماعی لازم است تا در جریان روشنگری و تبلیغات سیاسی خویش ماهیت سراپا گندیده ارتجاعی و مزدوری تا عمق وجود این دسته های شریر را به مردم خویش - به ویژه به جوانان - افشاء نموده وعلی رغم تفاوت های قومی - زبانی این جماعت های مرتجع مدعی قدرت با طالبان، تشابه عمیق و گسترده ایدئولوژیک، سیاسی، طبقاتی، فرهنگی و خودفروختگی این گروه های ستمگر، مکتب سوز، تیزاب پاش، زن ستیز و ترقی ستیز اخوانی را با گروه فاشیست طالبان حاکم در



19

حرام نوروز و انترنت

قره سنگ هرتمان ایل دیر معذب
بولیب زاهد نی ظلمی نیش عقرب

بولیب دین وحشت و شلاق ایلده
بیلیمدان بولدی تبعید جهله منصب

ایشی بیداد فاشیزم دین آتیدن
قویب دیر ظلم آتی نی دین و مذهب

خاتون قیز لر قماقده بولدی باری
قه ملدی یوزلریده علم و مکتب

بولیب دین ملعبه جاهل قولیده
فقط جور و چپاول بولدی مطلب

یتیب سازش بیله قدرنده طالب
بری جاهل لیگی دیر اونگه انساب

حرام نوروز و انترنت ، تمدن
بونی (جاهل گروه) ایتدیک ملقب

یتیب جانی دوداغده ایل باری نی
یوقالدی ایل ارا دن علم ومطرب

ایشی افراط گرایلیک نی رواجی
بولیب حقانیه ده برچه اثقب

"دوکتور گداز"

18

توفان درد

همچو صیدی بند دام قاتلان افتاده ایم
این چه قسمت بود ما، در این مکان افتاده ایم

ملتی گشته اسیر ناکسان از ابلهی
از نفاق و تفرقه، باهم به جان افتاده ایم

سالها در کام غفلت با جهالت زیستیم
آه بنگر بیخبر، از کاروان افتاده ایم!

درد توفان کرد و بغض در گلو پیچیده است
قسمت بد ، بین مشیت جاهلان افتاده ایم

چيست اخر اينهمه درماندگی را علتی
با همه دارندگی ها، ناتوان افتاده ایم

سالها شد بر سر ما حکم میراند خسان
چونکه عمری زیر دست ناکسان افتاده ایم

(تیمورا)درمان درد خلق باشد انقلاب
از قضا در زیر دست ظالمان افتاده ایم

" تیمور "



پاکستان آورد و آنها را اسکان داد. حتی امروز حزب تحریک انصاف از گفتگو با تروریست‌ها سخن می‌گوید. خون ارتش و مردم ما سال‌ها است ریخته می‌شود و با وجود تماس‌های مکرر با مقامات کابل، هیچ تغییری در وضعیت امنیتی ایجاد نشده است.»

به گفته آصف، عملیات اخیر بخشی از یک «کمپاین ضد تروریسم» علیه اعضای تحریک طالبان پاکستان (TTP) و گروه FAK است که از خاک افغانستان علیه پاکستان فعالیت دارند.

در همین حال، منابع امنیتی پاکستان بدون اشاره مستقیم به محل حملات، اعلام کرده‌اند که ۳۰ تروریست در عملیات اخیر کشته شده‌اند؛ ادعایی که هنوز از سوی منابع مستقل یا مقامات حکومت طالبان در کابل تایید یا رد نشده است.

تحلیلگران می‌گویند این حملات می‌تواند نقطه عطفی در روابط پرتنش اسلام‌آباد و کابل باشد. طی ماه‌های گذشته، پاکستان بارها حکومت طالبان را به پناه دادن به شورشیان تحریک طالبان پاکستان متهم کرده بود، اما مقامات کابل همواره این اتهام را رد کرده‌اند و در مقابل، حملات هوایی پاکستان را «نقض تمام‌عیار حاکمیت ملی افغانستان» دانسته‌اند.

به نظر می‌رسد تحولات شب گذشته، فصل تازه‌ای از رویارویی مستقیم میان دو همسایه را رقم زده است؛ رویارویی‌ای که می‌تواند پیامدهای خطرناکی برای ثبات منطقه‌ای، به‌ویژه در شرق افغانستان، داشته باشد.

فیزیکی اسارت دن اتنگ و فکرینگ
نینگ اسارتی یمان راق دیر
(استعمار فکری بدتر از استعمار
فیزیکی است)

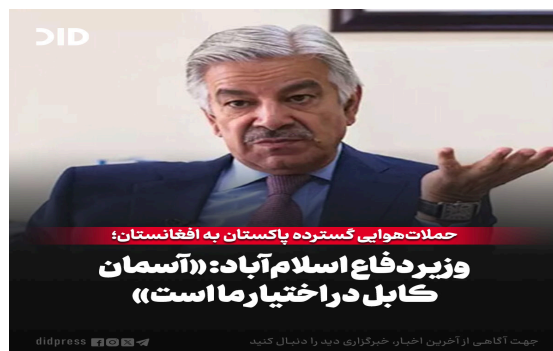
20

حملات هوایی گسترده پاکستان به

افغانستان؛

وزیر دفاع اسلام‌آباد: «آسمان کابل در

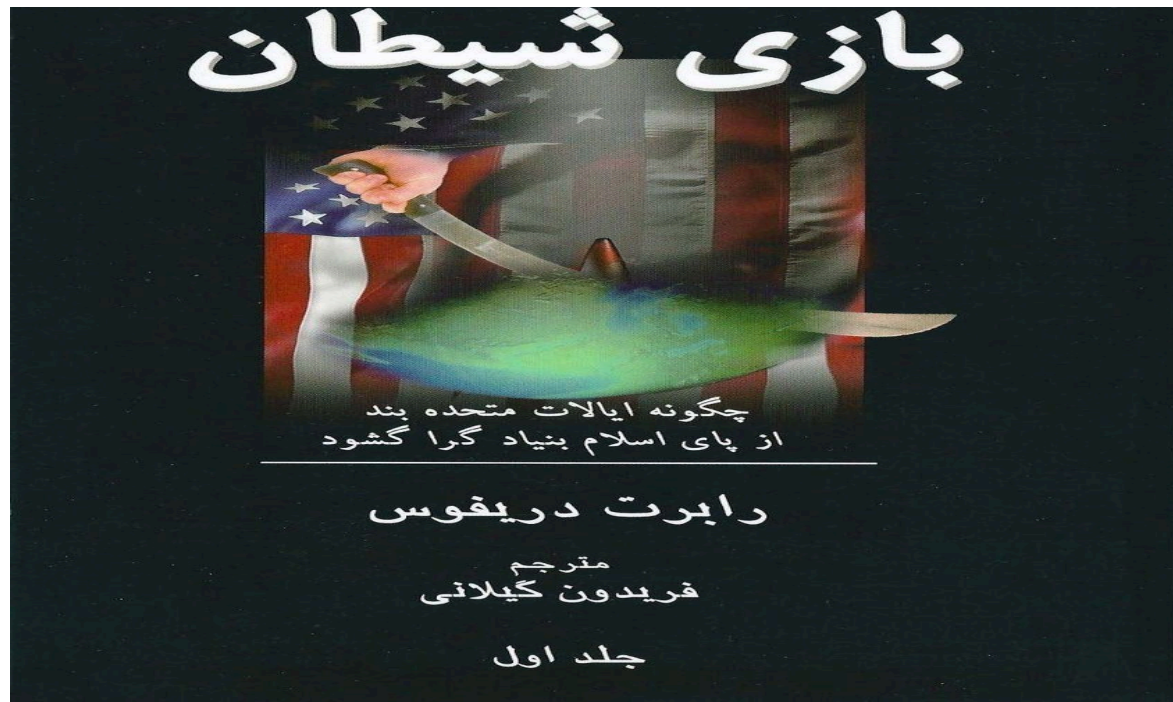
اختیار ما است»



خبرگزاری دید: در یکی از شدیدترین تحرکات نظامی سال‌های اخیر، ارتش پاکستان با جنگنده‌های اف-۱۶ حملاتی را علیه اهدافی در کابل و چند ولایت شرقی کشور انجام داد. اسلام‌آباد این عملیات را «ضد تروریسم» خوانده و مدعی است ده‌ها شبه‌نظامی را کشته است؛ در حالی که منابع محلی از نقض آشکار حاکمیت افغانستان سخن می‌گویند.

رسانه‌های وابسته به ارتش پاکستان گزارش داده‌اند که شب گذشته حملات هوایی گسترده‌ای از سوی اسلام‌آباد در خاک افغانستان صورت گرفته است. این منابع گفته‌اند جنگنده‌های اف-۱۶ پاکستانی مواضعی در کابل، پکتیکا، خوست و جلال‌آباد را هدف قرار داده‌اند و مدعی شده‌اند که «آسمان کابل در کنترل نیروی هوایی پاکستان قرار دارد».

بر اساس گزارش‌ها، این عملیات در حالی انجام شده که وزیر دفاع پاکستان، خواجه محمد آصف، در اظهاراتی تند علیه دولت افغانستان و حزب تحریک انصاف به رهبری عمران خان، گفت: «عمران خان هزاران طالب را به



پروژه ی امپراتوری آمریکا

بازی شیطان
جلد اول

چگونه ایالات متحده آمریکا بند از پای اسلام بنیادگرا گشود.
رابرت دریفوس
مترجم فریدون گیلانی
پیوسته به گذشته



1953 از CIA پول گرفت تا از او حمایت کند . (روح الله خمینی)

دکتر محمد مصدق ، حقوق دانی بود که در فرانسه و سوئیس درس خوانده بود ، چهره ی پیچیده ای بود که پیش از سال 1953 ، چند دهه سابقه سیاسی داشت. در سلسله ی قاجار ، در سال 1915 عضو پارلمان و بعد ، در سال 1924 ، وزیر امور خارجه بود. روابطش با شاهان پیشین ، او را به رضا پهلوی (رضا خان) و پسرش محمد رضا پهلوی نزدیک کرد. در سال 1944، مجدداً به نمایندگی مجلس انتخاب شد. محبوبیت او بیشتر به خاطر انگیزه ی پر توانش در ملی کردن صنعت نفت و جدالش با شرکتی بود که امروزه به بریتیش پترولیوم (BP) معروف است . مصدق رئیس کمیسیون نفت مجلس شد و جنبش ائتلافی سیاسی ای به نام جبهه ملی را بنیان نهاد . پس از ترور ژنرال علی رزم آرا در سال 1951 ، شاه (محمد رضا شاه) چاره ای نداشت جز آن که مصدق را به عنوان جانشین معرفی کند . دکتر محمد مصدق به عنوان نخست وزیر، طرح ملی کردن شرکت نفت انگلیس و پرشیا را سرسختانه به پیش برد . این حرکت ، برای انگلستان ضربه ای فاجعه بار بود . شرکت نفت انگلیس و پرشیا (APOC) که بعد ها به شرکت نفت انگلیس و ایران و بعد به شرکت نفت انگلیس تغییر نام داد ، در دایره ی وسیع داراییهای جهانی خود ، درآمد سرشاری از این شرکت می برد . آغاز کار این عمل غارتگرانه ، در جریان جنگ اول جهانی به عنوان طرح ویژه ی امپراتوری وینستون چرچیل شکل گرفت که نفت ایران را عمدتاً برای تامین سوخت نیروی دریایی بریتانیا میخواست . مصدق ، بیدرنگ در سیاست بریتانیا مورد

نبرد علیه ناصر و مصدق

اخوان المسلمین علیه جمال عبدالناصر

CIA و پدرخوانده خمینی

یکی از طنزهای تاریخ در رابطه با جمال عبدالناصر و دکتر محمد مصدق ، این است که هر دو مرد ، در آغاز به قدرت رسیدن شان ، اندکی از طرف آمریکا حمایت شدند ، اما اقتضای جنگ سرد سیاست ایالات متحده را به طور قطعی علیه آنان چرخاند . در آغاز ، ایالات متحده به صورت آزمایشی از ناسیونالیسم ایران به رهبری مصدق حمایت کرد . این حمایت ، بخشی به این واقعیت برمی گشت که واشنگتن باور داشت ناسیونالیست های جهان سوم ، می توانند این قدرت را پیدا کنند که ملت هاشان را به سمت تجدد سوق دهند ، اما ، در عین حال آنان را در مدار غربی نگه دارند. دولت آیزنهاور اما ، زیر بار این نظریه نمی رفت . نظر آیزنهاور این بود که : **یا با ما هستند - که در این صورت رهبران جهان سوم باید اجازه بدهند ایالات متحده در خاک شان پایگاه نظامی داشته باشد ، به متحدان آمریکا ببیوندند، و با پذیرش سیاست بازار آزاد ، حافظ منافع اقتصادی ایالات متحده باشند - ، یا بر ما هستند . در جهان دو قطبی ، دکتر محمد مصدق هم ، مثل جمال عبدالناصر، می توانست تا دوره ای طولانی در قطب واشنگتن قرار بگیرد . همان گونه که در مصر اخوان المسلمین را علیه ناصر به خط کردند ، نیروهای تندرو اسلام سیاسی در ایران هم ، با بدگمانی علیه مصدق بسیج شدند . همان رهبر جناح راست اسلامی که در سال 1979 شاه را سرنگون کرد ، در سال**



گردان روحانیون اسلامیت ، در مرکز این جدال سازماندهی شده به وسیله CIA قرار داشتند .

بنا به گزارش های رسمی مقام های سابق ایران ، خمینی در آن زمان آخوند گمنام و میان سالی بود که از پیروان کاشانی بود و در جریان طرفداری از شاه ، علیه مصدق در مرکز تظاهرات سازماندهی شده به وسیله ی CIA . شرکت داشت . (27) خنده آورترین طنز تاریخ این است که بیست و پنج سال بعد ، در سال 1978 ، همان روح الله خمینی ، بار دیگر جمعیت های خیابانی را رهبری کرد ، اما این بار برای براندازی شاه و ایجاد جمهوری اسلامی ایران .

آیت الله ابوالقاسم کاشانی (1962 - 1882) پدر خوانده (گاد فادر father God) روح الله خمینی بود.

آیت الله ابوالقاسم کاشانی ، عصاره ی سیاسی بود و موقعیت سیاسی خود را از دهه بیست (میلادی) با نمایندگی مجلس آغاز کرد . در ایران ، روحانیون می توانستند هر قانون و حرکتی را که مغایر با اصول شان بود ، متوقف کنند . این اقتدار ، در دهه ی بیست بدین صورت به کار آمد که مجمع علما علنا کوشش ایران برای تبدیل شدن به جمهوری را وتو کرد. رضا پهلوی (معروف به رضا خان میرپنج - م) ، مرد قدرتمند نظامی که در اوایل دهه ی بیست مهار امور ایران را به دست گرفت ، کمال آتاتورک رهبر سکولار جمهوری ترکیه را می ستود و بر آن بود که با الگوی ترکیه ، در ایران اعلام جمهوری کند . اما آخوندها ، از جمله ابوالقاسم کاشانی ، می ترسیدند که جمهوری سکولار قدرت شان را به صورت مهلکی به خطر اندازد،

نفرت قرار گرفت و شاه که نبض ملی او، فقط برای حفظ تاج و تختش می زد تا بتواند با حمایت لندن و واشنگتن آن را حفظ کند، به این وضع دامن می زد. در آغاز، اغلب آیت الله های سیاسی به جبهه ملی پیوستند ، اما بعدها جبهه ملی را ترک گفتند و به جریان مبارزه ای که CIA علیه مصدق راه انداخته بود و منجر به کودتای نظامی آگوست سال 1953 (28 مرداد 1332 - م) علیه دکتر محمد مصدق شد ، پیوستند . شاه که از کشور گریخته بود ، به تخت طاووس خود بازگشت و ملی کردن صنعت نفت ، عقیم ماند . در نتیجه ی این واقعه ، ایالات متحده بر نفت ایران چنگ انداخت : **چهل درصد از سهام کنسرسیوم جدید به پنج شرکت نفتی آمریکایی رسید و سهم بریتیش پترولیوم (BP) کاهش یافت .** این که ماجرای کودتا علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق ، با عملیات مشترک CIA و MI6 انجام شد ، بارها گفته و نوشته شده است . آنچه اما هرگز گزارش نشده است ، این واقعیت است که دو سازمان جاسوسی انگلیسی و آمریکایی (CIA و MI6) ، تنگاتنگ با روحانیان و علمای ایران کار کردند که در مرحله ی نخست مصدق را تضعیف کنند و در نهایت ، او را بر اندازند . جمعیت انبوهی از اوپاش به خیابان ها ریخته بودند که سران شان را CIA خریده بود و به خیلی شان پول نقد داده بود . این جمعیت ناآگاه که اغلب از ارادل بودند ، در پیوند با علما و به وسیله ی آنان به حرکت درآمده و سازمان دهی شده بودند ، و مطالبه شان برکناری مصدق و بازگشت شاه بود . آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی ، نماینده ی اصلی اخوان المسلمین در ایران و آیت الله روح الله خمینی تعزیه



امر ازدواج و طلاق را از چنگ آخوندها در آورد و بر سر مساله ی آزادی زن ، با اسلاميست ها در گیر شد . رضا شاه حضور زنان در اماکن عمومی را آزاد اعلام کرد و روسری و چادر اسلامی را ممنوع کرد . در سال 1939 ، رضا شاه هرگونه خودزنی ، اخته کردن و نقص عضو داوطلبانه را که از مراسم آیینی ی چند جانبه ی بعضی بنیاد گرایان شیعه بود ، ممنوع اعلام کرد . (29) این معیارها ، مورد استقبال تجدد طلبان ایران قرار گرفت ، اما باعث خشم شدید روحانیون شد . با حملاتی جسته و گریخته ، اما کاملاً محتاط به شاه ، کاشانی با تانی ساختار قدرت سیاسی خود را پایه گذاری کرد .

همانگونه که اخوان المسلمین در دهه ی چهل دست به اقدامات تروریستی زدند ، در ایران هم کاشانی و فرقه های هم قماش او ، خشونت های تروریستی علیه شاه را برانگیختند . در سال 1945 کاشانی شاخه ی غیر رسمی اخوان المسلمین را به نام فدائیان اسلام بنیاد نهاد و ملای تند رونی به نام نواب صفوی را در راس آن گمارد (شیخ صادق خلخالی جلد معروف روح الله خمینی در آغاز قیام ضد سلطنتی نیز ، از اعضای فدائیان اسلام و وابسته به اخوان المسلمین بود - م)

یک سلسله اقدام به قتل ، از جمله اقدام به قتل محمد رضا شاه در سال 1949 ، به وسیله ی یکی از اعضای جریان اسلامی که وابسته به نشریه ی « پرچم اسلام » بود ، از جمله اقداماتی بودند که جنبش کاشانی آن ها را سازمان داده بود . در سال 1950 ، یکی از فدائیان اسلام عبدالحسین هژیر وزیر دربار محمد رضا شاه را به قتل رساند ، و در سال 1951 ، یکی دیگر از اعضای فدائیان اسلام ، ژنرال علی رزم آرا نخست

بنابراین ، حکم بر ادامه پادشاهی دادند . شاهزاده اشرف پهلوی ، خواهر دوقلوی محمدرضا پهلوی ، در خاطراتش درباره مقاومت روحانیون در مقابل اعلام جمهوری می نویسد : « پدرم موافق اعلام جمهوری مثل ترکیه بود و این پیشنهاد را با رهبری ملاهای شیعه در میان گذاشت . اما در ملاقاتی که در شهر مقدس قم صورت پذیرفت ، روحانیون که سرسختانه طرفدار نظامی فنودالی ، پادشاهی و حفظ همه ی سنت های تحمیلی اسلامی بودند ، به پدرم گفتند با هر طرحی که بوی جمهوری بدهد ، مخالفت خواهند کرد . » (28)

رضا که حاضر به دعوا با نهاد قدرتمند دینی نبود ، پیشنهاد جمهوری را پس گرفت و خود را شاه اعلام کرد . کاشانی جوان ، یکی از معماران این پادشاهی بود .

در بیست سال بعدی ، ابوالقاسم کاشانی دو دشمن در برابر خود داشت : کمونیست ها و شاه . مثل سایر نقاطی که اسلاميست ها قدرت داشتند ، علما از کمونیست ها و حزب توده می ترسیدند و همه ی توان مذهبی خود را علیه چپ به کار گرفتند . اما ، در ارزیابی ملاها ، تهدید واقعی برای قدرت آنان در ایران ، شاه بود که روحانیون را به عنوان عقب ماندگان قرون وسطانی که مخالف کوشش های او برای مدرنیزه کردن کشور بودند ، تحقیر می کرد . در اوایل دهه ی سی ، رضا شاه به پیروی از الگوی کمال آتاتورک ، در برخورد با روحانیون به زور متوسل شد . رضا شاه محاکم شرعی را تحت کنترل دولت در آورد ، بعضی اوقاف مذهبی را ملی کرد ، قدرت مالی آنان را تقلیل داد و بر درآمدها شان نظارت کرد . همچون این ، پوشش سبک غربی را نهادینه کرد ، پوشش اسلامی را ممنوع کرد ،



پول نقد را می آوردند و تقدیم آنان می کردند . مثلاً ،
بازاری ها و تجار ثروتمند ، هر کدام برای خود آیت
اللهی داشتند که به آنان پول می خوراندند . طرح و

مجری این برنامه ، بریتانیا بود . (31)

اشرف نیز ، در خاطراتش از روابط تنگاتنگ انگلیسی
ها و روحانیان ایران می نویسد :

بسیاری از روحانیان با نفوذ ، با نمایندگان نیروهای
خارجی در وحدت عملی قرار گرفته بودند که این
ارتباطات ، اغلب با انگلیسی ها بود . در تعریف
عامیانه ی این ارتباط ها و وابستگی ها ، مثالی میان
مردم ایران از دیرباز وجود داشته است که می گوید :
عمامه ی هر آخوندی را که بردارید ، زیرش نوشته
شده است « ساخت انگلستان » این رهبران شیعه ،
نفوذ بالایی روی عامه مردم داشتند . همزمان ، صدای
خدا به زبان های انگلیسی و روسی به گوش می رسید
. برای روستاییان دشوار بود که متوجه شوند چه
زمانی مذهب کنار می رود و سیاست آغاز می شود.

(32) (شاهزاده اشرف این واقعیت را در خاطراتش
از قلم انداخته است که مردم می گفتند تاج سلطنتی را
هم که از سرشاه بردارند ، یا کلاه را از سر سران
عشایر ، زیرش نوشته است ساخت انگلیس و آمریکا .
در این مورد توصیه می کنم کتاب های مربوط به تاریخ
استعمار در ایران و بخصوص آخرین کتاب تحقیقی
پروفسور دکتر رضا آیرملو استاد جامعه شناسی
دانشگاه گوتنبرگ به نام توسعه مدرنیسم و مقایسه
عقب ماندگی ایران و ترکیه را مرور بفرمایید - م)

اشرف می افزاید پس از جنگ جهانی دوم (که ایران
تحت حاکمیت محمدرضا پهلوی در سمت نازی های

وزیر شاه را ، درست در زمانی که ایران در مورد
حقوق منابع نفت خود با لندن مذاکره می کرد ، به قتل
رساند .

محمد رضا شاه در خاطراتش می نویسد : « زمانی رزم
آرا را ترور کردند که پیش از مرگش ، قرارداد شرکت
نفت انگلیس و ایران را در دست بررسی داشت . » (30)
بسیاری از ایرانیان تحصیل کرده ای که با شاه هم
مساله جدی داشتند ، مشکوک بودند که بریتانیا با
روحانیان ایران و جنبش اسلامی روابط تنگاتنگ دارند
، حتی اگر خود ، مستقیماً این ترورها را انجام نداده
باشند .

فریدون هویدا که تا انقلاب سال 1979 سفیر ایران در
سازمان ملل بود و برادرش امیرعباس هویدا در دهه ی
هفتاد (میلادی) نخست وزیر شاه بود و در رژیم خمینی
اعدام شد ، می گوید : « بریتانیایی ها می خواستند
امپراتوری خود را حفظ کنند ، و بهترین راه برای حفظ
سلطه بر ایران ، سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن
بود . انگلیسی ها چند طرفه بازی می کردند . با اخوان
المسلمین در مصر و ملاهای ایران معامله می کردند ،
اما همزمان با ارتش و خانواده ی سلطنتی ایران هم در
معامله بودند . » او می گوید انگلیسی ها اسلامیت ها
را ابزار دیگری ارزیابی می کردند تا به آن وسیله
بتوانند قدرت شان را توسعه دهند :

بریتانیایی ها با ملاها روابط و معاملات مالی داشتند .
مهمترین شان را پیدا می کردند و به کمکش می
شتافتند . و آخوند ها زیرک بودند : می دانستند که
بریتانیایی ها مهمترین قدرت جهان اند . البته پای علف
و علیق هم در میان بود . انگلیسی ها چمدان های پر از



مصدق به واشنگتن رفت. یکی از مورخان می نویسد :
« پرزیدنت ترومن یادداشتی برای انگلیس ها فرستاد و
آنان را از اشغال ایران بر حذر داشت . » (35) اما به
محض آنکه مصدق نقشه ی آمریکا برای ورود شرکت
های نفتی ایالات متحده به ایران را رد کرد ، سیاست
ایالات متحده به سرعت علیه مصدق چرخید. ناگهان ،
سازمان جوان CIA و MI6 بریتانیا ، مشترکا نقشه ی
سرنگونی مصدق را ریختند .
عنوان بعدی

کاشانی وارد می شود .

- 27 . مصاحبه هائی با مقامات سابق ایران .
28 . اشرف پهلوی ، چهره ها در آینه : خاطراتی از تبعید (Englewood Cliffs . N .J. : Prentice Hall ، 1980 صفحه های 8 و 9 .
29 . برای مطالعه معیارهای سکولاریسم در حاکمیت رضا شاه پهلوی ، به کتاب جنگ های مقدس Hiro Dilip مراجعه کنید (نیویورک : Routledge 1989) ، ص. 153 .
30 . محمد رضا پهلوی ، پاسخ به تاریخ (نیویورک : Day & Stein ، 1980) ، ص. 84 .
31 . فریدون هویدا ، مصاحبه با مولف ، ماه مه 2004 .
32 . اشرف پهلوی ، ص. 6 .
33 . همان مأخذ ، ص. 47 .
34 . محمد رضا پهلوی ، ص. 59 .
35 . Gasirowski . j Mark ، سیاست خارجی ایالات متحده و شاه: ایجاد حکومت نایب در ایران (Ithaca ، نیویورک: انتشارات دانشگاه کورنل ، 1991) ، ص. 68 .

آلمان ایستاده بود - م) ، لندن از طیف راست اسلامی به عنوان ستون نگهدارنده اش در استراتژی جنگ سرد در منطقه استفاده می کرد. «با تشویق و حمایت بریتانیا ، ملاها به مثابه نیروی مخالف و صاحب نفوذ ضد کمونیست ، پس از سال ها سرکوب شدن ، دوباره جان گرفتند و فعال شدند.» (33)

خود شاه (محمد رضا شاه - م) در خاطراتی که پیش از مرگش در تبعید نوشته ، می گوید: **مردی به نام فخرآرائی که وزیر دربارش را در سال 1950 به قتل رساند ، هم با فدائیان اسلام رابطه ای تنگاتنگ داشت ، هم با بریتانیا « فخرآرائی به محافظه کارترین گروه مذهبی که از عقب مانده ترین فناتیک های مذهبی تشکیل می شد ، متعهد بود.» و با افزودن این مطلب که فخرآرائی احتمالا با سفارت بریتانیا در تهران هم غیر مستقیم ارتباط داشته ، می نویسد : « انگلیسی ها در همه ی کارها دخالت می کردند و با مرتجع ترین روحانیون در سراسر کشور، رابطه داشتند.» (34)**

در اوائل دهه ی پنجاه (میلادی) ، تیرک های بریتانیا در ایران مورد تهدید قرار گرفتند . از جنگ جهانی اول ، صاحب حقوق تام و تمامی بر نفت ایران بودند . بنابراین ، تعجب آور نبود که ایالات متحده ، در آغاز مصدق را به سود خود ارزیابی کند . مصدق در پی مذاکراتی با شرکت نفت ایران و انگلیس بود تا قرارداد نفت را به سود ایران تغییر بدهد . این امر ، باعث شد که انگلیسی ها شمشیر را از رو ببندند و شروع به تهدید کنند . واشنگتن برای رفع نابرابری قدرت خود در خاورمیانه با لندن ، زمینه های کمک و فروش اسلحه به دولت مصدق را فراهم آورد و در سال 1951



ایمیل آدرس :

jaswrshja66@gmail.com

ks4920326@gmail.com

وبسایت :

<http://www.afghanpf.com>

فیسبوک :

جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front

جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front

گروپ آموزش و پرورش جوانان "جما"